



مجله سیاست دفاعی

نشریه علمی - ترویجی مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع)

(شماره استاندارد بین‌المللی ۵۰۸۷-۱۰۲۵)

سال هفدهم، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۷، شماره پیاپی ۶۵

نشانی: دانشگاه امام حسین (ع) - مرکز مطالعات
دفاعی و امنیت ملی

شماره تماس مستقیم: ۷۷۱۰۵۷۶۵

دورنگار: ۷۷۱۰۵۷۴۷

نشانی پستی: تهران - صندوق پستی ۱۶۷۶۵-۳۴۵۹
مرکز فروش: تهران - بزرگراه شهید بابایی - بعد
از پل لشکرک - دانشگاه امام حسین (ع)
ساختمان شهید بروجردی - طبقه دوم - مرکز
مطالعات دفاعی و امنیت ملی

شماره تماس: ۲ - ۷۷۱۰۵۷۴۱

صاحب امتیاز: دانشگاه امام حسین (ع)،
مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی

مدیر مسئول: علیرضا فرشچی

سر دبیر: دکتر سید یحیی صفوی

دبیر تحریریه و مدیر داخلی: علی قنبرزاده

حروف چینی و صفحه‌آرایی: حسین سرمدی

ناظر چاپ: اندیشه‌گاه علم و صنعت جهان معاصر

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: انتشارات شکیب

قیمت: ۳۵,۰۰۰ ریال

درجه علمی مجله سیاست دفاعی، طبق نامه شماره ۳/۲۹۱۰/۸۲۷ مورخ ۱۳۸۲/۶/۲۵

کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، به عنوان نشریه علمی - ترویجی،

مورد تأیید قرار گرفته است.

هیأت تحریریه، مشاوران علمی و داوران مجله سیاست دفاعی

(به ترتیب حروف الفبا)

هیأت تحریریه

دکتر محمدابراهیم سنجقی
(استادیار مدیریت استراتژیک، دانشگاه مالک اشتر)
دکتر سیدیحیی صفوی
(دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه امام حسین^(ع))
علیرضا فرشچی
(رئیس مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی)
دکتر جهانگیر کرمی
(استادیار روابط بین الملل، دانشگاه تهران)
دکتر منوچهر محمدی
(دانشیار مطالعات بین الملل، دانشگاه تهران)
سیدحسین محمدی نجم
(پژوهشگر دانشگاه امام حسین^(ع))

دکتر علی اکبر احمدیان
(استادیار مدیریت، دانشگاه امام حسین^(ع))
دکتر محمدحسین افشردی
(استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه امام حسین^(ع))
دکتر همایون الهی
(استاد علوم سیاسی، دانشگاه تهران)
دکتر بهادر امینیان
(استادیار روابط بین الملل، دانشگاه امام حسین^(ع))
دکتر حسین حسینی
(استادیار علوم سیاسی، دانشگاه امام حسین^(ع))
دکتر حسین دهقان
(استادیار مدیریت، دانشگاه مالک اشتر)

هیأت داوران

دکتر الله مراد سیف
(استادیار اقتصاد، دانشگاه امام حسین^(ع))
دکتر اصغر قائدان
(استادیار تاریخ، دانشگاه امام حسین^(ع))
غلامرضا محرابی
(عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین^(ع))
دکتر پرویز میرعباسی
(دانشیار حقوق، دانشگاه تهران)

دکتر حسین اردستانی
(استادیار علوم سیاسی، دانشگاه امام حسین^(ع))
دکتر سیدعلی حسینی تاش
(استادیار دانشگاه امام حسین^(ع))
دکتر محسن رضایی
(استادیار اقتصاد، دانشگاه امام حسین^(ع))
اکبر رمضان زاده
(رئیس پژوهشکده عالی جنگ)

مشاوران علمی

احمد محمدزاده
(رئیس مجتمع دانشگاهی علوم دفاعی و امنیتی)
دکتر عباس مهری
(عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین^(ع))
مهدی نطاق پور
(عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین^(ع))
محمد رضا نیله چی
(عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین^(ع))

هادی مراد پیری
(عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین^(ع))
سیدکمال الدین محمد رفیعی
(پژوهشگر دانشگاه امام حسین^(ع))
دکتر محمدعلی سبحانی
(عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین^(ع))
احمد غلامپور
(عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین^(ع))
محمدحسین قنبری جهرمی
(عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین^(ع))

شرایط تدوین و ارسال مقاله برای چاپ در مجله سیاست دفاعی

- ۱ - مقاله باید دستاورد پژوهش علمی نگارنده و برخوردار از مختصات روش‌شناختی، و سامان‌یافته، در ارائه موضوع مورد تحقیق بوده و برای چاپ در نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
- ۲ - پذیرش مقاله برای چاپ به عهده‌ی هیأت تحریریه مجله است که بعد از داوری و تأیید همکاران علمی نشریه، صلاحیت چاپ آن اعلام خواهد شد. بدیهی است که مجله هیچ‌گونه تعهدی در قبال پذیرش یا رد مقاله بر عهده نخواهد داشت و کلیه مسئولیت‌های ناشی از صحت علمی یا دیدگاه‌های نظری و ارجاعات مندرج در مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن خواهد بود. در عین حال، مجله سیاست دفاعی در ویرایش مندرجات مقاله آزاد است.
- ۳ - مقاله حداکثر در ۲۵ صفحه‌ی چاپی و بر یک روی کاغذ A4، با لوح فشرده در نرم‌افزار Word نسخه‌ی ۲۰۰۳ به بعد، همراه اصل مقاله ارسال گردد.
- ۴ - مقاله‌های علمی باید دارای ساختار مقالات علمی - پژوهشی و با رعایت شرایط ذیل باشد:
 - ۴-۱ - مقاله‌های علمی باید دارای عنوان، چکیده (حداکثر ده سطر)، کلیدواژگان (سه الی پنج کلید واژه)، مقدمه، متن، نتیجه‌گیری، خلاصه انگلیسی و فهرست منابع طبق راهنمای نحوه‌ی ارائه‌ی مقاله‌های علمی در انتهای توضیحات زیر، باشد.
 - ۴-۲ - مقاله باید برخوردار از عنوان دقیق علمی متناسب با محتوا، رسا و مختصر باشد.
 - ۴-۳ - مقدمه‌ی مقاله محل طرح و بیان نظری موضوع مقاله، اهمیت و ابعاد موضوع مسأله مورد پژوهش و بیان منظور پژوهشگر از طرح و انتشار آن است.
 - ۴-۴ - نتیجه‌گیری: در پایان مقاله، می‌بایست نتایج حاصل از تحقیق و آزمون فرضیه، که روشنگر بحث و نتیجه‌گیری باشد، ارائه گردد.
 - ۴-۵ - منابع مورد استفاده: تمام منابع مورد استفاده در متن، بایستی در فهرست منابع پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا آورده شود. در نگارش ارجاعات مربوط به منابع در داخل متن، نام مؤلف، سال انتشار منبع و صفحه‌ی مورد استفاده بدین شکل (اسمیت، ۲۰۰۱، ص ۲۲) یا (Smith, 2001, p. 22) نگاشته می‌شود. در مواردی که تعداد نویسنده بیش‌تر از یک نفر باشد، ذکر منبع بدین صورت خواهد بود (اسمیت و همکاران، ۲۰۰۱، ص ۲۲) و یا (Smith, et.al, 2001, p. 22). برای ارجاع به منابع اینترنتی بدین شکل (www.smith,2001) نگاشته می‌شود. در نگارش متن، معادل لاتین اسامی افراد یا اصطلاحات و واژه‌های ضروری با شماره ارجاع در پاورقی هر صفحه آورده می‌شود.
 - ۴-۶ - ترتیب شناسه‌های کتاب‌شناختی در صفحه‌ی فهرست در مورد مقاله، کتاب، گزارش و سایر مراجع به شرح ذیل است:
 - مقاله‌ها: نام نویسنده (سال انتشار)، "عنوان مقاله"، نام مجله، دوره، شماره و صفحات مقاله.
 - کتاب‌ها: نام نویسنده (سال انتشار)، عنوان کتاب، نام مترجم یا مصحح، محل انتشار، نام ناشر.
 - منابع اینترنتی: نام نویسنده (تاریخ انتشار)، عنوان متن، نام سایت یا صفحه‌ی اینترنتی > نشانی دسترسی <، (تاریخ مشاهده).
 - ۴-۷ - خلاصه‌ی انگلیسی (۲۰-۱۵ سطر) باید همراه مقاله با مشخصات کامل نویسنده ارسال شود.

کلیه حقوق برای مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع) محفوظ است.

نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست مطالب

مجله سیاست دفاعی، سال هفدهم، شماره پیاپی ۶۵، زمستان ۱۳۸۷

صفحه

عنوان

مقاله‌ها

- نقش قدرت نظامی در بروز، ایجاد، کنترل و رفع تهدید..... ۹
/ حسین علایی
- ازبکستان: بازیگر منطقه‌ای در ژئوپلیتیک اوراسیا..... ۳۳
/ سعید کافی
- دولت و مدیریت بحران (با نگاهی به نقش کلی دولت)..... ۵۱
/ سیدکمال‌الدین محمد رفیعی
- فرجام راهبرد «جنگ پیش‌دستانه»..... ۸۷
/ یاسر میری
- تهاجم به غزه؛ زمینه‌ها، بازیگران، راهبرد و پیامدها..... ۱۱۷
/ ایوب پورقیومی
- دکترین جنگ نامتقارن..... ۱۴۷
/ مترجم: علیرضا فرشچی

معرفی کتاب

- مرحله برنامه‌ریزی..... ۱۶۹
/ داود علمایی
- تقابل فرهنگی در روابط بین‌الملل..... ۱۸۹
/ داود علمایی

چکیده انگلیسی

/ سیدسعادت حسینی دماپی

سخن سردبیر

با آغاز عصر اطلاعات و بهره‌گیری بیش و کم جوامع مختلف از فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی، امکان تبادل افکار و مفاهیم بین‌الذهانی میان دانشمندان و صاحب‌نظران حوزه‌های گوناگون فراهم شده است. به همین سبب، شاهد همبستگی و در هم تنیدگی علوم و دانش‌هایی هستیم که تا پیش از این قلمروهای معرفتی جدا از هم تصور می‌شدند. از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر این پیوستگی، وارد شدن مفاهیم تخصصی یک حوزه دانش به حوزه‌های دیگر است. به بیان ساده، امروز همه علوم وام‌دار یکدیگرند و به طریق اولی، مطالعات دفاعی - امنیتی که بویژه در سال‌های اخیر بسط نظری قابل توجهی یافته از این قاعده مستثنی نیست، به طوری که امروز این ادبیات سراسر پر از مفاهیم و اصطلاحاتی است که از علوم اجتماعی، فنی و حتی طبیعی اخذ شده‌اند. در واقع، فرجه شدن ادبیات دفاعی که حاصل میان رشته‌ای شدن آن است، هرچند افق‌های تازه‌ای را به روی محققان این حوزه گشوده، اما چالش‌هایی را نیز به ایشان تحمیل کرده است.

صرف‌نظر از این که به سبب ورود این مفاهیم عاریتی، ادبیات دفاعی غامض‌تر از گذشته شده و آگاهی از دیگر حوزه‌های دانشی پیش شرط فهم متون دفاعی - امنیتی نوین محسوب می‌شود، چالش اصلی اما در به‌کارگیری این مفاهیم در فضای بومی کشور است. به‌راستی معرفی مفاهیم نوین به دانش‌پژوهان دفاعی و امنیتی که اتفاقاً تعامل کم‌تری با دیگر علوم داشته‌اند، بسیار دشوار است. دشوارتر از این، خرق عادت ورود این دانش‌پژوهان به حوزه‌های دیگر

دانش است. دور از انتظار نیست تا زمانی که این مفاهیم وارد گفتمان بومی و دفاعی - امنیتی کشور نشوند، به کارگیری مؤثر آنها برای حل مسائل امکان‌پذیر نخواهد بود. یکی از اهداف نشریه سیاست دفاعی ارتقای ادبیات دفاعی کشور، از راه تعاریف بومی مفاهیمی است که اگر متناسب با مقتضیات عینی و ذهنی ج.ا.ایران به کار گرفته شوند، بی‌تردید باعث قابلیت‌سازی در ظرفیت دفاعی کشور خواهند شد.

دکتر سیدیحیی صفوی

نقش قدرت نظامی در بروز، ایجاد، کنترل و رفع تهدید

حسین علایی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۸/۱۵

تاریخ تأیید مقاله: ۸۷/۱۰/۲۳

صفحات مقاله: ۹-۳۱

چکیده

این مقاله به عواملی که باعث بروز جنگ می‌گردد پرداخته و از میان این عوامل سیاست، قدرت تسلیحاتی و برهم خوردن قوا، بیگانه‌پرستی و افراط در برآورد تهدید را از مهم‌ترین عوامل بروز جنگ می‌دانند. کشورها به تناسب توانایی بالقوه و بالفعل خود از ابزارهای مختلف موجود برای برخورد با تهدیدات و رفع کنترل آن‌ها (سخت و نیمه سخت و نرم) استفاده می‌نمایند. شدیدترین و فوری‌ترین تهدید علیه امنیت کشورها تهدید سخت است که زیرساخت‌های حیاتی کشورها را در کم‌ترین زمان ممکن تخریب نموده و آثار روانی وسیعی را بر جای می‌گذارد. و مهم‌ترین ابزار برای مقابله با تهدیدات سخت نیروهای نظامی کشور می‌باشد. نیروهای نظامی یک کشور دارای نقش اساسی شامل بازدارندگی، دفاعی، تهاجمی و نقش غیرجنگی می‌باشد که مهم‌ترین کارکرد نیروهای مسلح هر کشور در زمان بروز تهدید سخت علیه تمامیت ارضی و نظام سیاسی کشور ظهور می‌یابد. و نیروهای مسلح باید بتوانند با آمادگی کامل وارد نبرد شده و پیروز از آن بیرون آیند.

* * * * *

کلید واژگان

مؤلفه‌های قدرت ملی، علل بروز جنگ، کارکردهای نیروهای نظامی.

بیان مسأله

کشورها دارای عناصری از قدرت ملی هستند که از طریق آن‌ها منافع ملی و امنیت ملی خود را در تعاملات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی تأمین می‌کنند. هر قدر این عناصر از سطح بالا و اقتدار بیشتری برخوردار باشند، کشورهای و ملت‌ها از قدرت نفوذ و تأثیرگذاری بیشتری برخوردارند. به عبارت دیگر، میزان نفوذ و تأثیرگذاری کشورها بر رقبای، دوستان و دشمنان در عرصه روابط بین‌الملل، بستگی زیادی به مؤلفه‌های قدرت ملی و میزان اعتبار آن‌ها نزد جامعه بین‌الملل دارد.

از همین رو، و براساس همین مؤلفه‌های قدرت ملی است که کشورها را در طیف‌های مختلف تقسیم می‌کنند. از جمله برخی از اندیشمندان مانند کوهن، قدرت کشورها را به مثابه سیستم تقسیم‌بندی می‌کنند؛ سیستمی که از قوانین سایر سیستم‌ها تبعیت می‌کند. لذا او موقعیت و حوزه نفوذ کشورها را تابعی از سطح آنتروپی (میرایی) آن کشور می‌داند. بر این اساس، او کشورها را در پنج سطح تقسیم‌بندی می‌کند:

- ۱- قدرت درجه اول (با درجه میرایی بسیار پایین): قدرتی که در سطح جهانی عمل می‌کند. (آمریکا، اروپا، روسیه، چین، ژاپن)
- ۲- قدرت درجه دوم (با درجه میرایی پایین): قدرتی که در سطح یک منطقه جغرافیایی عمل می‌کند. (مصر، هند)
- ۳- قدرت درجه سوم (با درجه میرایی متوسط): قدرتهایی که در حوزه‌های کوچک‌تری در منطقه ژئوپلیتیکی با هم رقابت دارند. (عربستان، کوبا، لیبی، ایوان، کره شمالی، مالزی، لهستان، زیمبابوه و...)
- ۴- قدرت درجه چهارم (با درجه میرایی بالا): کشورهایی که فقط با همسایگان خود رقابت دارند. (سودان)

۵- قدرت درجه پنجم (درجه میرایی خیلی بالا): قدرت‌هایی که حوزه فعالیت آن‌ها صرفاً در درون مرزهای خودشان است. (افغانستان، نپال) (دافوس سپاه: ۲۸-۲۷)

در برخی از تقسیم‌بندی‌ها، عناصر قدرت کشورها را به دو دسته مادی و غیرمادی تقسیم می‌کند. نیروهای نظامی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر مادی قدرت بشمار می‌روند که بخش اعظم امنیت کشورها از طریق آن‌ها تأمین می‌گردد. در برخی دیگر از تقسیم‌بندی‌ها، عناصر قدرت ملی را به دو بخش عناصر نظامی قدرت ملی و عناصر غیرنظامی قدرت ملی تقسیم می‌کنند که در هر کدام، زیرمؤلفه‌های متعدد دیگری وجود دارد.

آنچه در اینجا مهم است، جایگاه قدرت نظامی و یا نیروهای مسلح یک کشور در تأمین امنیت و منافع ملی کشورها و از سوی دیگر، نقش آن‌ها در ایجاد تهدید علیه کشورهای دیگر و یا کشور خود و جایگاه آن‌ها در رفع و یا کنترل تهدیدات است. به عبارت دیگر، باید پرسید: نقش نیروهای نظامی در بروز، ایجاد و کنترل و رفع تهدیدات علیه امنیت ملی کشورها چیست؟ چراکه نیروهای نظامی علاوه بر آنکه می‌توانند علیه امنیت ملی سایر واحدهای سیاسی اقدام کنند، علیه امنیت ملی کشور خود نیز می‌توانند اقدام کنند.

قدرت نظامی

قدرت نظامی یکی از ابعاد قدرت ملی کشورها بشمار می‌رود که از یک سو نقدترین و در دسترس‌ترین عامل و از سوی دیگر، خطرناک‌ترین عامل بشمار می‌رود. قدرت نظامی دارای مؤلفه‌های مختلفی است که هر کدام از آن‌ها نقش و کارکردهای خاص خود را دارد.

بیشترین فرضیه‌های مرسوم درباره قدرت، حداقل در فرهنگ غربی، این معنا را در بر دارند که قدرت یک مسئله کمی است. (تافلر، ۱۳۷۹: ۳۰) برخی از محققین بر این باورند که ساختار یگان‌های نظامی نه تنها برای ارزیابی توان نظامی کافی نیست،

بلکه لازم است ارزیابی و برآورد تهدید در عرصه جنگ‌های واقعی با حساسیت و دقت بیشتری انجام شود. (آرنت، ۱۳۷۹: ۵)

در تقسیم‌بندی عناصر قدرت ملی به دو بخش نظامی و غیرنظامی، عنصر نظامی قدرت ملی را شامل زیرمجموعه زیر می‌دانند (جمشیدی، ۱۳۷۴: ۲۶-۱۲):

۱- اهداف، سیاست، رهنامه و راهبرد نظامی

۲- سازمان و تشکیلات نظامی

- فرماندهی

- ساختار تشکیلات نظامی

- بودجه و هزینه نظامی

۳- نیروی انسانی

- کمیت نیروها

- کیفیت نیروها

- آموزش نظامی

- قابلیت تحرک نیروها

۴- دانش، فنون و فناوری نظامی

- دانش، پژوهش و خلاقیت

- فنون و فناوری نظامی

۵- تسلیحات و تجهیزات نظامی

- تسلیحات و تجهیزات

- امکانات آماد و پشتیبانی

- پایگاه‌های نظامی

۶- نیروی انسانی

- کمیت نیروها

- کیفیت نیروها

- آموزش نظامی

نیروهای نظامی و خطر بروز و ایجاد جنگ

قبل از پرداختن به این موضوع، یک سؤال اساسی مطرح است و آن این که «به راستی چه چیزی عامل جنگ است؟ نیروهای نظامی، تسلیحات و تجهیزات نظامی و عواملی دیگر؟»

برای بروز جنگ، علل و عوامل متعددی بیان شده است که شامل نظریه‌ها و دیدگاه‌های متعدد و متنوعی است که ذکر همگی آن‌ها از حوصله این مبحث خارج است، تنها به صورت اختصار می‌توان به برخی از این دیدگاه‌ها اشاره‌ای داشت: عده‌ای بر این اعتقادند که علل بروز جنگ شامل موارد زیر است:

۱ - عدم توازن قدرت و تحول آن

۲ - داروینیسیم اجتماعی

۳ - ملی‌گرایی، جدایی‌خواهی، وحدت‌طلبی

۴ - عوامل اقتصادی

۵ - اختلافات فرهنگی

همچنین به نظر می‌رسد عوامل زیر در بروز جنگ‌ها نقش داشته باشند:

۱ - رقابت و مسابقه تسلیحاتی

۲ - محرومیت‌ها و تنگناهای نسبی

۳ - مجتمع‌های نظامی - صنعتی

۴ - محدودیت‌های جمعیتی

۵ - پایان دادن به مناقشات

۶ - ریشه‌های مذهبی و ایدئولوژیک

۷ - حوادث راهبردی انهدامی

علل جنگ که به تازگی مورد تأکید قرار گرفته‌اند، عبارتند از (روزنامه

اطلاعات، شماره ۲۱۴۴۹: ۱۲):

۱ - ناسیونالیسم

۲ - کمیابی منابع

۳ - وخیم شدن اوضاع زیست محیطی

۴ - جابجایی جمعیت‌ها

نظریه‌های تهاجمی علل زیر را برای جنگ بیان می‌کند (لوی، روزنامه

اطلاعات، ۱۰/۲/۱۳۷۷: ۱۲):

۱ - افزایش انگیزه برای فتوحات ارضی

۲ - حملات پیش‌دستانه

۳ - جنگ پیش‌گیرانه

۴ - دامن زدن به مسابقه تسلیحاتی

۵ - افتادن در مسیر تنش و ستیز، بدلیل افزایش تهدیدات نسبت به امنیت حریف

۶ - افزایش ویرانگری جنگ

اما از میان همه علل و عوامل بروز جنگ، می‌توان علل زیر را به عنوان علل

کلیدی و عمده برشمرد:

الف) سیاست عامل اصلی جنگ است:

نیروهای نظامی بخشی از قدرت ملی کشورها بشمار می‌روند که براساس قوانین اساسی و رهنامه‌های امنیت ملی دارای نقش و مأموریت‌های تعریف شده‌ای هستند. عمده مأموریت نیروهای نظامی در تمام کشورهای دنیا، پاسخگویی به تهدیدات سخت از ناحیه دشمنان خارجی می‌باشد. اما این نیروها در پاسخگویی به تهدیدات سخت داخلی نظیر کودتاها، جدایی طلبی قومی، عملیات تروریستی و خرابکاری و نظایر آنها نیز دخالت می‌کنند.

اکثر سیاست‌گذاران و تحلیل‌گران دفاعی با این گفته «کارل فون کلاوزویتس» که جنگ ادامه سیاست است، اما با ابزاری دیگر و زبانی دیگر، هم عقیده‌اند. کلاوزویتس در زمان حیات خویش نیز بر ارتباط میان سیاست و جنگ تأکید بسیار داشت. (گری، ۱۳۷۸: ۴۵)

در اتخاذ تصمیم‌های سیاسی بویژه در حوزه سیاست خارجی، قدرت همیشه نقش اصلی ایفا نموده است. در ادوار تاریخ بشری قدرت شمشیر همیشه تأثیرگذار بوده است امروزه نیز قدرت نظامی و نقش نظامیان در سیاست در کشورهای مختلف متفاوت است. در برخی کشورها، عامل قدرت نظامی تا حد زیادی بر قدرت سیاسی تأثیرگذار است، ولی در برخی دیگر از کشورها، قدرت سیاسی تا حد زیادی قدرت نظامی و بویژه نقش نظامیان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در ترکیه ارتشیان و افراد نظامی که خود را مدافع سکولاریسم و ترکیه مدرن، که آتاتورک معمار آن به شمار می‌رفت، می‌دانند، از نقش بالایی برخوردارند. نظامیان بارها در ادوار مختلف تحولات ترکیه کودتا نموده‌اند؛ نمونه آن کودتای کنعان اورن بود در سال‌های اخیر ارتشیان و افراد نظامی در ترکیه بارها دولت منتخب اسلام‌گرایان به رهبری رجب طیب اردوغان را تهدید به کودتا کرده‌اند. در اتخاذ سیاست خارجی ترکیه بویژه در رابطه با قبرس و شمال عراق، نظامیان نقش اساسی ایفا نموده‌اند. در آمریکای لاتین نیز نظامیان بارها کودتا و دولت‌های قانونی و مردمی را سرنگون کرده‌اند. در چین باستان، نخستین بار در سال ۵۰۰ قبل از میلاد مسیح، سون تزو نظریه‌پرداز معروف چینی، به پیوند جدانشدنی قدرت نظامی و اقتصادی، اطلاعات و سیاست پی برد. وی در کتاب «هنر جنگ» به نقش قدرت نظامی در رابطه با مسائل سیاسی و اقتصادی می‌پردازد. (جوانشیر، ۱۳۸۶/۲/۱۷: ۸)

برخی دیگر همداستان با موارد فوق، بر این اعتقادند که سیاست شفاف، اهداف جنگ را وضع نموده و راهبرد راه‌های دستیابی به آن اهداف را نشان می‌دهد. رهنامه، به نوبه خود این راهبردها را شکل‌دهی و هدایت می‌کند. هدف نهایی در جنگ براساس اهداف سیاسی پایه‌گذاری می‌گردد. اهدافی که امکان دستیابی به آن مقدور باشد. مطالعه‌ی در تاریخ نظامی مشخص نموده که اهداف نظامی - سیاسی جنگ ممکن است از بین یک محدوده نسبتاً وسیع انتخاب

گردند. به عنوان مثال: وادار نمودن دشمن به تسلیم بی قید و شرط، وادار کردن دشمن برای ادامه صلح در شرایط مطلوب و یا جلوگیری از شکست کامل با حصول اطمینان از بی طرفی یک دشمن بالقوه در درگیری‌های آینده و اغوا کردن کشورهای دیگر برای مشارکت به عنوان هم‌پیمان. (ندسا، ۱۳۸۶)

تجربه حاکی از آن است که میان تسلیحات و سیاست، نوعی تعامل برقرار است. خصومت‌های سیاسی که میان کشورها حاکم است، می‌تواند آن‌ها را به سمت رقابت تسلیحاتی و یا خصومت نظامی پیش ببرد. عده‌ای از روان‌شناسان، روان‌کاوان و مردم‌شناسان عقیده دارند که میان رقابت تسلیحاتی و تلاش برای شروع جنگ تمایزی وجود ندارد. (گری، ۱۳۷۸: ۹-۲۳۸)

دستیابی به اهداف، مستلزم نیروی مورد نیاز و روش بکارگیری آن نیرو است. پس سیاست و راهبرد لازم است دست به دست هم داده و اهداف سیاسی باید طوری انتخاب شوند که قدرت ملی بتواند با بیشترین تأثیر در راستای دستیابی به آن به کار گرفته شده که این روند در محدوده توانایی‌های موجود باشد. این امر عملکردی دکترینی است در راستای بالاتر از یک درگیری. (ندسا، ۱۳۸۶)

هر چند که بسیاری از دیدگاه‌ها حاکی از آن است که عمده‌ترین تهدیدات از ناحیه نیروهای نظامی بروز می‌کند، اما بسیاری از تحقیقات نیز نشان داده است که نیروهای نظامی به تنهایی عامل بروز و ایجاد تهدید نیستند. بلکه توانایی‌های نظامی می‌تواند عامل خطرناک‌تری بشمار رود این توانایی‌ها که عمدتاً تسلیحات و تجهیزات و فناوری نظامی است، به دلیل بالا بردن قابلیت‌های نیروهای مسلح، آن‌ها را در وضعیت تهاجمی قرار می‌دهد. اما برخی از محققین همین عوامل را نیز تهدیدساز نمی‌دانند.

از جمله اریک آرنت در اثر خود، به نقل از یک محقق دیگر چنین آورده است که «احتمال بروز جنگ را نمی‌توان تنها با ارزیابی توان نظامی پیش‌بینی کرد.» زیرا عوامل مهم‌تری نیز در بروز درگیری دخیلند. (آرنت، ۱۳۷۹: ۶)

در تأیید نظریات آرنت، برخی دیگر از محققین نیز بر این اعتقادند که خود سلاح‌ها تهدیدزا و جنگ‌افروز نیستند؛ بلکه چگونگی کاربرد تسلیحات هر کشوری از سوی رهبران سیاسی کشور تعیین می‌شود و مختصات فنی تسلیحات بر نحوه بکارگیری آن‌ها تأثیر چندانی ندارد. (گری، ۱۳۷۸: ۶)

آنچه از نظر این محققان عامل بروز تهدید و جنگ است، سیاستمداران و یا سیاست‌های تهاجمی کشورهاست. آن‌ها به تهاجمی بودن و یا تدافعی بودن سیاست یک کشور می‌نگرند و معتقدند که تهاجمی یا تدافعی بودن سیاست یک کشور، عمدتاً به چشم‌اندازهای سیاسی آن کشور مربوط می‌شود. بر این اساس اهداف سیاسی را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

۱ - **موازنه قوا:** اهدافی که بدنبال دستیابی به امنیت نظام‌مند بین‌المللی از طریق وضعیتی منفی است که در آن هیچ کشور و یا ائتلافی نمی‌تواند قدرتی بیش از حد بدست آورد.

۲ - **سلطه جویی:** اهدافی که بیانگر دستیابی یک‌جانبه به امنیت ملی پایدار، از طریق رسیدن به یک ارتباط نامتوازن قدرت می‌باشد. (همان: ۴-۵)

از این منظر، جنگ‌افروزی نظامیان را باید به سیاست و یا سیاستمداران نسبت داد. حال اگر این سیاست‌ها تهاجمی باشد، وضعیت به گونه دیگری است که اگر تدافعی باشد، وضعیت تفسیر دیگری خواهد داشت. این مسئله، همان گفته معروف «کارل فون کلاوزویتس» است که گفته بود: «جنگ تنها ادامه سیاست است، اما با ابزاری دیگر و زبانی دیگر» وی دنیای سیاستی را ترسیم کرد که به آمادگی و اقدامات نظامی معنی می‌بخشد. (همان: ۴۵)

گری معتقد است که گرچه تسلیحات و ترکیب انسان و ماشین که به آن سیستم‌های تسلیحاتی نیز گفته می‌شود، فقط به‌عنوان ابزاری در خدمت سیاستمدان، اما این حقیقت همواره باقی است که تغییر در اهداف سیاسی به مراتب سریع‌تر از تغییر در توانایی‌های نظامی صورت می‌گیرد. (همان: ۴۷)

در تحلیل نهایی از نقش نظامیان در سیاست خارجی باید گفت که عامل قدرت نظامی و آگاهی از توان دفاعی و تهاجمی یک کشور، نقش مهمی در سیاست خارج آن کشور دارد. کشوری که فاقد یک ساختار نظام‌مند دفاعی یا تهاجمی است، در برابر بحران‌های بین‌المللی و به تبع آن در اتخاذ سیاست خارجی مستقل (بدون دخالت عامل خارجی) با دشواری‌های زیادی مواجه می‌شود. (جوانشیر، ۱۳۸۶/۲/۱۷: ۸)

برعکس کشوری که از توان بالای نظامی زمینی، دریایی و هوایی برخوردار است، در تصمیمات سیاست خارجی با دست بازتری عمل می‌نماید، در بحران‌های داخلی، این کشورها از میزان موفقیت زیادی برخوردار هستند. مقایسه دو کشور عراق و ترکیه در این رابطه نشان می‌دهد که در سیاست خارجی کشورها عامل توان نظامی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. در حالی که عراق ساختار دفاعی و تهاجمی ندارد و در بحران‌های داخلی توان سرکوب نیروهای مخالف را ندارد، کشور ترکیه به دلیل توان بالای نظامی خود، امکان زورآزمایی به مخالفین قومی و مذهبی را نمی‌دهد. این مقایسه نشان می‌دهد که قدرت نظامی ارتباط نزدیکی با سیاست‌های داخلی و خارجی کشورها دارد. گرچه در اکثر کشورها تا حدی قدرت نظامیان نسبت به گذشته کاهش یافته است. اما این عامل همچنان تأثیرگذار است. (همان)

بنابراین، ضمن آنکه نظامیان می‌توانند جدای از سیاست و سیاستمداران منشاء بروز تهدید داخلی و خارجی باشند، اما براساس مطالعات صورت گرفته، آنچه که بیشتر در مورد نقش‌آفرینی نظامیان در بروز و وقوع تهدیدات نقش اساسی دارد، دیدگاه‌ها و اهداف سیاسی کشورهاست.

کالین اس. گری در همین راستا معتقد است که بارها مشاهده شده که در تحلیل‌ها و مباحث دفاعی و استراتژیک، ویژگی کلی اهداف سیاسی قابل استنتاج برخی کشورها نادیده گرفته شده است. او معتقد است که هر کشور نیرومندی، توسعه و مدرن‌سازی زرادخانه‌های تسلیحاتی خود را به منظور تحقق یکی از سه هدف سیاسی انجام می‌دهد (گری، ۱۳۷۸: ۶۴):

- ۱ - خواهان سلطه‌گری و حکمرانی بر سایر ملل است.
- ۲ - خواهان موازنه قواست.
- ۳ - خواهان پیوستن به کشوری نیرومندتر از خود است.

ب) برهم خوردن موازنه قوا و رقابت تسلیحاتی، تعاملی برای بروز جنگ:

یکی دیگر از کارکردهای نیروهای نظامی که ممکن است به بروز جنگ بینجامد، رقابت تسلیحاتی است. رقابت تسلیحاتی به شرایطی اطلاق می‌شود که در آن دو یا چند کشور که یکدیگر را دشمن خود تلقی می‌کنند، با سرعتی چشمگیر سطح تسلیحات خود را ارتقاء می‌بخشند و ساختار نظامی خود را بر مبنای توجه کلی به عملکردهای نظامی و سیاسی پیشین، کنونی و احتمالی دیگر کشورهای حاضر در رقابت، استوار می‌کنند. بسیاری بر این عقیده‌اند که عامل اصلی پیدایش رقابت تسلیحاتی نیز خصومت سیاسی است. (همان: ۸۳) در حالی که در جای دیگری می‌گوید: رقابت تسلیحاتی بیانگر «قدرت سرکش» (بی‌باک و ناگهانی) نوعی مسلح‌سازی رقابت‌طلبانه بوده که از کنترل سیاست خارج شده است. (همان: ۸۷)

در این میان نیز دو نوع رقابت تسلیحاتی قابل تفکیک است که یکی رقابت تسلیحاتی کمی و دیگری رقابت تسلیحاتی کیفی است. اعتقاد بر این است که رقابت تسلیحاتی کمی بیش از رقابت تسلیحاتی کیفی، صلح را به خطر می‌اندازد. (همان: ۸۴) برای ایجاد رقابت تسلیحاتی، چندین عامل را برمی‌شمرند (همان: ۹۰-۸۹):

- ۱ - ضروریات تسلیحاتی رقیب و یا ضروریات تسلیحاتی هم‌مطراز
- ۲ - فرآیند کنش و واکنش (برای موازنه قوا)
- ۳ - فرایندهای داخلی

کالین اس. گری اهداف این رقابت تسلیحاتی را در ۵ نکته زیر می‌داند (همان: ۹۷-۹۳):

- ۱ - ایجاد زمینه لازم برای یافتن راه حل نظامی برای مشکلات حاد سیاسی
- ۲ - رسیدن به نوعی برتری جنگی سرنوشت‌ساز، اما گذرا
- ۳ - حفظ و تداوم موازنه قوای موجود
- ۴ - نوعی تمایل برای کسب نفوذ از طریق ایجاد اتحاد با سایر کشورها و یا عدم مداخله
- ۵ - کنترل و به انحصار درآوردن تسلیحات

نکته مهم این است که رقابت تسلیحاتی نیز اکثراً توسط قدرت‌های مسلط سیاسی و نظامی جهان ایجاد می‌شود تا از این طریق، بتوانند به مقاصد سیاسی خود جامه عمل بپوشانند. این عمل گاهی در حمایت از یک طرف علیه طرف دیگر و گاهی برای ایجاد موازنه قوا میان چند طرف و گاهی برای ایجاد وابستگی‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی طرفین صورت می‌گیرد.

در این میان نقش مجتمع‌های تسلیحاتی از اهمیت بسزایی برخوردار است. این مجتمع‌ها بدون وجود تهدید و جنگ، با رکود همراهند و لذا لازمه بقای آن‌ها، وجود درگیری و تنش، رقابت تسلیحاتی و جنگ در نقاط مختلف جهان است.

این مجتمع‌ها از طریق رسانه‌های جمعی و کارگزاران مختلف در سراسر جهان به تبلیغ تسلیحات نظامی خود مبادرت می‌کنند. گری در اثر خود می‌نویسد: «بسیاری از کتاب‌ها و مجله‌های نظامی، منحصرأً به جنگ‌افزارها می‌پردازند و به‌گونه‌ای جذاب و با دقتی بسیار تصاویر و ویژگی‌های تانک‌ها، کشتی‌های جنگی، زیردریایی‌ها و خلاصه انواع و اقسام تجهیزات نظامی را نشان و شرح می‌دهند این امر منجر به پیدایش لایه‌های تسلیحاتی قطوری گردیده است که بی‌تردید خوانندگان را از فهم ویژگی‌های بنیادین عملیات‌های نظامی عاجز می‌گرداند.» (همان: نوزده و بیست)

ج) بیگانه‌هراسی و یا افراط در برآورد تهدید، عامل بروز جنگ:
یکی دیگر از دلایلی که می‌تواند به بروز جنگ منجر شود، بیگانه‌هراسی و یا بزرگ‌نمایی تهدید است که این امر نیز تا حد زیادی ریشه در سیاست و

دیدگاه نخبگان حاکم دارد.

تلقی‌های مبتنی بر سوء برداشت، غالباً علل ضروری جنگ‌ها تلقی می‌شوند. بنابراین فرض، اگر دو طرف ارزیابی صحیحی از مقاصد دشمن و نتیجه احتمالی جنگ داشته باشند، می‌توانند با حصول توافق از هزینه‌های نبرد خودداری کنند. (Fearon, 2003: 379-414)

با این حال، تعریف تحلیلی مفهوم سوء برداشت یا اندازه‌گیری آن بسیار دشوار است و انواع مختلف سوء برداشت‌ها وجود دارد، اما آن‌هایی که به احتمال زیاد تأثیر عمده‌ای بر فرایند منتهی به جنگ دارند، سوء برداشت‌های مربوط به توانایی‌ها و مقاصد حریفان و دولت‌های ثالث هستند. (Levy, 1993: 76-99)

مبالغه در ضدیت حریف، بویژه مهم است، زیرا در میان مدت، این امر می‌تواند به این منجر شود که یکطرف دست به اعمال متقابلی (در حالت افراطی، یک حمله پیش‌دستانه) بزند و در درازمدت هم می‌تواند به مسابقه تسلیحاتی با ایجاد نظام اتحادها منجر شود. به علاوه دست کم گرفتن ضدیت دشمن توسط دولتی که از وضع موجود رضایت دارد، می‌تواند از طریق کاهش تقویت توانایی‌های نظامی در درازمدت باعث تضعیف بازدارندگی شود، و به بروز جنگ کمک کند. به همین شکل، دست کم گرفتن عزم و اراده دشمن توسط دولتی تجاوزگر ممکن است آن را به دست زدن به تهدیدات نظامی قهرآمیز که با این انتظار که حریف از موضع خود باز خواهد گشت سوق دهد، که این خود نیز به فروافتادن در مسیر پریپیچ و خم ستیز منجر شود.

برداشت‌های سوء از مقاصد حریف، خود ممکن است ناشی از موارد زیر باشد:

- ۱ - سوء برداشت‌های ثانویه ساختار ارزشی حریف
- ۲ - تعریف او از منابع حیاتی
- ۳ - تعریف او از موقعیت
- ۴ - انتظارات او درباره آینده
- ۵ - محدودیت‌های داخلی یا بروکراتیک برای آزادی عمل او

نکته مهم این است که سوء برداشت‌ها نیز عمدتاً توسط سیاستمداران و استراتژیست‌های سطوح بالای سیاسی و نظامی صورت می‌گیرد که گاهی عالمانه و عامدانه و بر مبنای سیاست‌های پنهان شکل می‌گیرند. در چنین حالتی، ممکن است سیاستمداران و یا استراتژیست‌های سیاسی و نظامی، به صورت عمدی تمایزی بین تهدیدات عادی و فوق‌العاده قائل نشوند و خطرات امنیتی عادی را آنقدر بزرگ جلوه دهند که ناگزیر نیروهای مسلح را به سمت جنگ سوق دهند. البته باید این مسئله را از وقایع غیرمنتظره که علیه امنیت ملی کشورها روی می‌دهد، تفکیک کرد.

برخی دیگر از کارشناسان را عقیده بر این است که تأثیر واقعی نظامیان در تصمیم‌گیری برای جنگ احتمالی، کم‌تر مستقیم است. سازمان‌های نظامی در افزایش حجم بودجه، استقلال و پرستیژ خود صاحب منافع هستند و با تبلیغ اسطوره‌ها و یا ایدئولوژی‌های مربوط به تصویر شدت تهدیدات خارجی و ضرورت افزایش آمادگی نظامی پرداخته، از این منافع حمایت می‌کنند. (Van Evera, 1990-91: 14-23)

این امر فراتر از آنچه که برای نگرانی‌های امنیتی واقعی لازم است، منجر به تقویت توان تسلیحاتی می‌گردد و می‌تواند باعث بروز مسابقه تسلیحاتی و قرار گرفتن در مسیر جنگ گردد. علاوه بر این، سازمان‌های نظامی عموماً تمایل به نظریه‌های تهاجمی دارند.

امری که به عقلانی ساختن بودجه‌های نظامی بزرگ‌تر کمک می‌کند و روحیه و پرستیز نظامیان را افزایش می‌دهد و به دست گرفتن ابتکار عمل و سازماندهی نبرد را تسهیل می‌سازد. (Ibid)

نیروهای نظامی و کنترل و رفع تهدید

همانگونه که نیروهای نظامی در بروز و ایجاد تهدید و جنگ علیه سایر کشورها و یا کودتا علیه کشور متبوع خود دارای نقش مهم و اساسی هستند، در

رفع تهدید و جنگ و یا کنترل انواع تهدیدات خارجی و داخلی نیز دارای چنین نقشی هستند البته برآورد واقعی این نقش کار مشکلی است، ولی انکار آن غیرممکن به نظر می‌رسد.

کلاوزویتس نکته معروفی دارد که می‌گوید: «اولین، عالی‌ترین و مهم‌ترین قضاوتی که بر عهده دولتمردان و یا فرماندهان نظامی قرار دارد. این است که با استفاده از این اصل که جنگ ابزاری است در خدمت سیاست، نوع جنگی را که آغاز نموده‌اند تعیین نمایند. آن‌ها نباید جنگ را به چیزی که با ذات خویش قرباتی ندارد، مبدل سازند و یا به اشتباه آن را اینگونه قلمداد کنند. این مسأله در رأس تمامی پرسش‌های استراتژیک قرار داشته و جامع‌ترین آن‌هاست»

برای برخورد با تهدیدات و کنترل و رفع آن‌ها از هر طیفی که باشند (سخت، نیمه‌سخت و نرم)، ابزارهای مختلفی وجود دارد و کشورها به تناسب توانایی‌های بالقوه و بالفعل خود، از ترکیبی از آن‌ها استفاده می‌کنند. اما شدیدترین و فوری‌ترین تهدیدی که علیه امنیت ملی کشورها بروز می‌کند، تهدیدات سخت است که بنیادها و زیرساخت‌های حیاتی کشورها را در زمان کوتاهی تخریب کرده و آثار روانی وسیع و آنی برجای می‌گذارد.

از طرف دیگر، مهم‌ترین و نقدترین ابزاری که برای مقابله با تهدیدات سخت در اختیار کشورها و دولت‌هاست، نیروهای نظامی هستند. زیرا این نیروها از ابتدا برای چنین مأموریت‌هایی ایجاد شده، آموزش دیده و مسلح شده‌اند. نیروهای نظامی برای پیروزی در جنگ علیه هر دشمنی شکل گرفته‌اند. بنابراین، اولین نقش آن‌ها پیروزی در کلیه طیف‌های رایج جنگ در زمین، هوا و دریاست. البته برخی از محققین عقیده دارند که پیروزی یا شکست در جنگ‌ها، به عوامل متعددی بستگی دارد و توجه محض به فناوری تسلیحاتی بسیار گمراه‌کننده است، زیرا ارزش هدایت و رهبری، مهارت تاکتیکی و عملیاتی، بینش صحیح راهبردی، روحیه‌سربازان و پشتیبانی را هم‌سنگ ارزش فناوری تسلیحاتی می‌دانند. (گری، همان: ۱۶)

نیروهای نظامی حداقل چهار کارکرد اصلی برای مقابله با تهدیدات و یا کنترل آن‌ها دارند:

(الف) نقش بازدارندگی

(ب) نقش دفاعی (پدافندی)

(ج) نقش تهاجمی (آفندی)

(ت) نقش‌های غیرجنگی (امداد و نجات)

الف) نقش بازدارندگی: عمده‌ترین نقشی است که باید روی آن حساب کرد، زیرا در ماهیت خود از سایر نقش‌ها کم‌هزینه‌تر است. کشورها سعی می‌کنند از طریق ایجاد و نمایش توان نظامی خود، به نوعی بازدارندگی دفاعی و نظامی دست یابند که دشمنان با توجه به آن، در محاسبات خود جانب احتیاط را مراعات کنند. بازدارندگی اصولاً در سطح استراتژیک است و باید به گونه‌ای نمایش داده شود که هر دشمنی که قصد تهدید و یا درگیری داشته باشد، در موازنه هزینه - فایده، متحمل هزینه‌ای بیش از فواید آن گردد.

بازدارندگی باید دارای کارایی استراتژیک باشد تا از جانب تهدیدات مورد توجه و ارزیابی قرار گیرد. اما کارایی استراتژیک نظامی صرفاً در گرو توان نظامی نیست. گری معتقد است که توان رزمی یک یگان نظامی به هر اندازه و ویژگی که باشد، الزاماً به معنی کارایی استراتژیک آن نیست، زیرا توان رزمی مفهومی تاکتیکی است نه استراتژیک. (همان: ۶) در استراتژی بازدارندگی نقش تسلیحات استراتژیک از اهمیت زیادی برخوردار است.

گری در اثر خود بر این اعتقاد است که اگر یک سیستم تسلیحاتی قادر باشد از کشور با کسب پیروزی در نبرد حفاظت کند و یا به دلیل آوازه‌اش از نظر قابلیت بالای جنگی، اثر بازدارندگی داشته باشد و مانع تهاجم دشمن شود، مشخص می‌شود که تهاجم و دفاع در آن سیستم از نظر استراتژیکی در هم ادغام شده‌اند. (همان: ۱۶)

ب) نقش دفاعی (پدافندی): این نقش نیروهای نظامی زمانی آشکار می‌شود که درگیری نظامی از سوی دشمن آغاز شده باشد و این نیروها تا بازیابی خود و طرح‌ریزی عملیات تهاجمی، برای حفظ توانایی‌های فیزیکی و غیرفیزیکی خود، باید مواضع پدافندی مناسبی را اتخاذ و در آن‌ها منتظر فرصت مناسب آفند باشند. اگرچه این نقش را چندان مناسب نمی‌دانند و بر این عقیده‌اند که بهترین پدافند برای یک نیروی نظامی آفند است، اما گاهی شرایط به گونه‌ای است که اتخاذ مواضع پدافندی حتی برای زمانی طولانی، اجتناب‌ناپذیر است.

یک نوع از این دفاع را دفاع فرسایشی می‌نامند که هدف از آن، تضعیف فرسایشی و شاید از میان بردن سازماندهی و انسجام دشمن و در نتیجه آسیب‌پذیر کردن آن در برابر یک ضدحمله است. (همان: ۱۷)

پ) نقش تهاجمی (آفندی): این نقش زمانی است که تهاجم دشمن آغاز شده و نیروهای نظامی برای دفع و عقب راندن آن‌ها و یا تعقیب آن‌ها دست به اقدامات تهاجمی می‌زنند. یک نوع از تهاجم را تهاجم فرسایشی می‌نامند که گری معتقد است دارای سه مرحله است:

- مرحله اول: آسیب رساندن شدید به توانایی حمله (تهاجم) دشمن
- مرحله دوم: پاسخ نیروهای خودی به چالش‌های تاکتیکی دشمنی که توانایی تهاجمی وی رو به ضعف نهاده است.
- مرحله سوم: نیروهای تهاجمی باقیمانده خودی از نظر نظامی بر هر میزان نیروهای ذخیره دشمن برتری می‌یابند. (همان: ۱۶)

البته از دیدگاه کلی، نقش‌های آفندی و پدافندی نیروهای نظامی گسترده است. مثلاً در دکترین نیروی دریایی، نقش‌های نظامی آن در دو بعد آفندی و پدافندی شامل موارد زیر است (ندسا: ۹-۵۸):

- کنترل دریا
- محاصره دریایی^۱
- قدرت بازدارندگی از طریق دریا^۲
- عملیات پشتیبانی از جنگ زمینی
- محرومیت قدرت‌های دریایی دشمن
- محاصره بندرها و سواحل دشمن
- تهدید نفوذ نیروهای دشمن
- احداث مناطق ویژه
- نمایش حضور در محدوده عملیاتی خودی
- امنیت اقتصادی و انرژی کشور
- کنترل دریایی کشتیرانی
- عملیاتی دریایی با کم‌شدت^۳

ت) نقش غیرجنگی (امداد و نجات):^۴ این نقش نیروهای نظامی بیشتر در ابعاد تهدیدات داخلی و خاصه در صورت وقوع بلایای داخلی تجلی پیدا می‌کند. از آنجا که نیروهای نظامی از آموزش‌های لازم برخوردار بوده و از امکانات و تجهیزات قابل توجهی برخوردار هستند، به هنگام وقوع بلایای طبیعی (نظیر سیل، زلزله، طوفان، بیماری‌های واگیر و...) می‌توانند جزء اولین نیروهای امداد و نجات باشند که به مناطق حادثه دیده شتافته و خدمات شایان توجهی ارائه نمایند. این نیروها همچنین می‌توانند در چنین مواقعی به کمک سایر کشورهای که درگیر چنین بلایایی هستند، بشتابند.

1 - Sea Denial

2 - Sea Based Deterrence

3 - Low Intensity Maritime Operations (LIMO)

4 - Other Than War

اهداف غیرنظامی که در امور کشور متنوع و کشورهای خارجی به‌عنوان اهداف صلح‌آمیز خوانده می‌شوند، عملیات‌هایی مثل کمک‌های بشردوستانه، رهایی از بلایا، جستجو و نجات، تخریب مهمات، کنترل آلودگی، کمک غواصی، عملیات نجات^۱ کشتی‌های غرق شده هیدورگرافی و غیره را شامل می‌گردد. در بین نیروهای نظامی، نیروی دریایی به خاطر داشتن سرعت در جابجایی و زمان کوتاه مورد نیاز برای نشان دادن عکس‌العمل، برای فرماندهی و کنترل در مراحل اولیه بحران‌ها، نجات، کمک‌های اولیه و امدادسانی بسیار مؤثر می‌باشد. در مراحل بعدی نیروهای متخصص غیرنظامی وارد عمل می‌گردند، ولیکن ممکن است هنوز به تجهیزات و پرسنل نیروی دریایی برای تکمیل اهداف خود نیاز داشته باشند. هر ساله موقعیت‌های زیادی وجود دارد که نیروی دریایی کشورها به نیروهای غیرنظامی کمک‌هایی را ارائه می‌نماید. حضور در بلایای طبیعی مثل طوفان در سواحل و یا خشکی، کمک‌های غواصی در طول حوادث، عملیات جستجو و نجات در دریاها، آزاد و یا نجات زلزله‌زدگان در مناطق زلزله‌خیز از جمله این موقعیت‌هاست. بسیاری از نقش‌های صلح‌آمیز در محدوده آب‌های داخلی توسط گارد ساحلی انجام می‌شود که شامل کمک‌های مردمی، رهایی از بلایا، جستجو و نجات و کنترل آلودگی ... می‌باشد. (ندسا: ۶۲)

نتیجه

این طبیعی است که نیروهای نظامی عمده‌ترین ابزار در دست کشورها و ملت‌ها و از سویی نقدترین ابزار پیشبرد اهداف سیاست خارجی کشورها بشمار می‌روند. نه تنها در توسعه اهداف سیاست خارجی بلکه برای پیگیری و اجرای سیاست‌های ملی و

1 - Salvage Operation

داخلی نیز کاربرد وسیعی دارند. برخی از این کارکردها عبارتند از:

۱ - **دیپلماسی:** اصولاً نیروهای نظامی در زمان صلح، اصلی‌ترین ابزار «دیپلماسی قایق‌های توپدار» هستند که کشورها از آنها برای پیشبرد سیاست‌های خود و تحقق اهداف فرامنطقه‌ای بهره می‌گیرند. اجرای چنین دیپلماسی از سوی کشورهای مختلف و خاصه قدرت‌های کنونی، برای وادار کردن رقبا به تسلیم و یا دادن امتیازهای بیشتر در طی مذاکرات سیاسی است.

دیپلماسی دریایی از مهم‌ترین اهداف در زمان صلح برای هر نیروی دریایی می‌باشد. نیروی دریایی ابزار بسیار مؤثری برای دیپلماسی هر دولتی است، زیرا ناوهای جنگی می‌توانند به عنوان ابزار قدرتمندی در سیاست به کار روند. با حضور و بازدیدهای ناوهای جنگی، اعتبار و شهرت ملی افزایش یافته و معاملات بازرگانی بیشتر خواهد گردید. زمانی اهمیت و نقش این هدف بیشتر خواهد شد که توجه جامعه جهانی از جغرافیایی - استراتژی به جغرافیایی - اقتصادی تغییر می‌یابد. (ندسا: ۶۹) عمده مأموریت‌های سیاسی که بر عهده نیروهای نظامی است، شامل موارد زیر است:

- دولت را قادر سازد تا از نیروی نظامی به عنوان یک ابزار مؤثر در سیاست خارجی و ایجاد حسن نیت از طریق دیپلماسی دفاعی و نظامی استفاده نماید.
- ایجاد همکاری‌های سالم نظامی و دفاعی، افزایش اعتماد در سواحل منطقه‌ای، اتفاقات را زیر نظر داشته باشد و در صورت نیاز، کمک‌های لازم را ارائه دهد.
- قادر باشد که با نیروهای حافظ صلح سازمان ملل که ممکن است درگیر عملیات خارج از منطقه باشد، همکاری نماید.
- قابلیت انجام عملیات داخلی با نیروهای چند ملیتی را داشته باشد.

۲ - **بازدارندگی:** نقش مهم دیگری است که عبارت از متقاعد کردن یک دشمن بالقوه و رسیدن به این نتیجه است که دشمنی یا درگیری دستاوردهای بیشتر را برای ما به وجود خواهد آورد. این ممکن است عملیات اولیه زمان صلح

توسط نیروهای نظامی باشد.

بازدارندگی ممکن است در سطح راهبردی باشد. در کشورهای دارای تسلیحات هسته‌ای، این نوع بازدارندگی از طریق سلاح‌های هسته‌ای صورت می‌گیرد که دارای قابلیت تخریب وحشتناکی می‌باشند و میزان خرابی‌هایی که به بار می‌آورند، برای هر رژیم غیرقابل قبول است. نتیجتاً وجود این سلاح‌ها و عدم امکان محاسبه اینکه در چه مرحله‌ای از درگیری ممکن است از آن استفاده شود، دشمن را با این مشکل مواجه می‌کند که دست به قمار معقولانه برای رسیدن به خواست‌های خود از طریق دشمنی بزند. در این کشورها برای رسیدن به بازدارندگی راهبردی، دولت باید سریعاً در مورد داشتن زیردریایی‌هایی که توانایی پرتاب موشک با کلاهک اتمی را دارند، اقدام نماید. اما در کشورهایی که از تسلیحات هسته‌ای برخوردار نیستند، بازدارندگی راهبردی ممکن است از طریق سیستم‌های موشکی راهبردی و حتی تاکتیکی کارآمد و سایر توانایی‌های متعارف حاصل شود.

۳ - همکاری و همیاری با سایر ارکان دولت ملی: از جمله دیگر کارکردهای

کنترل و رفع بحران در کشورها بشمار می‌رود. نیروهای نظامی به دلیل برخوردار بودن از آمادگی‌های خاص خود و برخوردار بودن از آموزش‌ها و تجهیزات خاص، قادر به نشان دادن واکنش مناسب و به موقع در حوادث ملی در تمام سطح کشور و حتی مناطقی که از طریق نیروهای غیرنظامی میسر نیست، می‌باشند.

نیروهای مسلح در زمان بحران و تنش نیز دارای نقش‌های متعددی هستند که بخشی از آن‌ها به شرح زیر آمده است:

- تحرک
- آمادگی لحظه‌ای
- توانایی دسترسی
- انعطاف‌پذیری
- تحکیم قدرت
- قابلیت تطابق

۴ - مهم‌ترین کارکرد نیروهای مسلح هر کشوری در زمان بروز تهدید سخت علیه تمامیت ارضی و نظام سیاسی آن کشور ظاهر می‌شود. نیروهای مسلح باید بتوانند با آمادگی کامل وارد جنگ شده و پیروز از آن بیرون بیایند. نقش نیروهای مسلح در زمان جنگ به دو بخش اصلی دفاعی و تهاجمی تقسیم می‌شوند.

در هر یک از این دو نقش، نیروهای نظامی دارای رهنامه‌ها و راهبردهای خاص خود برای زمان جنگ می‌باشند که با ترکیب مناسبی از تسلیحات، تجهیزات و تاکتیک‌های نظامی آن‌ها را در صحنه جنگ، صحنه‌های عملیاتی و تاکتیکی به اجرا درمی‌آورند. برای این منظور، طیف وسیعی از عملیات‌های نظامی مرسوم است که بنابر مقتضیات زمان و مکان و شرایط طرفین نبرد از آن‌ها استفاده می‌شود.

منابع

- ۱ - آرنت، اریک (۱۳۷۹)، *ظرفیت نظامی و خطر بروز جنگ: چین، هند، پاکستان و ایران*، ترجمه سیدشمس‌الدین میرابوطالبی، محمد خوشقدم‌نیا، پرویز قاسمی، دوره عالی جنگ سپاه.
- ۲ - تافلر، الوین (۱۳۷۹)، *جابجایی در قدرت*، ترجمه شهیندخت خوارزمی، نشر علم، تهران.
- ۳ - جمشیدی، محمدحسین (پاییز و زمستان ۱۳۷۴)، *بررسی و تحلیل عناصر قدرت نظامی*، فصلنامه بررسی‌های نظامی، سال ششم، ش ۲۳ و ۲۴.
- ۴ - جوانشیر، فاطمه (۱۳۸۶/۲/۱۷)، *نقش نظامیان در اتخاذ سیاست خارجی*، روزنامه رسالت.
- ۵ - دافوس سپاه، *اصول و روابط بین‌الملل (جزوه درسی)* [جهت اطلاع بیشتر رک . به: Saul B.Cohen; *“U.S. Geopolitics in the new world Era. Inrecording the world”*, Westview Press
- ۶ - دکترین دریایی هندوستان، مرکز مطالعات و تحقیقات دفاعی ندسا، ۱۳۸۶
- ۷ - روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۷/۷/۸، شماره ۲۱۴۴۹.
- ۸ - گری، کالین اس. (۱۳۷۸)، *سلاح جنگ/افروز نیست: استراتژی و فناوری نظامی*، ترجمه احمد علیخانی، دوره عالی جنگ سپاه.
- ۹ - لوی، جک اس. (۱۳۷۷/۱۲/۱۰)، *نظریه‌های متعارض ستیز بین‌المللی: رهیافت سطح تحلیل*، روزنامه اطلاعات، به نقل از: Jack S. Levy: analytical problems & Theoretical linkages, *“the cause of war & misperception”* (Oct. 1993)
- ۱۰ - لوی، جک اس. (۱۳۷۷/۱۲/۱۰)، *نظریه‌های متعارض ستیز بین‌المللی: رهیافت سطح تحلیل*، روزنامه اطلاعات، به نقل از: P.James Fearon: *“rationalist explanation for war”*
- ۱۱ - لوی، جک اس. (۱۳۷۷/۱۲/۱۰)، *نظریه‌های متعارض ستیز بین‌المللی: رهیافت سطح تحلیل*، روزنامه اطلاعات، به نقل از: Stephan Van Evera: Europe After the Cold War, Primed for Peacem, Winter 1990-91.

ازبکستان: بازیگر منطقه‌ای در ژئوپلیتیک اوراسیا

سعید کافی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۰۹/۰۵

تاریخ تأیید مقاله: ۸۷/۱۱/۰۲

صفحات مقاله: ۳۳-۴۹

چکیده

مناطق قفقاز و آسیای مرکزی مورد توجه روزافزون جوامع سیاسی و تجاری دنیا می‌باشند. به همین دلیل است که شرکت‌های نفتی در بخش‌های خصوصی و دولتی از نروژ تا ژاپن بر سر فعالیت در این مناطق در رقابت هستند. در سال‌های اخیر تلاش شده است تا دو اتحاد رقیب در اوراسیا تشکیل شود: یک اتحاد غرب گرا با رهبری آمریکا و ترکیه شامل رژیم صهیونیستی، گرجستان و آذربایجان و یک اتحاد دیگر در مقابله با نفوذ آمریکا و ترکیه در قفقاز و آسیای مرکزی به رهبری روسیه متشکل از کشورهای سوریه و ارمنستان. یکی از مهم‌ترین پرسش‌های مطرح در خصوص تشکیل این اتحادها گسترش آن‌ها در آسیای مرکزی است. در این شرایط نقش ازبکستان حائز اهمیت است. ازبکستان تنها کشور آسیای مرکزی است که یک سیاست خارجی فعال را ایفا می‌کند. تاشکن روابط نظامی و امنیتی نزدیکی را با ناتو برقرار کرده است. از سوی دیگر، این کشور اقداماتی را مبنی بر برقراری همکاری‌های امنیتی با روسیه و چین به عمل آورده است. بررسی روند آتی سیاست‌های ازبکستان با توجه به ارزش استراتژیک آن و نقشی که به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای مستقل ایفا می‌کند، از اهمیت بسزایی در تأمین امنیت اوراسیا برخوردار می‌باشد.

* * * * *

کلید واژگان

ازبکستان، قفقاز، ژئوپلیتیک، اوراسیا

مقدمه

مناطق قفقاز و آسیای مرکزی مورد توجه روزافزون جوامع سیاسی و تجاری دنیا می‌باشند. به همین دلیل است که شرکت‌های نفتی در بخش‌های خصوصی و دولتی از نروژ تا ژاپن بر سر فعالیت در این مناطق در رقابت هستند. (Freedman, 1998: 397-414) تمایل غرب مبنی بر تولید و صادرات نفت از دریای خزر یکی از دلایل مهم افزایش اهمیت قفقاز و آسیای مرکزی از نظر سیاست‌گذاران غربی می‌باشد. از سال ۱۹۹۱ تلاش‌های بسیاری برای نفوذ سیاسی و اقتصادی در حوزه جنوبی شوروی سابق صورت گرفته است. این تلاش‌ها را با واژه «بازی بزرگ» توصیف می‌کنند. در حالی که روسیه درصدد است نفوذ خود را در قلمرو سابق احیاء کند، بازیگرهای جدیدی مانند ترکیه و سوریه وارد یک رقابت نزدیک شده‌اند. بازیگرهای فرامنطقه‌ای نیز مانند آمریکا و اتحادیه اروپا به دلایل مختلفی در این رقابت حضور دارند.

آسیای مرکزی و قفقاز مناطقی هستند که در قلب اوراسیا در حد فاصل بین روسیه و هلال اسلامی در جنوب واقع شده است. قدرت‌های منطقه‌ای بر سر نفوذ سیاسی و اقتصادی در کشورهای این مناطق رقابت دارند. در این چارچوب گاز و نفت مناطق فوق نقش بسیار مهمی را در رقابت بین قدرت‌ها ایفا می‌کند، هرچند سایر ملاحظات که عمدتاً از اهمیت استراتژیک برخوردارند، نیز در این خصوص مطرح می‌باشد. حال پیش از پرداختن به روابط ژئوپلیتیکی لازم است منافع و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ به اجمال بررسی شود. (Edward, 1999: 23-5)

بیان مسأله

مناطق قفقاز و آسیای مرکزی مورد توجه شرکت‌های نفتی در بخش‌های خصوصی و دولتی هستند. وجود ذخایر نفت در این مناطق و قابلیت‌های بالقوه برای توسعه اقتصادی و رفع مشکلات کشورهای دنیا موجب شده است تا این مناطق بیش از پیش مورد توجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای قرار گیرند. از سوی دیگر، در این شرایط نقش ازبکستان حائز اهمیت است. ازبکستان تنها کشور آسیای مرکزی است که یک سیاست خارجی فعال را ایفا می‌کند. تاشکن روابط نظامی و امنیتی نزدیکی را با ناتو برقرار کرده است. از سوی دیگر، این کشور اقداماتی را مبنی بر برقراری همکاری‌های امنیتی با روسیه و چین به عمل آورده است. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا ازبکستان می‌تواند به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای در ژئوپلیتیک اوراسیا مطرح باشد یا خیر؟

اهداف و سؤال تحقیق

هدف اصلی

هدف اصلی تحقیق شناخت نقش ازبکستان به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای در ژئوپلیتیک منطقه اوراسیا می‌باشد.

اهداف فرعی

- ۱- شناخت پتانسیل‌های مناطق قفقاز و اوراسیا
- ۲- شناخت نقش سایر بازیگران در مناطق قفقاز و اوراسیا

سؤال اصلی

آیا ازبکستان قادر است به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای در ژئوپلیتیک اوراسیا ایفای نقش کند؟

نوع و روش تحقیق

تحقیق حاضر از نوع کاربردی است. روش تحقیق به روش تحلیل محتوایی صورت گرفته است. پس از تبیین مبانی نظری اطلاعات موضوع تحقیق جمع‌آوری شده است. سرانجام، پس از بررسی اطلاعات تجزیه و تحلیل داده‌ها صورت گرفته است.

روش و ابزار گردآوری اطلاعات

در تحقیق حاضر برای تدوین ادبیات و چارچوب نظری از مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای تخصصی استفاده شده است.

ادبیات تحقیق

بازیگران حاضر در منطقه

دولت روسیه پس از فروپاشی علاقه چندانی به گسترش حوزه نفوذ در جمهوری‌های سابق خود نشان نداد، چراکه این کشور امید داشت تا با الگو قرار دادن غرب بتواند به نظام لیبرال دموکراسی از نوع اروپای غربی برسد. مهم‌ترین دلیل این رویکرد روسیه را باید رجحان وزارت خارجه این کشور در فرمول‌بندی سیاست خارجی از زمان فروپاشی آن دانست. جمهوری خواهان روسیه خود را طلابه‌دار موتور اصلاحات در روسیه می‌دانستند و برای گورباچف در این خصوص نقشی قائل نبودند. گندی بوروبولیس^۱ مشاور سیاست خارجی یلتسین در آوریل سال ۱۹۹۱ عنوان نمود که الگوبرداری از تجربه غرب نقش مهمی را در اراده روسیه برای حل مشکلات داخلی ایفا می‌کند. (Gompert, 1997: 54-8)

1 - Gennadiy Burbulis

پیامدهای سیاست خارجی روسیه که در اوایل تشکیل دولت جدید پس از فروپاشی شوروی سابق شکل گرفت، ایجاد سیاست ضدشوروی سابق، نگاه داخلی به مسائل، تمایل به غرب و کم‌توجهی به جمهوری‌های پیرامونی بود. اما مدتی نگذشت که نیروهای محافظه‌کار بار دیگر قدرت خود را احیاء کردند و شروع به توسعه نفوذ روسیه در جمهوری‌های سابق نمودند. نیروهای محافظه‌کار رمز توسعه روسیه را در حفظ جایگاه قدرت برتر این کشور و مقابله با دنیای تک‌قطبی می‌دیدند. از دیدگاه آن‌ها غرب و بویژه آمریکا در حال گسترش حوزه نفوذ خود بود. تغییر در سیاست خارجی روسیه بیشتر در حوزه قفقاز مشهود بود. در همین رابطه روسیه باید با جمهوری‌های گرجستان و آذربایجان که در پی ایجاد پیوندهای سیاسی و اقتصادی با غرب و پرهیز از نفوذ روسیه بودند، مقابله می‌کرد. در این میان شرایط ژئوپلیتیکی نقش مهمی را به خود اختصاص داد. آسیای مرکزی سرزمینی است که در احاطه خشکی قرار دارد. این منطقه با مرزهای کشورهای هم‌چون چین، افغانستان و ایران محصور شده است. این در حالی است که منطقه قفقاز به دریای سیاه و ترکیه دسترسی دارد. بنابراین، آسیای مرکزی فاقد گزینه‌های توسعه روابط سیاسی و اقتصادی است. در نتیجه‌ی چنین موقعیتی است که کشورهای آسیای مرکزی به استثنای ازبکستان نسبت به احیای نفوذ روسیه در این منطقه حساسیت کم‌تری دارند. در واقع، سیاست مسکو را در گسترش حوزه نفوذ خود باید عکس‌العمل نسبت به دست‌یازی ترکیه‌ی متمایل به غرب و ناتو به مناطق پیرامونی این کشور دانست. (Alan, 1999: 92-113) سیاست خارجی روسیه مبتنی بر ممانعت از گسترش نفوذ ترکیه و آمریکا در منطقه می‌باشد. در همین راستا، روسیه روابط نظامی را با ارمنستان برای موازنه قدرت با دست‌یازی‌های ترکیه و اقدامات گرجستان و آذربایجان در ایجاد پیوند با ناتو و غرب برقرار نمود. روسیه سیاست خارجی مشابه‌ای را در آسیای مرکزی با تمرکز بر تاجیکستان دنبال می‌کند که هدف از آن ایجاد موازنه قوا در برابر

افغانستان و ازبکستان مستقل می‌باشد. روسیه خطوط انتقال نفت را با هدف صادرات توسعه بخشیده است و با حضور شرکت‌های خارجی بویژه آمریکایی در دریای خزر برای بهره‌برداری از ذخایر آن مخالف است. (Cornell, 1997: 54)

اما حوادث اخیر حاکی از آن است که روسیه در پی حفظ نفوذ انحصاری در دریای خزر نیست. مسکو فشارهای شدیدی را بر گرجستان و آذربایجان برای ممانعت از همکاری آن‌ها با ناتو و غرب وارد آورده است، اما به‌رغم وجود این فشارها مقامات دو کشور مصمم به برقراری این ارتباطات هستند. آذربایجان با برقراری خط لوله انتقال نفت از طریق خاک روسیه به منظور صدور نفت این کشور مخالف است و مصرانه از ایجاد خط انتقال انرژی از سواحل دریای مدیترانه در ترکیه حمایت می‌کند. روسیه نیز از پی‌گیری سیاست خود مبنی بر تعیین وضعیت قانونی دریای خزر منصرف شده است. از سوی دیگر، این کشور نتوانست مانع برگزاری تمرین نظامی شود که با مشارکت کشورهای ازبکستان، قزاقستان و هزاران سرباز آمریکایی صورت گرفت. روسیه که در تلاش است تا به عنوان مؤثرترین قدرت منطقه‌ای نقش ایفا کند، از دیدگاه غرب یک قدرت هژمونیک تهدید کننده به شمار می‌آید. (Irina, 1995: 32)

ترکیه

فروپاشی شوروی سابق موجب غافل‌گیری ترکیه شد. ترکیه به مدت ۷ سال از حمایت جمعیت ترک زبان روسیه دست کشید و فرآیند نزدیکی با اروپای غربی را در پیش گرفت. پایان جنگ سرد موجی از نگرانی را در میان مقامات ترکیه به عنوان لنگرگاه شرقی ناتو دامن زد. ترکیه احساس کرد از سوی جامعه اروپا کنار گذاشته شده است و از همین رو تلاش نمود تا نفوذ خود را در جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی گسترش دهد. اما مدتی نگذشت که ترکیه متوجه ضعف اقتصادی خود برای رقابت با نفوذ سیاسی و نظامی روسیه در منطقه شد. یکی از

مصادیق بارز این ضعف را باید تهدید روسیه مبنی بر آغاز جنگ جهانی سوم در صورت مداخله ترکیه در بحران قره‌باغ دانست. تهدیدی که مؤثر واقع شد و سیاست مقامات ترکیه را درخصوص قره‌باغ تغییر داد. (Svante, 1997: 138) اما ترکیه در اواخر دهه ۱۹۹۰ بار دیگر دیپلماسی تهاجمی را درخصوص قفقاز و آسیای مرکزی در پیش گرفت. (Freedman, 1999: 397-414) اقدامات کنونی ترکیه برای نفوذ در منطقه با احتیاط و دقت به مراتب بیشتری نسبت به اوایل دهه ۱۹۹۰ صورت می‌گیرد. یکی از دلایل این احتیاط آگاهی مقامات ترکیه از محدودیت‌های این کشور برای ایفای نقش در منطقه است. یک هدف مهم ترکیه در منطقه قفقاز حفظ استقلال آذربایجان و وجود یک دولت مورد حمایت ترکیه در این کشور می‌باشد. از سوی دیگر، ترکیه از افزایش حضور نظامی گسترده روسیه در ارمنستان نگران است و راهی جز برقراری روابط نزدیک با آذربایجان و گرجستان با هدف ایجاد موازنه قوا ندارد. ترکیه به شدت مایل به احداث خط لوله صدور نفت دریای خزر از طریق گرجستان به سواحل مدیترانه بوده و توانسته است حمایت تقریباً تمام کشورهای منطقه و آمریکا را در این خصوص جلب کند. (Gompert, 1997: 54)

حضور اقتصادی ترکیه در منطقه از جمله در ارمنستان که فاقد روابط دیپلماتیک هستند، قابل ملاحظه است. ترکیه در آسیای مرکزی از توانمندی‌های کم‌تری در مقایسه با قفقاز برخوردار است. موقعیت جغرافیایی و شرایط اقتصادی ترکیه امکان حضور فعال این کشور را در شرق دریای خزر نمی‌دهد. اما به‌رغم وجود چنین شرایطی آنکارا در تلاش است تا روابط اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی خود را با این کشورها ارتقا بخشد. ترکیه نسبت به اوایل دهه ۱۹۹۰ با جسارت بیشتری روابط خود را با کشورهای منطقه بسط و گسترش می‌دهد و در همین راستا اقدام به عقد قرارداد برقراری همکاری‌های اطلاعاتی با باکو بویژه

حمایت از احداث گذرگاه اروپا - قفقاز - آسیا^۱ و از آن جمله احیای جاده ابریشم و مقابله با تروریسم کرده است. (Harknett, 1999: 44)

ترکیه در حوزه فعالیت‌های نظامی درصدد است تا نیروهای مسلح خود را با اختصاص بودجه ۱۵۰ میلیارد دلاری در ۳۰ سال آینده مدرنیزه نماید. هم اکنون نیروهای نظامی ترکیه متشکل از نیروهای منظم و با برخورداری از آموزش‌های نظامی مناسب به خوبی تجهیز شده‌اند. (Amikam, 1998: 23) در سیاست خارجی نیز آنکارا تا مادامی که اتحاد بین روسیه و ارمنستان وجود دارد از هیچ اقدامی برای ایجاد پیوندهای نزدیک با آذربایجان فروگذار نخواهد کرد. (Freedman, 1999: 397-414)

جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران به دلیل برخورداری از موقعیت ممتاز جغرافیایی در مقایسه با ترکیه می‌تواند نقش بسیار فعالی را در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در منطقه ایفا کند. بسیاری از ناظران سیاسی با توجه به اشتراکات فرهنگی ایران با برخی از کشورهای منطقه انتظار ایفای نقش بسیار فعالی را از تهران دارند. از جمله کشورهایی که پیوندهای نزدیک فرهنگی و زبانی با ایران دارند، تاجیکستان می‌باشد. همکاری‌های فنی تهران و مسکو در حوزه انتقال دانش فنی و استفاده از کاربردهای صلح‌آمیز انرژی هسته‌ای می‌تواند بستر مناسبی را برای جلوگیری از نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای به قفقاز و آسیای مرکزی و کاهش حضور ترکیه و ارمنستان در حوزه خزر فراهم کند. جمهوری اسلامی ایران و روسیه به یک اندازه از تبدیل آذربایجان به پایگاهی برای غرب متضرر خواهند شد و به همین دلیل این عامل می‌تواند به هم‌گرایی دو کشور در راستای تأمین منافع ملی کمک کند. (Stephen, 1998: 18-21)

پاکستان

اسلام‌آباد پس از فروپاشی شوروی سابق تلاش کرد تا تنوع بیشتری را در برقراری روابط با کشورهای دنیا قائل شود. مشکلات روابط اسلام‌آباد و واشنگتن مبنی بر برنامه هسته‌ای این کشور یکی از عوامل مهم در ایجاد این تنوع بود. مهم‌ترین دغدغه سیاست خارجی پاکستان وجود یک رژیم مطلوب در افغانستان است. بی‌ثباتی در افغانستان مانع تمرکز اسلام‌آباد در آسیای مرکزی و حضور اقتصادی و سیاسی آن در کشورهای این منطقه می‌شود. احداث خطوط انتقال انرژی از کشورهای تازه استقلال یافته و عبور این خطوط از خاک پاکستان متأثر از ثبات و امنیت افغانستان است. در نتیجه، پاکستان همواره به دنبال به قدرت رسیدن یک رژیم مقتدر در افغانستان که روابط حسنه‌ای با اسلام‌آباد داشته باشد، بوده است. جانبداری‌های بی‌دریغ اسلام‌آباد از طالبان در اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی بر همین اساس صورت گرفت. هرچند اسلام‌آباد بعدها متوجه شد حکومت طالبان حکومتی منطقی که بتوان با آن وارد مذاکره شد، نیست. از سوی دیگر، سیاست انزواطلبی طالبان مانعی بر سر راه گسترش فعالیت‌ها و همکاری‌های اسلام‌آباد با کشورهای آسیای مرکزی بود. (Harknett, 1998: 47)

ایالات متحده آمریکا

آمریکا پس از فروپاشی شوروی سابق روابط دیپلماتیکی فعالی را با کشورهای پیرامون حوزه خلیج فارس برقرار کرد. اما پس از مدتی سیاست آمریکا در این منطقه تا حدی تعدیل یافت و این مسأله تا پایان جنگ چین ادامه داشت. به‌رغم تعدیل فعالیت‌های سیاسی واشنگتن در منطقه حمایت‌های این کشور از سیاست‌های آنکارا مبنی بر بسط و گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی ادامه داشت. در دوران ریاست جمهوری کلینتون دولت آمریکا اطلاعات دقیقی در صوص منطقه قفقاز و آسیای مرکزی نداشت و به همین علت منافی برای

خود در این مناطق قائل نبود و آن‌ها را در زمره حیاط خلوت روسیه می‌دانست. در واقع، مقامات روسیه منافع خود را در این مناطق با منافع آمریکا در آمریکای مرکزی مقایسه می‌کردند. (Ralph, 1998: 153)

اما از اواخر دهه ۱۹۹۰ به تدریج شرایط تغییر کرد و رقابت در آسیای مرکزی و قفقاز بین آمریکا و روسیه به وجود آمد. شکل‌گیری این رقابت تا حدی به دلیل ملاحظات امنیتی و نظامی پنتاگون و تا حدی نیز به دلیل منافع شرکت‌های نفتی آمریکا بود. حريمی که آمریکا برای روسیه در این مناطق قائل می‌شد بویژه پس از شکست نظامی این کشور از چین از بین رفت. آمریکا از سال ۱۹۹۷ سیاست فعالی را در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز دنبال کرد و در همین راستا سیاست‌های خود را با ترکیه هماهنگ نموده است. در این رقابت همکاری کشورهای ایران و روسیه می‌تواند به ایجاد توازن قوا در منطقه کمک کند. (Annette, 1998: 44)

ملاحظات ژئوپلیتیکی در قفقاز

قفقاز یکی از مناطق رقابت بین قدرت‌های مطرح می‌باشد. در این میان موقعیت ژئوپلیتیکی ارمنستان به دلیل قرار گرفتن بین آذربایجان و ترکیه برای آن چاره‌ای جز هم‌پیمانی با روسیه نگذاشته است. حضور نظامی روسیه در ارمنستان به دلیل منافع این کشور است و ضرورتی ندارد که این حضور در راستای منافع دو کشور باشد. کارشناسان بر این باورند که دو محور همکاری در اوراسیا در حال شکل‌گیری است. در یک محور کشورهای روسیه، ایران، ارمنستان در حال تعمیق روابط هستند و در محور دیگر کشورهای آذربایجان، ترکیه، آمریکا، گرجستان اتحاد دوم را تشکیل داده‌اند. دامنه این اتحادها تا خاورمیانه امتداد یافته است. سوریه روابط خود را با ارمنستان و روسیه علاوه بر ایران گسترش داده است. رژیم صهیونیستی نیز در سطح امنیتی با ترکیه، گرجستان و بویژه آذربایجان رابطه برقرار کرده است. رژیم صهیونیستی کنترل منطقه قفقاز را عامل مهمی در مهار ایران می‌داند.

در مجموع، موقعیت ژئوپلیتیکی کشورهای منطقه به گونه‌ای است که اجازه همکاری را در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی با غرب نمی‌دهد. کشورهای در منطقه هستند که در برابر نفوذ دولت‌های غربی مقاومت می‌کنند. (Irina, 1998: 42)

آسیای مرکزی

در حالی که اتحادها در منطقه قفقاز شکل گرفته و ژئوپلیتیک منطقه به خاورمیانه پیوند خورده است، در آسیای مرکزی شرایط دیگری حاکم است. هر چند یکی از عواملی که موجب افزایش اهمیت قفقاز می‌شود وجود قابلیت گذرگاهی آن برای دسترسی غرب به آسیای مرکزی است، روابط ژئوپلیتیکی در آسیای مرکزی به اندازه کشورهای قفقاز توسعه نیافته و بین‌المللی نشده است. وجود چنین شرایطی تا حدی ناشی از موقعیت جغرافیایی منطقه و عدم امکان دسترسی آن به دنیای پیرامونی است. اما از سوی دیگر نباید از تبدیل شدن این منطقه به بستر منازعات منطقه قفقاز و سکوی هدایت درگیری‌ها غافل شد.

ائتلاف کشورهای غربی در آسیای مرکزی فاقد پیوندهای ژئوپلیتیکی است. در حالی که ترکیه با تمام سه کشور قفقاز دارای مرز مشترک است، منطقه آسیای مرکزی در احاطه کشورهای روسیه، چین، افغانستان و ایران بوده و تنها چند مایلی با مرزهای پاکستان و هند فاصله دارد. به عبارتی، آسیای مرکزی از نظر ژئوپلیتیکی مساعد نفوذ کشورهای غربی بویژه آمریکا نیست چراکه کشورهای حاکم در این منطقه به استثنای افغانستان مانع چنین نفوذی می‌باشند. وجود چنین شرایط ژئوپلیتیکی مبین دو حقیقت است:

نخست آن که نشان‌دهنده اهمیت فوق‌العاده منطقه آسیای مرکزی از نظر ژئوپلیتیک اوراسیا در قرن بیست و یکم می‌باشد. آسیای مرکزی با قرارگیری بین مراکز قدرت اوراسیا - در همسایگی چهار قدرت هسته‌ای - می‌تواند از نظر کشورهای غربی پایگاه توسعه نفوذ غرب باشد. با چنین نگرشی است که آمریکا با کنار گذاشتن

گزینه‌های ایران، چین و روسیه چاره‌ای جز توجه به پاکستان (به‌عنوان متحد خود) و تداوم اشغال افغانستان ندارد. این دو کشور به عنوان تنها گذرگاه‌های دسترسی آمریکا به آسیای مرکزی محسوب می‌شوند. (Svante, 2000: 131)

در آسیای مرکزی یک تمایز میان کشورها وجود دارد. کشورهایی که در راستای سیاست‌های روسیه قرار دارند و کشورهای مغایر با سیاست‌های این کشور. قزاقستان و قرقیزستان کشورهایی هستند که مردم آن‌ها به زبان روسی تکلم می‌کنند و در شرایطی نیستند که سیاست‌های ضدروسی اتخاذ نمایند. همجواری قرقیزستان با چین موجب نزدیکی این کشور به روسیه شده است. تاجیکستان نیز به دلیل درگیری‌های داخلی و همجواری با افغانستان در معرض بی‌ثباتی قرار داشته و چاره‌ای جز تأمین امنیت خود از طریق نزدیکی با روسیه ندارد. دوشنبه نیز (مانند ارمنستان به دلیل احساس خطر ناشی از ترکیه و آذربایجان) با نزدیکی به روسیه توازن قوا را در منطقه در برابر ازبکستان ایجاد کرده است. قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان به عنوان سه کشور ضعیف منطقه (قزاقستان از نظر وسعت قابل ملاحظه بوده و منابع سرشاری دارد اما دارای ۱۷ میلیون نفر جمعیت است که تنها ۸ میلیون نفر از این میزان ازبک هستند) بیشترین نزدیکی را با سیاست‌های روسیه دارند. قزاقستان تنها کشوری است که از مجموع این کشورها سیاست مستقلی را در برقراری ارتباط با روسیه و غرب در پیش گرفته است.

از سوی دیگر، ترکمنستان نیز سیاست مستقلی را مانند قزاقستان اتخاذ نموده است. این دو کشور فاقد مرز مشترک با روسیه هستند و یکی از دلایل اتخاذ سیاست مستقل از روسیه وجود فاصله مرزی است. قزاقستان و ترکمنستان به دلیل سیاست مستقل خود در هیچ یک از دو ائتلاف غرب و شرق نقش فعالی را ایفا نمی‌کنند. وجود منابع سرشار گاز در عشق‌آباد (رتبه سوم و یا چهارم جهان) آن را تبدیل به «کویت» منطقه کرده است و از همین رو همواره در معرض طمع‌ورزی کشورهای فرا منطقه بوده است. (Svante, 1997: 12)

ازبکستان: قدرت منطقه‌ای در حال ظهور؟

ازبکستان از موقعیت ممتازی برخوردار است. این کشور مأمّن بیشترین جمعیت آسیای مرکزی بوده و از ساختار جمعیتی همگنی برخوردار است. تاشکن فاقد مرز مشترک با روسیه بوده و سربازان روسی در خاک آن مستقر نیستند. از سوی دیگر، امنیت ازبکستان بیشتر متأثر از شرایط حاکم بر افغانستان و تاجیکستان - دو کشور بی‌ثبات در اوراسیا - است. ازبک‌ها نقش مؤثری در اقتصاد تمام کشورهای آسیای مرکزی دارند. ازبکستان در مرکز جغرافیایی آسیای مرکزی قرار داشته و با تمام کشورهای منطقه به استثنای روسیه هم‌مرز است. وجود اقتصاد به نسبت توسعه‌یافته، منابع نفت، طلا و سایر مواد معدنی از جمله ظرفیت‌های بالقوه این کشور است. (Amikam, 1998: 23)

ازبکستان بیشترین انرژی را صرف برقراری رابطه با ناتو، آلمان و بویژه آمریکا کرده است. (Donald, 1997: 77) تحلیل‌گران مدعی‌اند ازبکستان در اواخر دهه ۱۹۹۰ به همراه رژیم صهیونیستی تنها کشوری بود که از تمام سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه و اروپای شرقی جانبداری می‌کرد. برای مثال، به مداخله آمریکا در عراق و کوزوو اشاره می‌شود. مقامات ازبک به صراحت عنوان نموده‌اند که گسترش ناتو هیچ خطری را متوجه روسیه نمی‌کند.

واشنگتن از برقراری روابط نزدیک بین ازبکستان و رژیم صهیونیستی استقبال کرده است. برخی تحلیل‌گران معتقدند ازبکستان و رژیم صهیونیستی در دو حوزه امنیتی و اطلاعاتی علاوه بر فعالیت‌های اقتصادی که هر ساله ارزش آن دو برابر می‌شود، همکاری می‌کنند. واشنگتن کم‌تر حمایت آشکار از ازبکستان داشته است. به عبارتی، دولت آمریکا بسیار دیر متوجه ارزش استراتژیک ازبکستان شد. رئیس‌جمهور ازبکستان آخرین رهبر سیاسی بود که در میان کشورهای آسیای مرکزی مورد استقبال کاخ سفید قرار گرفت. اما از سال ۱۹۹۶ به بعد روابط دو کشور رو به گسترش گذاشت و به تدریج ازبکستان تبدیل به

متحد اصلی آمریکا در منطقه شد. کریم اوف، رئیس جمهور ازبکستان، در آوریل سال ۱۹۹۹ در اجلاس ناتو در کنار رئیس جمهور وقت آمریکا، بیل کلینتون، نشست. رویدادی که نمی‌تواند اتفاقی تلقی شود. (Melih, 1998: 24-25)

قدرت‌های منطقه‌ای

قدرت حاکم در ازبکستان این کشور را به عنوان یک قدرت منطقه‌ای می‌داند. زمانی که سخن از اتحاد منطقه‌ای به میان می‌آید نمی‌توان ازبکستان را مانند کشورهای آذربایجان، گرجستان، ارمنستان و یا تاجیکستان به عنوان یک بازیگر ضعیف که به دنبال تأمین امنیت خود هستند، در نظر گرفت. هر چند که تاشکن فاقد ظرفیت‌های مسکو، واشنگتن و یا حتی آنکارا و یا تهران است، می‌تواند به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای در نظر گرفته شود. جاه‌طلبی‌های این کشور فراتر از کشورهای کوچک است. تاشکن به دنبال جلوگیری از نفوذ روسیه در این کشور نیست، بلکه روسیه را رقیب خود در جنوب آسیای مرکزی می‌داند. به همین دلیل تاشکن سیاستی مشابه سیاست رژیم صهیونیستی و ترکیه را دنبال می‌کند. (Igor, 1999: 25)

اما این پرسش مطرح است که آیا تاشکن می‌تواند در بلندمدت به عنوان یک قدرت منطقه‌ای باقی بماند؟ آیا قادر به حل مشکلات داخلی در حوزه روابط قومی، شرایط اقتصادی و غیره است. تاشکن یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای آسیای مرکزی با ۲۴ میلیون نفر و سریع‌ترین نرخ رشد جمعیت برابر با ۲ درصد است. ازبکستان یک کشور تولید کننده نفت است که روزانه ۱۵۰ هزار بشکه نفت تولید می‌کند. اقتصاد آن بیشتر از تولید پنبه تغذیه می‌شود و در این خصوص در رتبه پنجم کشورهای تولید کننده پنبه در دنیا قرار دارد. ازبکستان هفتمین تولید کننده طلا و چهارمین کشور دارای ذخایر اورانیوم می‌باشد. تولید ناخالص داخلی این کشور بالغ بر ۵۰۰ دلار به ازای هر نفر می‌شود. بنابراین، چشم‌انداز اقتصادی این کشور هماهنگی با جاه‌طلبی‌های آن مبنی بر تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای ندارد. (Ralph, 1998: 153)

نتیجه

برخی شواهد حاکی از تبدیل شدن ازبکستان به یک قدرت منطقه‌ای است. در این میان، تاشکن با مشکلات داخلی و خارجی دست به گریبان است. مشکلات اقتصادی مانع بزرگی در برابر جاه‌طلبی‌های تاشکن محسوب می‌شود. انجام اصلاحات اقتصادی یکی از مشکلات حاد این کشور است. ازبکستان در سیاست خارجی برخلاف آذربایجان که به متحدین خود تنوع بخشیده است، تنها آمریکا را متحد خود در نظر گرفته است. این مسأله به میزان قابل ملاحظه‌ای قدرت مانور را در سیاست خارجی ازبکستان گرفته و آسیب‌پذیری آن را افزایش داده است. کشورهای غربی و از جمله آمریکا برای توسعه نفوذ خود در منطقه تسلط بر تاشکن را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داده‌اند. اما توسعه این نفوذ برای تاشکن خالی از مخاطره نخواهد بود، همان‌طور که حوادث اخیر در اوستیای جنوبی ثابت کرد که بیشترین آسیب از مداخله قدرت‌های خارجی متوجه گرجستان شد تا دیگر کشورهای منطقه. بنابراین، ازبکستان به‌رغم دست یافتن به موفقیت‌هایی برای ایفای نقش به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای در ژئوپلیتیک اوراسیا با موانع و مشکلات بزرگی روبرو است که از آن جمله می‌توان به موانع اقتصادی اشاره کرد.

منابع

- 1 - Alan Makovsky, "*The New Activism in Turkish Foreign Policy*", in SAIS Review, vol. 19 no. 1, 1999.
- 2 - Amikam Nachmani, "*The Remarkable Turkish-Israeli Tie*", in Middle East Quarterly, vol. 5 no. 2, June 1998.
- 3 - Annette Bohr, *Uzbekistan: Politics and Foreign Policy*, London: RIIA, 1998.
- 4 - Donald Carlisle, "*Geopolitics and Ethnic Problems of Uzbekistan and its Neighbours*", in Yacoov Ro'i (ed.), *Muslim Eurasia: Conflicting Legacies*, London: FrankCass, 1995.
- 5 - Edward N. Luttwak, "*The Place of Caucasian States in Eurasian Strategic Alignments*", in Marco Polo Magazine (Venice), Supplement to Acque & Terre, no. 1, 1999, (<http://www.traceca.org/marco/mp05.htm>). *Journal of International Affairs*, vol. 4 no. 2, Summer 1999. (<http://www.mfa.gov.tr/grupa/percept/iv-2/cornell.htm>).
- 6 - Cornell Erik, *Turkey in the Twenty-First Century: Challenges, Opportunities, Threats*, Richmond: Curzon Press, 2000; Hugh and Nicole Pope, *Turkey Unveiled*, London: John Murray, 1997.
- 7 - Freedman Lawrence, "*The Controversy over the Caspian Mineral resources: Conflicting Perceptions, Clashing Interests*", in *Europe-Asia Studies*, vol. 50, no. 3, 1998.
- 8 - Gompert, David C, "*Russian Diplomacy: the Problems of Transition*", in Mehdi Mozaffari, ed., *Security Politics in the Commonwealth of Independent States*, Basingstoke: MacMillan, 1997.

- 9 - Harknett, Richard J. *“Israel’s Strategy in Azerbaijan and Central Asia”*, in Middle East Policy, vol. 5 no. 4, January 1998.
- 10 - Harknett, Richard J. chapter 7, *“Turkey: Priority to Azerbaijan”*, in Svante E. Cornell, Small Nations and Great Powers: A Study of Ethnopolitical Conflict in the Caucasus, Richmond: Curzon Press.
- 11 - Igor Rotar, *“Moscow and Tashkent Battle for Supremacy in Central Asia”*, in Jamestown Foundation Prism, vol. 5 no. 4, 26 February 1999.
- 12 - Irina Adinayeva, *“Security Policy of the Republic of Uzbekistan”*, in Marco Polo Magazine, (Venice, Acque & Terre), no. 6, 1998.
- 13 - Irina Adinayeva, *“Uzbek President: Pay Attention to Central Asia”*, Jamestown Monitor, 24 October 1995.
- 14 - Meliha Altunisik, *“Turkey’s attitude towards the Eurasian Oil: From Euphoria to Pragmatism”*, in Marco Polo Magazine, nos. 4-5, 1998.
- 15 - Ralph Peters ,Global Securities Inc., An Investor’s Guide to Central Asia and the Caucasus, Istanbul, 1998.
- 16 - S. Frederick Starr, *“Making Eurasia Stable”*, Foreign Affairs, vol. 75 no. 1, 1996.
- 17 - Stephen Blank, *“Instability in the Caucasus: New Trends, Old Traits”*, Jane’s Intelligence Review, Part I, April 1998, pp. 14-17; Part II, May 1998.
- 18 - Svante E. Cornell, *“Turkey and the Nagorno-Karabakh Conflict: A Delicate Balance”*, in Middle Eastern Studies, vol. 34 no. 1, 1998; Süha Bölükbaşı, *“Ankara’s Baku-Centered Transcaucasia Policy: Has it Failed?”*, in The Middle East Journal, vol. 50 no. 1, Winter 1997.
- 19 - Svante E. Cornell, Beyond Oil: U.S. Engagement in the Caspian Region, Uppsala: Department of East European Studies, Working Paper no. 52, January 2000.
- 20 - Svante E. Cornell, Islam Karimov, Uzbekistan on the Threshold of the Twenty-First Century: Challenges to Stability and Progress, Richmond: Curzon Press, 1997.

دولت و مدیریت بحران (با نگاهی به نقش کلی دولت)

سید کمال‌الدین محمد رفیعی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۱۰/۱۴

تاریخ تأیید مقاله: ۸۷/۱۱/۱۲

صفحات مقاله: ۵۱-۸۶

چکیده

زندگی اجتماعی انسان بدون پایه‌گذاری هیئت حاکمه‌ای که امروزه «دولت» نام گرفته، امکان‌پذیر نبوده است. در عین حال، شواهد تاریخی بویژه واقعیات دنیای معاصر نشان می‌دهد که «بحران و سیاست» همواره پنجه در پنجه یکدیگر داشته‌اند به گونه‌ای که به جرأت می‌توان گفت رویارویی دولت با بحران، در دنیای کنونی به امری بدیهی بدل گشته است. اما دولت‌ها رویایی بحران‌های فراروی جامعه، به ایفای نقش‌های مهمی می‌پردازند که از سوی هیچ سازمان دیگری قابل انجام نیست.

در عین حال، تجربه جوامع مختلف نشان می‌دهد که مقابله با بحران اولاً در سازوکارها و فرآیندهای اندیشیده و منسجمی صورت می‌پذیرد که در چارچوب «مدیریت بحران» قابل نام‌گذاری است؛ و دوم اینکه مجموعه این سازوکارها به منظور تسهیل و تضمین تحقق اهداف می‌بایست از رهگذر قالب‌های حقوقی در کلیت سازمان اجتماعی (دولت - مردم) تثبیت و تحکیم گردد. مقاله‌ی پیش‌رو، تلاشی است در جهت شناخت وظایف عمومی دولت، و نقش‌های خاص ارکان آن در زمینه رویارویی با انواع بحران‌ها.

* * * * *

کلید واژگان

بحران، مدیریت بحران، قوای عمومی، دولت، قوه مقننه، قوه مجریه، محاکم، امنیت.

مقدمه

صاحب‌نظران مدیریت بحران بر این امر اتفاق نظر دارند که دولت مهم‌ترین سازمان و نهادی است که در امر مدیریت انواع بحران‌ها نقشی اساسی دارد. (Crisis Management, Wikipedia) در واقع از نظر تاریخی، بحران و سیاست، همواره پنجه در پنجه بوده‌اند و مدیریت بحران نقشی قاطع در شکل‌گیری چهره کنونی دولت‌های معاصر داشته است. امروزه این امر بدیهی می‌نماید که رهبران و قوای عالی‌ه دولت در هنگام بروز بحران، مسئولیتی ویژه برای محافظت از جامعه خویش در برابر حوادث و مخاطرات دارند؛ حوادث و مخاطراتی که به‌طور ناگهانی ظهور و بروز می‌یابند؛ زندگی یا منافع افراد یا جمعیتی را در معرض تهدید و انهدام قرار می‌دهند و مستلزم واکنش فوری برای رفع خطر یا کاهش آسیب‌های ناشی از آن‌ها هستند.

از سوی دیگر، از منظر حقوق مدیریت بحران، بخش مهمی از این نظام حقوقی به صلاحیت‌ها و اختیارات کلی دولت و نهادهای دولتی در زمینه ایجاد امنیت داخلی و نیز مقابله با حوادث مربوط می‌شود. به‌واقع اگر نظام حقوقی مدیریت بحران را بتوان مشتمل بر ارکان و عناصر ذیل بر شمرد:

- ۱ - ساختار و سازمان مدیریت بحران
 - ۲ - فرآیندهای سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، طراحی و تصمیم‌سازی مدیریت بحران
 - ۳ - صلاحیت‌ها و اختیارات سازمان‌ها و نهادهای مدیریت بحران
 - ۴ - حقوق ناظر بر عملیات‌های مربوط به مدیریت بحران
- پیداست که دولت و قوای عالی‌ه آن، بخش مهمی از مباحث حقوق مدیریت بحران را به خود اختصاص می‌دهند. از این رو، قوانین اساسی بسیاری از دولت‌ها به

مسئولیت‌ها و اختیاراتی از قوای اصلی دولت اشاره دارد که در هنگام بروز انواع بحران‌ها (جنگ، شورش، اغتشاش، حملات تروریستی، بلایای طبیعی، شیوع بیماری‌ها، ...) رخ می‌نماید. افزون بر قانون اساسی، برخی از دولت‌ها بنا به ضرورت، قوانین و مقررات مفصل‌تری را نیز در این زمینه وضع کرده‌اند. در بسیاری از کشورها، مقررات ناظر بر مدیریت بحران در لابه‌لای سایر قوانین قابل دریافت است اما اندکی از دولت‌ها بنا به علل و دلایلی، چنین مقرراتی را در ذیل عناوین خاص و جداگانه به تصویب رسانده‌اند و جالب آنکه همین دولت‌ها، نهادها و ارکان ویژه‌ای را نیز برای برخورد مؤثرتر با حوادث و بحران‌ها به وجود آورده‌اند. اما همان‌گونه که گفته شد تقریباً همه دولت‌ها برای دولت به‌طور کلی و برای قوای عالییه خود اختیارات و صلاحیت‌های مهمی را تعریف و تصویب کرده‌اند که چه از نظر حقوقی و چه از نظر تجارب عملی قابل توجه و بررسی است.

بند اول: نقش و وظایف سیاسی دولت

بشر برای تأمین ضروری‌ترین احتیاجات خود و نیل به اهداف متعدد خویش، ناگزیر از زندگی اجتماعی گردیده و هیأتی سیاسی را تحت عنوان دولت و حکومت به وجود آورده است. استقرار نظم و امنیت به مثابه یکی از نخستین و بدیهی‌ترین اقتضائات زندگی جمعی، از رهگذر سازوکارهای خودجوش اما پیچیده‌ای ممکن می‌شود که البته دولت، نقشی فرعی، اما فوق‌العاده مهم در جریان آن ایفا می‌کند؛ بدون وجود دولت، کل آن فرآیند، بی‌اثر می‌شود و نظام اجتماعی و بقای آن، از اساس منتفی می‌گردد. تلاش این مقاله، درک این نکته است که حکومت‌ها به عنوان حافظان نظم و امنیت، به منظور تحقق اهداف بنیادین خویش از چه سازوکارهایی استفاده می‌کنند و به چه ابزارهایی متکی‌اند. دولت‌های ملی در سراسر جهان، به‌رغم گونه‌گونی و تنوعشان از جهات گوناگون، اهداف کلی مشترک و وظایف مشابهی را به انجام می‌رسانند. در این

میان، البته قوای عمومی هر حکومتی به اجزا و عناصر متمایز با وظایف و اختیارات نسبتاً مشخصی تقسیم می‌شود که هر کدام، نقش‌های متفاوت اما مکملی را برعهده دارند به گونه‌ای که کلیت حکومت به عنوان یک واحد با اهداف بنیادین در خدمت جامعه قرار می‌گیرد. با این همه باید توجه داشت که، بنیادی‌ترین نقش دولت در تحقق نظم و امنیت، مفهوم همبسته آن، یعنی «حاکمیت» و ماهیت اساسی آن است. جوامع انسانی به واقع با نوعی سازماندهی خودجوش یا مصنوعی، سرانجام هیأت حاکمه‌ای را به وجود آورده و با ایجاد تمرکز قدرت در آن و سپردن اختیارات عالی (تصمیم‌گیری، داوری و اجرا) تا اندازه بسیار زیادی از خود سلب قدرت و اختیار کرده‌اند. ایجاد چنین نظامی از روابط، به ظهور پدیده و مفهوم حاکمیت منجر شده است: «حاکمیت عبارت است از قدرت برتر فرماندهی، یا امکان اعمال اراده‌ای فوق اراده‌های دیگر است. هنگامی که گفته می‌شود دولت حاکم است، بدین معنی است که در حوزه اقتدارش دارای نیرویی است خودجوش که از نیروی دیگری بر نمی‌خیزد و قدرت دیگری که بتواند با او برابری کند، وجود ندارد. در مقابل اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی را نمی‌پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی‌کند. هرگونه صلاحیتی ناشی از اوست ولی صلاحیت او از نفس وجودی او برمی‌آید. دو مفهوم دولت - کشور و حاکمیت توأم‌اند. یعنی بدون وجود حاکمیت، دولت - کشور موجودیت ندارد و بدون دولت - کشور، حاکمیت مطرح نیست.» (قاضی، ۱۳۷۰: ۱۸۷)

بدین ترتیب می‌توان دریافت که چنین ساختار سلسله مراتبی از روابط، بویژه با توجه به ماهیت حاکمیت، بیش از هر چیز دیگری بیانگر نظم و ترتیبی در جامعه است که در صورت کارکرد و استقرار مؤثر، ایجاد و استمرار نظم و امنیت را به همراه دارد. اما اگر ساختار سیاسی جامعه و مفهوم حاکمیت، فی‌نفسه در خدمت نظم و امنیت قرار دارد، نقش و سازوکار اعمال این حاکمیت نیز، چنین هدفی را محقق می‌سازد.

ماکس وبر، دولت را عبارت از ساخت یا گروه‌بندی سیاسی می‌داند که با

موفقیت، انحصار فشارهای فیزیکی مشروع را در اختیار دارد. (فروند، ۱۳۶۸: ۲۳۰) بدین معنی، جامعه از رهگذر استقرار دولت، امکان توسل به خشونت و ابزارهای آن را از اعضای جامعه می‌ستاند و آن را انحصاراً در اختیار حکومت و دولت می‌گذارد. سیاست در معنای کلی خود، یعنی نفی جنگ؛ و چون جنگ عبارت است از استعمال خشونت برای حل و فصل تعارض‌ها، بنابراین سیاست یعنی استعمال وسایل غیرخشن یا با خشونت کم‌تر. (دوورژه، ۱۳۶۹: ۳۵۹) اما برای درک بهتر چنین فرآیندی، می‌توان به مفهوم امنیت دسته‌جمعی^۱ متوسل شد. در حقیقت، آنچه وجه ممیزه جامعه بین‌المللی از جوامع داخلی را تشکیل می‌دهد آن است که در هر کدام از جامعه‌های ملی، ایده امنیت جمعی، تقریباً به‌طور کامل و از رهگذر استقرار یک قدرت عالی‌مرکزی محقق گردیده، اما در جامعه آنارشیک بین‌المللی، چنین سازوکاری به علت فقدان یک حاکمیت متمرکز، تنها به نحوی بسیار ناقص عملی شده است.

اما به هر حال، ایده بنیادین مفهوم امنیت جمعی، عبارت است از نهادینه‌سازی کاربرد قانونی زور و کاستن از اتکای به خودیاری^۲ به مثابه ابزار ناپروورده و بدون قاعده احقاق حقوق. (Delbruk, 1982: 104-114) این مفهوم البته از رهگذر پیش‌شرط‌های متعددی محقق می‌شود که ممنوعیت توسل به زور از سوی اعضا و کاربرد انحصاری و قانونمند آن از سوی یک نهاد مرکزی، اصل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، ایجاد و استقرار یک نهاد مرکزی صالح برای «تشخیص» و «اتخاذ تصمیم» و... از جمله آن‌هاست. (Delbruk, Ibid) به هر حال، دولت‌ها در جوامع ملی، در استقرار کامل و مؤثر چنین ایده‌ای کامیاب بوده‌اند اما جامعه بین‌المللی هنوز تا تحقق آن راه درازی در پیش دارد. از این رو بوده است

1 - Collective Security

2 - Self-help

که دولت تقریباً در همه کشورها، در مقاطع خاصی، به خلع سلاح عمومی از یک سو، و تأسیس نهادهای نظامی و انتظامی حرفه‌ای از سوی دیگر اقدام کرده است. امروز تردیدی وجود ندارد که دولت به‌طور کلی، صلاحیت و بلکه وظیفه دارد پیشرفته‌ترین و کارآمدترین سازمان‌های انتظامی و ابزارها و تجهیزات ضروری را در اختیار داشته باشد و در به کارگیری به موقع و متناسب آن‌ها، تردیدی به خود راه ندهد. این امر گویای آن است که در هنگام بروز بحران‌ها بویژه بحران‌های امنیتی، این دولت و نهادهای دولتی هستند که مسئولیت دارند به واکنش مؤثر اقدام کنند و جامعه را از خطر برهانند. اما صرف‌نظر از این ساختارها و صلاحیت‌های کلی، دولت می‌بایست به‌طور جزئی‌تری نیز از نظر سیاسی به استقرار نظم و امنیت اقدام کند.

بند دوم: نقش‌ها و کارویژه‌های عمومی دولت

اگر دولت را چنانکه در عالم حقوق مرسوم است، مجموعه‌ای از عناصر متشکله خود یعنی سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت به‌شمار آوریم، حکومت به مثابه نماینده و کارگزار دولت، در ارتباط با سایر عناصر به ایفای نقش‌های مهمی در جهت صیانت از خود می‌پردازد. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۸۲) به‌طور مثال چون سرزمین، یک میراث جمعی از یک طرف، و ظرف جغرافیایی دولت از سوی دیگر به شمار می‌رود، دولت وظیفه دارد رابطه اعضای جامعه با سرزمین را به صورت پیوندی ارگانیک و عاطفی درآورد. مسئله «نظامت سرزمینی» در بعد عینی خود، یعنی ایجاد تعادل بین مناطق مختلف، بهره‌وری از منابع طبیعی، ایجاد راه‌های ارتباطی و مخابرات و... و در بعد روانی و معنوی یعنی ایجاد یک محیط یکپارچه، متعادل و با ثبات امروزه از مهم‌ترین وظایف

دولت‌هاست؛ (نقیب‌زاده، همان) چنانکه به‌طور مثال مفهوم یکپارچگی سرزمینی^۱ یک نهاد غیرقابل خدشه در حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود که با اصل بقای دولت‌ها و حاکمیت آن‌ها ارتباط دارد. (Roskis: 481-487)

اما عنصر ملت (جمعیت) نیز به منزله هدف اصلی و اساسی دولت و حکومت، نقش مهمی در انجام وظایف بنیادین دولت دارد. مسئله «ملت‌سازی» به معنای کاهش وجوه اختلاف بین مردمانی که در سرزمین مورد نظر زندگی می‌کنند و افزایش وجوه اشتراک و ایجاد رابطه و همبستگی بین آن‌ها، (نقیب‌زاده، همان) از جمله مهم‌ترین وظیفه دولت‌هاست. تردیدی وجود ندارد که چه به حکم جغرافیای تاریخی و وجود قومیت‌های مختلف و زبان‌های گوناگون، و چه به ضرورت تقسیم کار اجتماعی، قومیت‌ها، طبقات، گروه‌بندی‌ها و گونه‌گونی‌های متعددی در همه جوامع در کنار یکدیگر زیست می‌کنند و نظر به کمبود منابع مطلوب، شکاف‌های ناگزیری ممکن است دامنگیر جامعه شود و اساس و بقای آن را به خطر اندازد. بنابراین، دولت‌ها وظیفه دارند از رهگذر تکوین هنجارها و ارزش‌های کلی مشترک، و البته بدون از میان بردن تنوعات اجتماعی، به ایجاد و تداوم همبستگی جامعه اقدام کنند. البته نهادهای فرهنگی، مذهبی و آموزشی، مسئولیت عمده‌ای در عرضه و حفظ چنین ارزش‌هایی به عهده دارند. اما دولت، خود در ایجاد و تثبیت چنان نهادهایی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. بویژه دولت‌ها به مدد ایدئولوژی، به هویت‌بخشی اجتماعی می‌پردازند و بر فراز موزائیک و اجزای پراکنده جامعه، هویت ملی و اجتماعی و عمومی تولید می‌کنند. (بشریه، ۱۳۸۲: ۱۰۸)

بدون شک یکی از وظایف حکومت، صیانت از بقای خودست. دولت‌ها

1 - Territorial Integrity

باید ابتدا خود بتوانند به یک ثبات و استقرار نسبی دست یابند تا آنگاه برای ایفای وظایف دیگر، از جمله حفظ و حراست از نظم و امنیت جامعه بیندیشند. گاه این دو وظیفه دولت، یعنی حفظ و بقای خود و ایجاد نظم و امنیت چنان درهم تنیده می‌شوند که یافتن مرزهای مفهومی مشخص بین آن‌ها بسیار مشکل می‌شود. به هر حال، یکی از مفاهیمی که دولت‌ها برای حفظ بقای خود بدان نیازمندند، وفاداری سیاسی شهروندان یا فرمانبرداران از فرامین و نهادهای فرمانرواست. چنین فرآیندی، همبستگی زیادی با پدیده مشروعیت دارد. مشروعیت سیاسی به تعبیری «عبارت است از پذیرش قلبی حکومت، حاکمان و نظام سیاسی از طرف حکومت‌شوندگان. این امر هنگامی حاصل می‌شود که مشکل موجود سلطه سیاسی، با ارزش‌ها و باورهای عمومی جامعه همسویی داشته باشد. در این صورت گروه وسیعی از افراد جامعه، سلطه سیاسی موجود را می‌پذیرند و از آن اطاعت می‌کنند و حاکمان نیز از حمایت طیف وسیعی از جامعه برخوردار می‌شوند.»

با توجه به چنین مفهومی از مشروعیت، دولت‌ها تلاش می‌کنند با تبلیغ و انتشار مسلک‌ها و ایدئولوژی‌های خاصی، تصور ویژه‌ای از نوع «حکومت مطلوب و آرمانی» را در میان شهروندان بگسترانند تا سرانجام، شهروندان حکومت موجود را نزدیک‌ترین نوع حکومت، به آن حکومت مطلوب و آرمانی محسوب کنند. حکومت مشروع، از نظر جامعه‌شناختی، دقیقاً همان حکومتی است که تصور می‌شود قابل اطاعت است؛ از این رو گفته شده است که حقانیت (یا مشروعیت)، فرشته نامرئی شهر است که نظم اجتماعی و دولت را با پایه‌گذاری اطاعت شهروندان حفظ می‌کند. (دوورژه، ۱۳۶۹: ۱۷۱) واضح است که بدون چنین تصویری، حکومت ناگزیر است یکسره بر خشونت اتکا کند و در این میان، زور و خشونت، از یک حالت استثنایی (در کمیت و کیفیت) خارج می‌شود و به یک اصل اساسی و قاعده محوری رفتار حکومت بدل می‌گردد.

بند سوم: وظایف خاص دولت

آنچه تاکنون در باب نقش دولت گفته شد، در واقع وظایف عمومی دولت را دربر می‌گرفت؛ دولت‌ها افزون بر این وظایف کلی، وظایف جزئی‌تری را از رهگذر نهادهای متعدد خود ایفا می‌کنند که در صورت کارکرد مؤثر، نقش مهمی در پیشگیری و جلوگیری از بروز بحران‌ها خواهد داشت؛ به واقع می‌توان گفت درک و درایت رهبران و قوای عالی‌ه حکومت‌ها از چنین نقش‌هایی می‌تواند بسترساز جامعه امنی باشد که زمینه بروز و ظهور بسیاری از بحران‌ها پیشاپیش از بین برود و یا دامنه و پیامدهای این بحران‌ها را به حداقل ممکن برساند. از جمله این نقش‌ها می‌توان به تعیین و اعلام قواعد و آیین‌ها، حل و فصل کشمکش‌ها و منازعات، سازماندهی جامعه و انجام خدمات عمومی اشاره کرد.

الف) تعیین، اعلام و استقرار قواعد و هنجارها

دولت‌ها امروزه وظیفه تنظیم و تنسيق روابط میان آحاد جامعه را بیش از هر چیز، از رهگذر وضع قواعد و مقررات حقوقی به انجام می‌رسانند. گرچه در گذشته، اصول و قواعدی خودجوش در چارچوب عرف‌های الزام‌آور، روابط و مناسبات آحاد جامعه را به نظم درمی‌آورد و یا در جوامع مذهبی، قوانین و مقررات از پیش موجود شرعی تا اندازه زیادی چنین نقشی را ایفا می‌نمود، امروزه با گسترش کمی و کیفی حوزه‌های روابط جمعی، عرف‌های اجتماعی یا مقررات سنتی هرگز کفایت لازم را برای دربرگیری مسائل جدید ندارند، و دولت‌ها می‌بایست خود رأساً به تدوین و تصویب مقررات جدید اقدام کنند. به هر حال، وضع این قواعد و مقررات نه تنها موجبات آرایش و تنظیم روابط اعضا را فراهم می‌آورند، بلکه چارچوبه‌های لازم برای حل تعارضات را نیز پیش‌بینی می‌کنند؛ یعنی در صورت بروز اختلاف و کشمکش، این قواعد و مقررات مشخص می‌سازند که حق با کیست و منازعه به چه ترتیبی باید حل و فصل شود.

افزون بر آن، نباید از این نکته مهم چشم‌پوشی کرد که فرآیند تدوین و تصویب قوانین و مقررات حقوقی در مراکز و نهادهای قانون‌گذاری، خود متضمن رویارویی دیدگاه‌ها و منابع متعارض و متباین از یک سو و شیوه‌های سازش و مصالحه بین آن‌ها از سوی دیگر است که نهایتاً در قالب مقررات حقوقی مصوب، منعکس می‌گردد. کسانی که می‌بایست به امر خطیر قانون‌گذاری بپردازند، بنا به فرض، دیدگاه‌ها و منافع متعارض و گونه‌گونی را از سوی افراد، گروه‌ها، صنوف، قومیت‌ها، احزاب و... نمایندگی می‌کنند؛ و عرصه نظام قانون‌گذاری، فرصت و امکان مسالمت‌آمیزی را برای رقابت، چانه‌زنی، مبارزه و سرانجام مصالحه در اختیار آنان می‌گذارد.

چنین فرآیندی، افزون بر نفس عمل، موجب می‌گردد نه تنها محصول نهایی به منزله قاعده رفتار، در جامعه ساری و جاری شود، بلکه با پذیرش و اقبال عمومی نیز مواجه گردد و شهروندان با رضایتی که از قبیل مشارکت (غیرمستقیم) در تدوین و تصویب مقررات و نیز لحاظ شدن منافع و دیدگاه‌هایشان احساس می‌کنند، به تمکین مختارانه در برابر این مقررات بپردازند و در این مسیر، هزینه‌های اجتماعی و حکومتی تأمین و استقرار نظم و امنیت را نیز به حداقل برسانند. از آنجا که ضمانت اجرای نهایی قوانین و مقررات، زور و اجبار فیزیکی است؛ هدف قرارداد صرف تنظیم روابط اجتماعی از رهگذر تدوین و تصویب یکجانبه، آمرانه و بدون مشارکت مقررات حقوقی، موجب آن خواهد شد که دولت برای تمکین شهروندان، عمدتاً به ابزارهای اجبار متکی شود و چنین پدیده‌ای، بدون تردید هزینه اجتماعی - اقتصادی استقرار نظم و امنیت را صدچندان خواهد کرد؛ مضافاً اینکه در درازمدت نیز این وضعیت قابل دوام نیست.

ب) وظیفه داوری و برقراری سازش

چنانکه پاره‌ای از صاحب‌نظران گفته‌اند، حکومت در اصل و منشأ خود برای

حکمیت و داوری تأسیس شد. برای مثال به نقل از هرودت، مورخ یونانی گفته شده است که در بین قبایل غرب ایران همواره جنگ و ستیز بود تا آنکه به دور یکی از رؤسای قبایل به نام دیاکو گرد آمدند و او را برای داوری میان خود، حکم قرار دادند و بدین ترتیب دولت ماد تأسیس شد. (بشریه، ۱۳۸۲: ۱۱۰-۱۰۹) شاید بتوان چنین منشأی را در تشکیل حکومت پیامبر^(ص) عزیز اسلام نیز ردیابی کرد؛ زمانی که قبایل ساکن در یثرب از ایشان خواستند تا در اختلافات و منازعاتشان، به داوری بپردازند و همین امر، سرانجام به تشکیل مدینه‌النبی و حکومت پیامبر^(ص) منتهی گشت.

به هر حال دولت‌ها در وهله اول به این اکتفا می‌کنند که به سازش‌ها و قراردادهای برقرار شده میان اشخاص خصوصی ارزش ببخشند و به آن‌ها قوت اجرایی بدهند (دوورژه، ۱۳۶۹: ۳۷۵) و از نفوذ و اعتبار خود، در جهت اجرای آن‌ها استفاده می‌کنند. امروزه در اغلب قراردادهای خصوصی، شیوه‌های غیردولتی حل اختلاف در نظر گرفته شده که از جمله می‌توان به حکمیت و داوری شخص ثالث و یا مصالحه و سازش میان طرفین اشاره کرد که در هر صورت از پشتیبانی دولت نیز برخوردار می‌شود. افزون بر آن، تا قبل از رسیدگی قضایی، حکمیت و داوری دولتی نیز یکی از شیوه‌های رفع اختلاف بین آحاد جامعه است. پس از آن، دادرسی و رسیدگی قضایی از سوی نهادهای معتبر و صالح حکومتی، مهم‌ترین شیوه رفع خصومت به شمار می‌رود که روزانه بخش اعظمی از بدنه حکومت بدان اختصاص می‌یابد. در اینجا هیچ‌کس حق ندارد در باب دعوای خویش به داوری بنشیند و یا به احقاق حق شخصی بپردازد و این هر دو (داوری و احقاق حق) به حکومت سپرده شده است تا به نمایندگی از افراد به‌گونه‌ای نهادینه و البته بی‌طرفانه و منصفانه، عمل کند.

بدیهی است که دادرسان و قضات چه در ماهیت دعوای و چه در شیوه رسیدگی به اختلاف، اساساً بر قواعد و مقرراتی تکیه و استناد می‌کنند که قبلاً از

سوی نهادهای قانون‌گذار، تدوین و تصویب شده است؛ یعنی این امر اهمیت فوق‌العاده دارد که بدین ترتیب، امر داوری و قضاوت نیز، نه پدیده‌ای شخصی، دل‌خواهی و متفرق، بلکه پدیده‌ای نظام‌مند، نهادینه و حتی قابل اعتراض و دادخواهی است و این خود، به معنی تأیید و تأکید مجددی است بر نظم و ترتیب، البته در سطحی دیگر و با کیفیتی پیچیده‌تر؛ از این‌رو، دولت‌ها چه در اقدام به نفس داوری، و چه در کیفیت و ماهیت آن، به بازایی استقرار مجدد نظم و امنیت می‌پردازند و این یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظایف آن‌هاست.

ج) سرکوب تخلفات

یکی دیگر از وظایف دولت‌ها در استقرار نظم و امنیت، پشتیبانی از قواعد و هنجارهای از پیش اعلام شده، به صورت مجازات کسانی است که احتمالاً اراده نقض آن‌ها را داشته باشند. بدیهی است که حکومت و جامعه گرچه عمدتاً بر شخصیت و تربیت آموزشی و اخلاقی افراد در رعایت هنجارهای اجتماعی تکیه می‌کنند، اما به هر حال، هرگونه قاعده حقوقی تا زمانی که از ضمانت اجرای لازم برخوردار نباشد، امید چندانی به رعایت آن نیست. در اینجا دولت به منزله نظام ضمانت اجرا ظاهر می‌شود. از دیدگاه ماکس وبر اعتبار هر نظامی، زمانی تضمین می‌شود که از رهگذر یک قهر فیزیکی یا روانی، به وسیله محکمه‌ای که اختصاصاً بدین منظور تأسیس شده است بر روی رفتار اعضای گروه در جهت واداشتن آنان به رعایت آن، اثر بگذارد؛ یعنی از نظر جامعه‌شناختی، وجود یک دستگاه قهری به عنوان تضمین‌کننده نظم مسلّم باشد. (فرون، ۱۳۶۸: ۲۳۰)

باید یادآوری کرد که چنین ضمانت اجرایی، نه تنها در هنجارهای مربوط به رفتار فرد با کلیت جامعه، کارکرد می‌یابد، بلکه در هنگام پشتیبانی دولت از قراردادهای خصوصی افراد و نیز در داوری و سازش میان آنان هم مؤثر واقع می‌شود؛ یعنی افراد در روابط خصوصی خود، آنگاه به انعقاد قرارداد یا هرگونه

رابطه حقوقی دو یا چندجانبه می‌پردازند که مطمئن باشند اولاً مفاد این قراردادها از سوی دولت، با تکیه بر نظام ضمانت اجرایی، تضمین می‌شود، و ثانیاً در صورت ارجاع مسئله به حکمیت یا قضاوت، خود دولت، رأی و تصمیم نهایی‌اش را با استفاده از همین نظام ضمانت اجرا، حمایت و پشتیبانی می‌کند.

به هر حال این نظام ضمانت اجرا به صور گوناگونی تحقق می‌پذیرد: الف) کسی که با نقض قواعد و مقررات، به دیگری زیان رسانده باشد، ملزم به جبران خسارت می‌شود؛ ب) بطلان عمل خلاف، راه دیگری برای اجبار شخص به اطاعت از احکام حقوقی است؛ ج) اجرای مستقیم یک قاعده حقوقی و تحمیل آن بر فرد متخلف نیز می‌تواند یکی از ابزارهای اطاعت باشد؛ و د) اینکه اشخاص متخلف در پاره‌ای از موارد، بویژه زمانی که قواعد عمومی نظام را شکسته باشند، با مجازات و کیفر روبه‌رو می‌شوند. (کاتوزیان، ۱۳۶۹: ۵۲)

د) استفاده از اجبار اجتماعی

سرانجام آخرین وسیله دولت برای ایجاد نظم و امنیت، توسل به ژاندارم، پلیس، ارتش، زندان‌ها و دژخیم است. (دوورژه، ۱۳۶۹: ۳۸۴) پاره‌ای از نویسندگان، اجبار را یکی از ویژگی‌ها و چهره‌های پایدار و اصلی مؤسسه دولت دانسته و بر آنند که دولت در درجه اول پدیده‌ای اجبارآمیز بوده است؛ به عبارتی، دولت اساساً «پدیده‌ای جنگی» است. (بشریه، ۱۳۸۲: ۱۰۱)

اگر از ضرورت وجود ارتش به منظور امکان‌پذیرسازی دفاع در مقابل تهاجمات خارجی بگذریم، در باب ضرورت وسایل اجبار اجتماعی و خشونت در صحنه داخلی، حرف و حدیث فراوان است. پاره‌ای از اندیشمندان، برای اجبار اجتماعی، هدفی روان‌شناختی و تربیتی قائل‌اند: خشونت، افراد انسانی را از شور و هیجان نامطلوب رها می‌کند و آنان را از بدی دور می‌سازد و به منافع واقعی خود آگاه می‌نماید و آنان را اجتماعی‌تر می‌کند؛ یعنی فقط ترس و وحشت

می تواند مانع از آن گردد که افراد تحت نفوذ تمایلات سوء خود قرار گیرند. (دوورژه، ۱۳۶۹: ۳۸۶) در مقابل، پاره‌ای دیگر عقیده دارند که انسان، خوب به دنیا می‌آید، ولی جامعه وی را فاسد می‌کند؛ بدین ترتیب خشونت هدفی جامعه‌شناختی دارد و آن درهم شکستن نهادها و عادت‌های اجتماعی است که انسان را فاسد کرده است. (دوورژه، همان) اما می‌توان هدف خشونت، ساختاری هم فرض کرد؛ چنانکه توماس هابز معتقد بود انسان در وضع طبیعی، در وضعیت جنگ همه علیه همه قرار داشت و با تأسیس دولت براساس قرارداد، به تأمین نظم و امنیت اقدام کرد؛ قراردادی که بدون پشتوانه شمشیر، اجرایی نمی‌شود.

البته تحقیقاً بخشی از این اجبار اجتماعی و خشونت، همان‌گونه که گفته شد، به صورت ضمانت اجرای قواعد و مقررات ظاهر می‌شوند، اما بخش مهم‌تر و مستقیم‌تری نیز برای خشونت وجود دارد که در نهادها و دستگاه‌هایی چون ارتش، پلیس، زندان و... ظاهر می‌شود. چنین سازوکارهایی را می‌توان ابزارهای مستقیم و بلاواسطه نظم و امنیت به حساب آورد. امروز همه دولت‌ها افزون بر نیروهای نظامی کاملاً مسلح و مجهز برای آمادگی دفاع خارجی، بر دستگاه‌های عریض و طویل پلیس و نیروهای انتظامی نیز برای ایجاد نظم و امنیت و داخلی متکی‌اند؛ و اگر معدود دولت‌هایی در جهان، فاقد ارتش‌های داخلی‌اند، اما تحقیقاً همه دولت‌ها به تأسیس و استقرار و توسعه نیروی پلیس اقدام کرده‌اند. چنین نهادهایی علاوه بر اینکه در مواقع عادی، به کنترل نظم رایج و صیانت از آن اقدام می‌نمایند؛ از وقوع بسیاری از جرایم پیشگیری می‌کنند؛ و به توقیف و دستگیری متهمان و مجرمان می‌پردازند؛ در مواقع بحرانی اغتشاش و شورش نیز بلافاصله وارد عمل می‌شوند و به اعاده امنیت و رفع و دفع خطرات و تهدیدات اقدام می‌کنند.

اما دولت‌ها به موازات نهادهای انتظامی، برای تأمین امنیت داخلی به تأسیس و استقرار نهادهای اطلاعاتی و امنیتی ویژه نیز می‌پردازند که هم در شناسایی و کشف پیشین تهدیدات، نقش خاص ایفا می‌کنند و هم در کنترل و مدیریت آن‌ها

در صورت وقوع. افزون بر آن، بسیاری از دولت‌ها، هنگامی که شدت و دامنه چنین بحران‌هایی از آستانه مشخصی بالاتر رود، از نیروهای نظامی نیز استفاده می‌کنند که در نوع خود قابل توجه و مطالعه است.

نتیجتاً آنکه از مجموعه ساختار و عملکرد دولت‌ها می‌توان دریافت، یکی از نخستین و مهم‌ترین کارکرد همه دولت‌ها در سطح داخلی، صیانت از استحکام، همبستگی، نظام روابط جمعی و امنیت ملی است که فراتر از اختلافات جزئی در همه کشورها به شیوه‌های مشترکی به اجرا درمی‌آید و هیچ دولتی، در این وظیفه اصلی و اولیه کم‌ترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد. نگاهی به نظام حقوقی دولت‌ها، مشخص خواهد کرد که آن‌ها چه صلاحیت‌های عمومی و خاصی را برای ایفای این نقش اساسی پیش‌بینی کرده‌اند.

بند چهارم: صلاحیت حقوقی دولت‌ها در برقراری امنیت داخلی

پس از بررسی نقش و کارکرد دولت‌ها از منظر جامعه‌شناسی و علم سیاست، نوبت آن است که مشخص سازیم دولت‌ها چنان کارکردهایی در زمینه حفظ نظم و امنیت را براساس کدام مبانی حقوقی به انجام می‌رسانند؟ «صلاحیت دولت در معنای موسع خود به قدرت قانونی او برای هرگونه عمل، و بنابراین به توانایی آن در تصمیم‌گیری راجع به اینکه چه عملی را و چگونه به انجام رساند، اشاره دارد»، (Oxman: 277) در واقع آنچه در مسئله صلاحیت و اختیارات دولت و یا ارکان عمده آن مطرح است آنکه، دولت براساس کدام مجوزها و یا اختیارات تلویحی یا مصرحی، این اقتدار را می‌یابد که بر دیگران اعمال سلطه و حاکمیت کند؟ به هر حال، چنین مسئله‌ای را می‌توان در چارچوب دو سؤال کلی و جزئی بررسی کرد: سؤال کلی اینکه آیا اساساً نفس وجود چنین صلاحیتی برای دولت‌ها وجود دارد یا نه؟ و در صورت وجود، مبنای آن چیست؟ و سؤال جزئی‌تر آنکه هر کدام از قوای عمومی چگونه و به چه ترتیبی به اعمال صلاحیت خاص خویش می‌پردازد؟ گرچه پاسخ سؤال اول، دست‌کم از نظر

ترتیب وجودی در حقوق داخلی قابل بررسی است و سؤال دوم نیز عمدتاً در چارچوب همان نظام حقوقی، قرار می‌گیرد، اما بهتر است مسئله صلاحیت دولت‌ها ابتدا در چارچوب حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار گیرد.

الف) صلاحیت دولت‌ها در حقوق بین‌الملل

صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل بر این نکته اشتراک نظر دارند که صلاحیت دولت‌ها یا ارکان عمومی آنان، اصولاً در حوزه مسائل داخلی آنهاست (Oxman, Ibid) و آنچه در صلاحیت حقوق بین‌الملل وارد نشده جزء حدود صلاحیت داخلی است. (گنجی، ۱۳۴۸: ۷) اما این امر باعث نشده است که به دلایل متعددی مسئله صلاحیت دولت‌ها مورد توجه حقوق بین‌الملل قرار نگیرد. صلاحیت دولت، چه از منظر حقوق داخلی و چه در چارچوب حقوق بین‌الملل، اساساً ارتباطی وثیق با «حاکمیت» دارد. به‌طور مثال صلاحیت انحصاری هر دولت بر قلمرو سرزمینی‌اش، ویژگی محوری حاکمیت به شمار می‌رود؛ و اصل حاکمیت، خود یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل عمومی را شکل می‌دهد. (Steinberger: 410-413) حقوق بین‌الملل، از رهگذر این اصل، از موجودیت و همچنین از آزادی عمل همه دولت‌ها در روابط بین‌الملل‌شان و در ارتباط با مسائل داخلی آنها، حمایت می‌کند (مگر در مواردی که محدود شده باشد). حمایت حقوق بین‌الملل از حاکمیت دولت‌ها و صلاحیت انحصاری آنها در چارچوبی اصولی چون حق تعیین سرنوشت (قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی ملل متحد)، ممنوعیت تهدید یا توسل به زور (ماده ۲ (۴) منشور ملل متحد، اصل عدم مداخله (ماده ۲ (۷) منشور ملل متحد)، برابر حاکمیت‌ها و... به عمل آمده است. صرف‌نظر از این حمایت‌ها. حقوق بین‌الملل عمومی، ناظر بر شناسایی حاکمیت یا صلاحیت و اختیارات دولت‌ها بویژه در ارتباط با اعمال کنترل مؤثر بر قلمرو سرزمینی آنهاست.

به‌طور مثال، در زمینه قلمرو سرزمینی دولت‌ها گفته شده است که «موجودیت و هستی حقوق بین‌الملل به منزله یک نظام حقوقی، از زمانی شروع می‌شود که جوامع سازماندهی شده در قالب حکومت‌ها، مدعی صلاحیت انحصاری بر سرزمین معینی می‌شوند. [و] قلمرو سرزمین، [فقط] حکومت صلاحیت‌دار است که انحصاراً حق دارد به اقدامات عینی و حقوقی اقدام کند.» (Doehring: 425)

الف-۱) مفهوم حکومت

یکی از مباحثی که ارتباط نسبتاً مستقیمی با مسئله صلاحیت دولت‌ها می‌یابد معیارهای حقوقی مفهوم «حکومت» در حقوق بین‌الملل است؛ یعنی اینکه از نظر حقوق بین‌الملل، چه هنگام می‌توان از وجود «حکومت» سخن گفت. مهم‌ترین معیار چنین مفهومی، «کارایی» یا «اثربخشی»^۱ است که براساس آن، حکومت قبل از هر چیز در چنان موقعیتی باشد که بتواند در قلمرو داخلی دولت، به قانون‌گذاری و اجرای (تحمیل) قواعد حقوقی اقدام کند، و ثانیاً قدرتی کافی در اختیار داشته باشد که بتواند به ایفای وظایف خود براساس حقوق بین‌الملل بپردازد. (Doehring: 426)

بنابراین اگر دولتی اثربخشی یا کارایی خود را از دست بدهد، می‌توان موجودیت آن را مورد تردید قرار داد و این در صورتی است که حکومت یا با جنگ داخلی مواجه شود یا در معرض اشغال بیگانه قرار گیرد. (Doehring, Ibid)

همین امر (معیار موجودیت دولت) زمانی برجسته‌تر می‌شود که مسئله شناسایی^۲ حکومتی مورد ادعا، مطرح شده باشد. در این صورت «حکومت به منزله عنصر فعال دولت، می‌بایست بتواند به‌گونه‌ای کارا و مؤثر از سوی دولت خود در ارتباطش با سایر دولت‌ها و تابعان حقوق بین‌الملل، عمل کند؛ به عبارت

1 - Effectiveness

2 - Recongnition

دیگر بتواند به استیفای حقوق و به ایفای تعهداتش به نمایندگی از جمعیت و سرزمینش پردازد. در نتیجه، حکومت می‌بایست از عهده معیارهای ذیل برآید: (۱) اثربخشی و کارایی، بدین معنا که آن اقتدار بتواند کنترل واقعی و مؤثری بر جمعیت و سرزمین آن دولت اعمال کند؛ (۲) ثبات، بدین معنا که آن اقتدار بتواند از شانس و احتمال ماندن بر قدرت برخوردار شود؛ و (۳) استقلال؛ بدین مفهوم که این اقتدار بتواند مستقل و مجزای از سایر دولت‌ها باشد و تنها به حقوق بین‌الملل تمکین کند. (Magiera: 208)

پر واضح است که پذیرش چنین معیاری در حقوق بین‌الملل، متضمن آن است که دولت‌ها بتوانند یعنی صلاحیت آن را داشته باشند که به‌طور مؤثری از تمامی قوا برای اعمال حاکمیت خود درون قلمرو سرزمینی و بر همه اتباعشان استفاده کنند؛ امری که در عمل و در رویه واقعی دولت‌ها نیز ساری و جاری است و کسی در اصل آن، تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

به هر حال، همداستان با حقوق‌دانان بین‌المللی باید گفت که اصل، بر صلاحیت داخلی دولت‌هاست؛ بدین معنی که اعمال اختیارات ارگان‌های تقنینی، اجرایی و قضایی دولت‌ها، به نظام سیاسی و حقوق داخلی آن‌ها مربوط می‌شود و این امر اساسی، که حاکمیت دولت در داخل محدوده سرزمینی آن، شالوده مسلم حقوق بین‌الملل و اساس نظام سیاسی و حقوق جهانی به شمار می‌رود، امروزه مورد پذیرش قرار دارد. (شاو، ۱۳۷۲: ۲۷۶-۲۷۴) بنابراین، برای بررسی مبانی صلاحیت دولت‌ها اساساً می‌بایست به نظام حقوق داخلی آن‌ها مراجعه کرد. اما این نکته باید مورد توجه باشد که گرچه اصل بر صلاحیت داخلی دولت‌هاست، ولی در صورتی که آثار اعمال حاکمیت و صلاحیت دولت‌ها به خارج از قلمرو دولت‌ها سرایت کند، یا با حقوق سایر دولت‌ها در تعارض افتد، و یا اینکه متضمن نقض تعهدات بین‌المللی آن دولت باشد، دیگر نمی‌توان از صلاحیت مطلق یا آزادی عمل کامل دولت‌ها سخن گفت. از این رو، جستجوی مختصری

لازم است تا مشخص گردد بویژه در زمینه صلاحیت و اختیارات دولت‌ها راجع به حفظ یا اعاده نظم و امنیت، حقوق بین‌الملل حاوی چه نکاتی هست؟

این امر چندان روشن نیست که آیا مبنای صلاحیت دولت‌ها، تنها زمانی است که مجوز رسماً مصرحی برای اقدام وجود داشته باشد؛ و یا در غیاب ممنوعیت خاصی در خصوص اعمال صلاحیت. شاید در پاسخ به این تردید بتوان چنین استدلال کرد که مسئله در هر یک از دو نظام حقوق بین‌الملل یا حقوق داخلی متفاوت است؛ در حقوق بین‌الملل، چون اصل بر حاکمیت دولت‌هاست، بنابراین تا زمانی که ممنوعیتِ عموماً به رسمیت شناخته شده‌ای (عرفی یا قراردادی) وجود نداشته باشد، اصل بر اباحه و آزادی عمل دولت‌هاست. ولی در حقوق داخلی، از آنجا که اصل بر حقوق و آزادی‌های فردی است، و صلاحیت قوای عمومی، بنابر فرض، محدود کننده این حقوق و آزادی‌هاست، نیاز به تصریح و مجوز قانونی دارد؛ یعنی دولت‌ها تا زمانی که چنین مجوز و اختیاری در قانون ذکر نشده باشد، فاقد صلاحیت محسوب می‌شوند و نباید دست به اقدام بزنند. با توجه به این نکته، در حقوق بین‌الملل باید به دنبال ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها بود؛ و در حقوق داخلی به دنبال مجوزها. لذا ما نیز در جستجوی خود راجع به صلاحیت دولت‌ها در حقوق بین‌الملل، عمدتاً به سراغ وجود یا فقدان ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها می‌رویم و نیم‌نگاهی نیز به پاره‌ای مجوزهای احتمالی خواهیم انداخت. یادآوری این امر نیز ضروری است که اعمال صلاحیت دولت‌ها در زمینه حفظ یا اعاده نظم و امنیت داخلی، از آن رو در این مبحث مورد توجه قرار می‌گیرد که متضمن اختیاراتی برای نهادهای دولتی در جهت محدودسازی یا نقض و تعلیق حقوق و آزادی‌های فردی، و بویژه متضمن کاربرد احتمالی زور و خشونت علیه افراد و گروه‌هاست. بنابراین، جستجو و مطالعه حاضر تنها ناظر بر قواعد و مقرراتی است که چنین حوزه‌های عملی را مورد توجه قرار داده‌اند.

الف-۲) ممنوعیت توسل به زور

مسئله کاربرد زور در حقوق بین‌الملل، امروزه بر منشور ملل متحد استوار است. (Oxman: 277) ماده ۲ (۴) منشور، دولت‌ها را تنها از کاربرد زور در روابط بین‌المللی‌شان ممنوع می‌دارد. این بدان معنی است که جنگ‌های داخلی مشمول این ممنوعیت نمی‌شود مگر در مواردی که متضمن جلوگیری از احقاق حقوق مردم غیرمستقل در جهت دستیابی به استقلال باشد. (Akehurst: 88) به هر حال، ذکر ممنوعیت کاربرد زور در روابط [تنها] بین‌المللی، بدان معنی است که ماده ۲ (۴) نه شورشیان را از دست زدن به جنگ داخلی باز می‌دارد و نه دولت مستقر را از کاربرد زور علیه شورشیان. (Randelzofer: 269) نگاهی دقیق‌تر به مقررات منشور مشخص می‌سازد که دولت‌ها، به منزله استثنایی بر قاعده ممنوعیت توسل به زور، در هنگام مواجهه با حمله مسلحانه یا تجاوز نظامی دولتی دیگر، براساس «حق ذاتی دفاع مشروع»، می‌توانند به زور متوسل شوند؛ بدیهی است چنین حقی [یعنی حق ذاتی دفاع مشروع]، حتی صرف‌نظر از مقررات منشور، متضمن حق کاربرد زور در برابر تهدیدات داخلی نیز هست.

• اعلامیه جهانی حقوق بشر

این سند مهم بین‌المللی که امروزه در پیوند با دو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی - سیاسی و حقوق اجتماعی - اقتصادی جایگاه بسیار مهمی در نظام حقوق بین‌الملل اشغال کرده است، در ماده ۲۹ (۲) خود، ضمن بیان یک اصل کلی، در واقع به صلاحیت و اختیارات دولت‌ها در جهت حفظ نظم عمومی اشاره می‌کند: *«هرکس در اجرای حقوق و استفاده از آزادی‌های خود فقط تابع محدودیت‌هایی است که به وسیله قانون، منحصرأ به منظور تأمین شناسایی و مراعات حقوق و آزادی‌های دیگران و برای مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در شرایط یک جامعه دموکراتیک وضع گردیده است.»*

این ماده که در اصل به منظور بیان شرایط اعمال محدودیت بر حقوق و آزادی‌های فردی، پیش‌بینی شده، متضمن آن است که اولاً می‌توان این آزادی‌ها و حقوق را محدود ساخت؛ و ثانیاً اینکه مجالس قانون‌گذاری دارای این صلاحیت هستند که شرایط اعمال محدودیت را به صورت قانون، وضع و تدوین کنند؛ و ثالثاً دولت‌ها (یعنی مراجع اجرایی) می‌توانند این محدودیت‌ها را به اجرا بگذارند؛ به عبارت دقیق‌تر، چنین اختیار و صلاحیتی (در موارد نظم عمومی) برای دولت شناخته شده و در واقع مفروض گرفته شده است.

همین اعلامیه در ماده ۲۸ خود نیز اعلام می‌دارد:

”هرکس حق دارد برقراری نظم را بخواهد که از نظر اجتماعی و بین‌المللی، حقوق و آزادی‌هایی را که در این اعلامیه ذکر گردید، تأمین کند آن‌ها را به مورد عمل بگذارد.“

بدون تردید، برقراری این نظم تنها از عهده دولت برمی‌آید و لذا مخاطب این ماده دولت‌ها هستند که بنابراین، صلاحیتشان مورد تأیید و تصریح قرار می‌گیرد.

• میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی

این میثاق که شاید بتوان آن را مهم‌ترین سند حاوی تعهدات حقوق بشری دولت‌ها دانست، از اولین تمهیدات جامعه بین‌المللی برای حمایت جهانی از حقوق بشر و نیز نخستین حوزه ورود و دخالت جامعه جهانی در صلاحیت داخلی دولت‌ها، به‌شمار می‌رود. این میثاق که بدون شک، بخش‌های اصلی آن امروزه جزء مقررات عرفی و حتی قواعد آمره حقوق بین‌الملل به حساب می‌آید، بر آن است که حوزه عمل دولت‌ها در رفتار با اتباعشان محدود است. به هر حال، ماده ۴ میثاق به صراحت صلاحیت دولت‌ها در اعاده نظم و امنیت در وضعیت‌های فوق‌العاده (اضطراری) است:

“هرگاه یک خطر عمومی استثنایی (فوق‌العاده) موجودیت ملت را تهدید کند و این خطر رسماً اعلام شود، دولت‌های عضو این میثاق می‌توانند تدابیری خارج از الزامات مقرر در این میثاق به میزانی که وضعیت ضرورتاً ایجاب می‌نماید، اتخاذ نمایند، مشروط بر اینکه...”

در همین میثاق، مواد دیگری نیز وجود دارد که صراحتاً به امکان برقراری برخی محدودیت‌ها بر حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی، به منظور حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی اشاره شده است (مواد ۱۲(۳)؛ ۱۸(۳)؛ ۱۹(۳) - الف)؛ ۲۱ و ۲۲). به علاوه در سراسر این میثاق به امکان و احتمال قانون‌گذاری، محاکمه و مجازات و یا سایر محدودیت‌های ناظر بر حقوق و آزادی افراد شده است که در واقع، تأکیدی است بر صلاحیت‌های مختلف دولت‌ها از جمله در زمینه حفظ یا اعاده نظم و امنیت.

• پروتکل الحاقی دوم (۱۹۷۷) به کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹

این پروتکل که اساساً یک سند حقوق بشردوستانه‌ای ناظر بر جنگ‌های داخلی محسوب می‌شود حاوی تعهدات طرفین درگیر در جهت رعایت پاره‌ای از مهم‌ترین اصول حقوق درگیری‌های مسلحانه است. در مورد این پروتکل اولین نکته، ماده ۱ بند ۲ آن است که بیان داشته است:

“این پروتکل نباید درخصوص موقعیت‌های آشوب و بحران داخلی همانند شورش‌ها، اعمال تعرض‌آمیز انفرادی و پراکنده و دیگر اعمالی با ماهیت مشابه که در حد مخاصمات مسلحانه نیستند، اعمال گردد.”

مفاد این ماده بیانگر آن است که دولت‌های تدوین‌کننده (و عضو) نخواهند مسائل مربوط به موقعیت‌های گفته شده را در شمار قواعد بین‌المللی و لذا در عداد تعهدات فراملی خود درآورند و بنابراین، از نظر آن‌ها، این‌گونه مسائل قطعاً جزء صلاحیت کامل داخلی دولت‌هاست.

صرف نظر از این مسئله، ماده ۳ این پروتکل است که عنوان می‌دارد:

”۱- هیچ یک از مواد این پروتکل نباید به منظور تأثیر گذاشتن بر حاکمیت یک دولت یا مسئولیت یک حکومت به هر روش و توانایی برای حفظ یا اعاده مجدد قانون یا برای دفاع از وحدت ملی یا تمامیت ارضی آن دولت مورد استفاده قرار گیرد.“

واضح است که دولت‌های عضو در قالب این ماده (ضمن پذیرش بسیاری از محدودیت‌های مندرج در سایر موارد)، بر صلاحیت و مسئولیت داخلی دولت در جهت حفظ و اعاده نظم و امنیت تأکید ورزیده‌اند. این نکته هنگامی اهمیت مضاعف می‌یابد که بند ۲ همین ماده بیان داشته است که:

”۲- هیچ کدام از مواد این پروتکل نباید به عنوان توجیهی برای مداخله مستقیم یا غیرمستقیم به هر دلیلی، در مخاصمه مسلحانه یا در امور داخلی اعضای معظم متعاقد که در سرزمین آن‌ها مخاصمات مسلحانه رخ داده است، مورد استفاده قرار گیرد.“

یعنی اینکه دولت‌های دیگر حق و مجوز مداخله در امور داخلی دولت درگیر در مخاصمه مسلحانه را ندارند، و دولت اخیر، انحصاراً صلاحیت مدیریت بحران داخلی خود را در اختیار دارد.

به عنوان نتیجه می‌توان بر آن بود که نظام حقوق بین‌الملل اساساً، اصل حاکمیت دولت‌ها و صلاحیت انحصاری آن‌ها در اداره امور داخلی از جمله در حوزه مسائل مربوط به حفظ و اعاده نظم و امنیت را مفروض می‌گیرد و در اصل آن تردیدی روا نمی‌دارد؛ و تنها به این نکته اکتفا می‌کند که شروط و محدودیت‌هایی را، آن هم عمدتاً از قبل پذیرش خود دولت‌ها، در نحوه اعمال این صلاحیت بر عهده دولت‌ها بگذارد. این گونه شروط و محدودیت‌ها گرچه از نظر تئوریک از اواسط قرن بیست مطرح گردیده، ولی در یکی دو دهه اخیر بوده است که به‌طور جدی وارد عرصه عملکرد واقعی جامعه بین‌المللی شده‌است؛

ب) صلاحیت و اختیارات دولت در نظام‌های حقوق داخلی

نیاز به تفصیل مجدد این نکته نیست که صلاحیت دولت، اصالتاً در مفهوم حکومت و حاکمیت نهفته است. «دولت، به معنای عام مترادف با «حکومت» است و شامل تمام سازمان‌های اداری، قضایی و قانون‌گذاری می‌شود، و صفت بارز آن «حاکمیت» و سلطه در روابط داخلی و بین‌المللی است.» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۴۱) به عبارت دیگر در هر کشور، سخن نهایی و آخرین را دولت می‌گوید. تصمیم او برتر از دیگران است و هیچ قاعده‌ای نمی‌تواند اراده حکومت را محدود کند. این سلطه نهایی که منبع صلاحیت را درون خود دارد، در اصطلاح «حاکمیت» نامیده می‌شود. (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۵۵) بنابراین می‌توان گفت که صلاحیت مطلق و اختیارات کامل دولت در اداره امور مملکت مفروض است. تنها باید به این نکته تأکید ورزید که در پی تحولات تاریخی، مفهوم حاکمیت مطلق دچار فرسایش گردیده و امروزه در بسیاری از دولت‌های جهان اصل حاکمیت مشروط یا نسبی، بدل به اصلی اساسی شده است به گونه‌ای که چنانچه اشاره شد، هرگونه صلاحیت و اختیاری برای دولت‌ها نیازمند بیان و اعلام (تلویحی یا تصریحی - مکتوب یا غیرمکتوب) است.

اگر به معنای دیگری از صلاحیت توجه کنیم، درمی‌یابیم که این مفهوم چگونه در ساختار حکومت توزیع می‌گردد:

” کلمه «صلاحیت» اغلب به منظور توصیف و تشریح قدرت قانونی هر دولت در تعیین و اجرای حقوق و تکالیف، و کنترل رفتار اشخاص حقیقی و حقوقی به کار می‌رود. هر دولتی صلاحیتش از رهگذر وضع قواعد (که اغلب به نام صلاحیت قانون‌گذاری یا قابلیت تجویزی خوانده می‌شود)، از رهگذر آیین‌هایی برای تعیین و تشخیص تخلف از قواعد و مقررات (که اغلب تحت عنوان صلاحیت قضایی یا قابلیت دادرسی نامگذاری می‌شود)، و از رهگذر تحمیل زورمندانه پیامدهایی

چون سلب آزادی یا دارایی به دلیل نقض قواعد (که اغلب صلاحیت یا

قابلیت اجرایی خوانده می‌شود) به اجرا می‌گذارد.“ (Oxman: 277)

براساس چنین نگرشی درباره صلاحیت و توزیع آن است که ایده تفکیک قوا شکل گرفته و ساختار کلی حکومت بر مبنای سه قوه قانون‌گذاری، قضایی و اجرایی تکوین یافته است. از سوی دیگر، چون نحوه تقسیم قوای عمومی و توزیع قدرت و نیز تعیین و تحدید صلاحیت عالیه آن‌ها، ذاتاً سیاسی است، برای یافتن مبانی کلی صلاحیت هر کدام می‌بایست عمدتاً به قوانین اساسی دولت‌ها مراجعه کرد.

شاید چنین تصور شود که مسئله اقدامات حکومت در زمینه نظم و امنیت، بویژه هنگامی که شرایط به مرحله‌ای بحرانی نزدیک می‌شود، ماهیتاً اجرایی و عملیاتی است و طرح مسئله صلاحیت قانون‌گذاری به‌طور کلی، و صلاحیت قضایی به‌طور نسبی اساساً منتفی است. چنین تصویری، بخصوص از زمانی که اصل حاکمیت قانون در رفتار و عملکرد همه اعضای جامعه و از جمله مهم‌تر از آن‌ها، در اعمال حاکمیت قوای عمومی، تقریباً در همه دولت‌های جهان پذیرفته شده است، به هیچ وجه صحیح نیست و مطالعه مختصر بسیاری از قوانین اساسی دولت‌ها، نشان دهنده آن است که برای نهادهای قانون‌گذار و قضایی نیز صلاحیت‌های خاصی در نظر گرفته شده که البته در وضعیت‌های خاص، و یا برحسب شرایط خاص هر کشور، قبض و بسط می‌پذیرد. بدین ترتیب در بحث فعلی می‌توان صلاحیت و اختیارات هر کدام از قوای سه‌گانه در زمینه استقرار نظم و امنیت را مورد بررسی و مطالعه قرار داد.

ب-۱) صلاحیت و اختیارات قوه مقننه

بدون تردید، نخستین و مهم‌ترین نهادی که در زمینه اجتماعی جوامع داخلی به ایفای نقش می‌پردازد قوه مقننه است چون اساساً «منظور اصلی از قوه مقننه، نیروی خودجوش جامعه است که به وضع قواعد و مقررات، به منظور جهت

بخشیدن به روابط اجتماعی، و زیر قالب کشیدن و حد و مرز گذاردن آن‌ها می‌پردازد و حق و تکلیف افراد و گروه‌های را به گونه منجز و روشن، رسم می‌کند.» (قاضی، ۱۳۷۰: ۴۲۶) اگر منظور از قانون، ترسیم چارچوبه‌های هنجاری برای رفتار افراد جامعه باشد، که ضمناً از ضمانت اجرای کافی نیز برخوردار است، تحقیقاً قانون‌گذاری، یعنی تنظیم و تنسيق آمرانه روابط اجتماعی؛ می‌تواند نقش‌آفرینِ صحنه نظم و انتظام جامعه باشد. اما صرف‌نظر از این نقش کلی قانون در جامعه، قوه مقننه با پیش‌بینی چارچوبه‌های وظایف و تکالیف سایر نهادها (از رهگذر قانون اساسی) و یا تعیین و ترسیم حد و حدود اختیارات سازمان‌ها انتظامی و امنیتی (پلیس، ارتش و... و از رهگذر قوانین عادی) در زمینه برقراری نظم و امنیت به طور کلی، و تعیین و ترسیم وظایف خاص نهادهای انتظامی، اطلاعاتی و امنیتی در مواقع بروز بحران به طور ویژه نقش‌آفرینی می‌کند. افزون بر آن، در شرایط فوق‌العاده در بسیاری از کشورهای جهان، مجالس قانون‌گذاری در کنار سایر نهادها، یکی از مهم‌ترین نهادهای مؤثر در کنترل و مدیریت بحران محسوب می‌شوند. برای مثال، در قانون اساسی فرانسه آمده است:

”ماده ۱۶- هر موقع که نهادهای جمهوری، استقلال ملت، تمامیت ارضی یا اجرای تعهدات بین‌المللی در معرض تهدید شدید و فوری قرار گیرد، و هرگاه اجرای عادی وظایف مراجع عمومی مندرج در قانون اساسی منقطع گردد، رئیس‌جمهور پس از مشورت با نخست‌وزیر، رؤسای هر دو مجلس و شورای قانون اساسی، هر اقدامی که در آن شرایط مقتضی باشد، به عمل خواهد آورد ... حق پارلمان این است که به تشکیل جلسه دعوت شود. در طول مدتی که اختیارات اضطراری به مورد اجرا گذاشته می‌شود؛ مجلس ملی را نمی‌توان منحل کرد.“

به نظر می‌رسد نقش قوه قانون‌گذار فرانسه در این زمینه، عمدتاً در جهت کنترل و نظارت مؤثر بر اعمال و عملکرد سایر قوای عمومی در جهت تضمین سلامت و حسن رفتار آنان در زمان وضعیت‌های اضطراری است و این نقشی

است که کمابیش در اغلب کشورهای جهان برای مجالس قانون‌گذاری پیش‌بینی شده است. به‌طور مثال، براساس اصل نود و یکم قانون اساسی الجزایر، اعلام وضعیت اضطراری با مشورت رئیس مجلس ملی خلق، رئیس شورای ملت و رئیس شورای قانون اساسی امکان‌پذیر است و تمدید مدت وضعیت اضطراری نیز تنها با تصویب مجلسین ممکن خواهد بود.

گاه اختیارات قوه مقننه از مرحله نظارت و کنترل فراتر می‌رود و به نقش مؤثرتری بدل می‌شود؛ چنانکه ماده ۸۷(۴) قانون اساسی آلمان استفاده از قوای مسلح در مبارزه با شورش‌های مسلحانه را منوط به مجوز مجلس فدرال یا شورای ایالات کرده است. به هر حال، همان‌گونه که گفته شد نقش قوه مقننه اساساً در تعیین و تصویب قواعد و مقرراتی در زمینه مسائل امنیت داخلی، از جمله در وضعیت‌های فوق‌العاده است. به‌طور مثال قانون اساسی ایالات متحده، هنگامی که در چارچوب بند هشتم ماده یکم، اختیارات کنگره را احصا می‌کند، از جمله به اعلان جنگ (بشریه، ۱۳۸۲: ۱۰۸)، و وضع مقررات در زمینه احضار نظامیان به منظور اجرای قوانین اتحادیه، فرونشاندن شورش‌ها و دفع تهاجمات (فروند، ۱۳۶۸: ۲۶۰) اشاره می‌کند. اصل ۱۴۸ قانون اساسی جمهوری عربی مصر نیز، افزون بر مشارکت قوه مقننه در اعلام وضعیت اضطراری، شرایط اعلان این وضعیت را هم در چارچوب قانون (مصوب مجلس عوام) می‌داند:

”رئیس جمهور می‌تواند بنابر توصیه قانون، دولت اضطراری اعلان نماید. چنین اعلانی بایستی طی ۱۵ روز به مجلس عوام ارائه شود تا در مورد آن تصمیم مقتضی اتخاذ شود. ... دولت اضطراری در تمامی موارد بایستی دارای مدت زمان کوتاهی باشد و قابل تمدید نخواهد بود مگر اینکه مجلس تصویب نماید.“

اما به اعتقاد نویسنده صلاحیت قوه مقننه در آنجایی بسیار برجسته‌تر می‌نماید که تقریباً در بسیاری از دولت‌های جهان، محدودسازی، تعلیق و یا سلب حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی شهروندان (از جمله در هنگام بروز وضعیت

بحرانی) صرفاً براساس قوانین و مقررات از پیش موجود امکان‌پذیر می‌شود و این بدان معناست که قوه مقننه صلاحیت و اختیار دارد که در حوزه مسائل مربوط به حفظ و اعاده نظم و امنیت، به تعیین شرایط کلی، یا تحدید حدود حقوق و آزادی‌های اعضای جامعه و نیز به تعیین وظایف و اختیارات نهادهای امنیتی - انتظامی اقدام کند. در این زمینه ماده ۴ اعلامیه حقوق بشر و شهروندان فرانسه (۱۷۸۹) قابل ذکر است که می‌گوید:

“آزادی، توانایی انجام هر کاری است که به دیگران آزار نرساند. از این‌رو، تنها محدودیت‌های افراد در اجرای حقوق طبیعی خود، مواردی است که مانع بهره‌مند شدن دیگران از همین حقوق شود. حدود مزبور را فقط به موجب قانون می‌توان تعیین کرد.”

و یا به‌طور مثال، بند ۲ ماده ۸ قانون اساسی آلمان اعلام می‌دارد:
“ (۲) در خصوص تشکیل جلسات در فضای آزاد، این حق ممکن است به وسیله قانون، محدود یا تابع مقررات قانونی شود.”
 و همچنین بند ۲ ماده ۱۷ که مقرر می‌دارد:

“ (۲) در قوانین مربوط به دفاع و حفظ مردم غیرنظامی، می‌توان حقوق اساسی مربوط به آزادی تغییر مکان، و مصونیت مسکن را محدود ساخت.”
 اعطای چنین صلاحیت‌ها و اختیاراتی به قوه مقننه برای آن است که اولاً تصمیمات آن، بیان اراده عمومی محسوب می‌شود؛ ثانیاً به جای سپردن حق اتخاذ تصمیم به «تشخیص‌ها، و «فرامین» فردی و سلیقه‌ای در زمینه محدودسازی یا سلب حقوق و آزادی‌ها، این قوانین کلی از پیش تعیین شده است که تعیین تکلیف می‌کند و از این‌رو، امکان تصمیمات خودسرانه و ظالمانه را به حداقل می‌رساند؛ و ثالثاً اینکه شهروندان و همچنین سازمان‌های عمل‌کننده، پیشاپیش از حد و حدود امتیازات و تکالیف خود آگاهی می‌یابند و به یک‌باره با تصمیمات خلق‌الساعه غیرقابل پیش‌بینی روبه‌رو نمی‌شوند و... .

ب-۲) صلاحیت‌ها و اختیارات قوه مجریه

هنگامی که از قوه مجریه سخن به میان می‌آید، بویژه اگر از منظر تفکیک قوا، بدان نگریسته شود، تصور می‌شود که عملکرد این قوه تنها جنبه «اجرایی» دارد، و وظیفه آن، تنها اجرای قواعد و احکامی است که از سوی قوه مقننه (و یا قضاییه) صادر می‌شود. همان‌گونه که حقوق‌دانان گفته‌اند، امروزه با عطف توجه به طیف گسترده وظایف و اختیارات و عملکردهای متنوع و مبسوطی که تحت عنوان امور اجرایی در بطن «قوه مجریه» جای می‌گیرد، این اصطلاح، نارسا و نامناسب است، لذا اصطلاح «دستگاه حکومتی» برای این قوه پیشنهاد پیشنهاد شده و اعتقاد بر این است که وظایف قوه مجریه را می‌توان در سه دسته ذیل بررسی کرد:

الف) اجرای تصمیمات قوای دیگر

ب) تهیه و تدارک تصمیمات

ج) اتخاذ تصمیمات لازم‌الاجرا (قاضی، ۱۳۷۰: ۵۵۱-۵۴۷)

اهمیت بیان این نکته در آن است که گاه لازم می‌شود، از جمله در موارد بروز ناآرامی‌ها و بحران‌ها، دستگاه حکومتی رأساً و حتی بعضاً بدون پیش شرط قانونی دست به اقدام بزند؛ بدیهی است که مبنای چنین صلاحیتی البته در قوانین اساسی دولت‌ها پیش‌بینی شده است. نکته قابل ذکر دیگر اینکه از میان تمامی قوای سه‌گانه و دستگاه‌های دولتی، این قوه مجریه است که رأساً و مستقیماً به اعمال حاکمیت می‌پردازد و با حوزه عمل سر کار می‌یابد؛ بویژه در قلمرو و مسائل امنیتی، نهایتاً این قوه مجریه است که مسئولیت دارد و می‌بایست انتظار گسترده‌ای از آن داشت. در همین زمینه بند دوم ماده ۲ قانون اساسی آمریکا مقرر می‌دارد:

”رئیس جمهور، فرمانده کل قوای زمینی و دریایی ایالات متحده و همچنین نیروی نظامی هر یک از ایالات خواهد بود که عملاً به خدمت ایالات متحده فرا خوانده شوند.“

ماده ۵ قانون اساسی فرانسه نیز رئیس جمهور را ضامن استقلال ملی،

تمامیت ارضی و... می‌داند و در ماده ۱۵ اعلام می‌کند که:

”رئیس جمهور سرفرمانده نیروی‌های مسلح است و ریاست شوراهای عالی و کمیسیون‌های دفاع ملی را برعهده دارد.“

افزون بر آن همان‌گونه که قبلاً نیز ذکر شد، رئیس جمهور، پس از مشورت با نخست‌وزیر، رؤسای هر دو مجلس و شورای قانون اساسی، هر اقدامی را که در موقعیت‌های اضطراری لازم باشد، به انجام خواهد رساند. به علاوه نخست‌وزیر، به عنوان رئیس دولت براساس ماده ۲۱، مسئول دفاع ملی خواهد بود. قانون اساسی الجزایر، ضمن تفکیک دو وضعیت «اضطراری» و «فوق‌العاده»، برای رئیس جمهور در هر دو وضعیت اختیارات مصرحی را عنوان می‌دارد:

”اصل نود و یکم: در موارد اضطراری، رئیس جمهور ضمن فراخوانی شورای عالی امنیت ملی ... حکم اعلام وضعیت اضطراری، یا برای مدتی معین، حکومت نظامی را صادر و تمامی تدابیر لازم را برای بازگشت به وضعیت عادی اتخاذ می‌نماید.“

”اصل نود و سوم: چنانچه خطر قریب‌الوقوع، نهادها، استقلال و تمامیت ارضی کشور را تهدید نماید، رئیس جمهور وضعیت فوق‌العاده اعلام می‌کند ... وضعیت فوق‌العاده امکان اتخاذ تدابیر استثنایی را که حفظ استقلال ملت و نهادهای جمهوری ایجاب می‌کند، برای رئیس جمهور فراهم می‌نماید.“

البته بدون تردید، پیش‌بینی چنین اختیارات گسترده و بدون محدودیت و بدون نظارتی برای رئیس جمهور در قانون اساسی الجزایر، از جهات مختلفی، قابل‌خنده است ولی به هر حال در اصل وجود چنین صلاحیتی نباید مردد ماند.

ب-۳) صلاحیت قوه قضاییه یا محاکم

برخلاف آنچه عمدتاً در مورد دو قوه مقننه و مجریه گفته می‌شود، طرح صلاحیت در مورد قوه قضاییه در واقع، باید متوجه صلاحیت محاکم و دادگاه‌ها

بشود و نه دستگاه اداری قوه قضاییه. چون دستگاه عمومی قوه قضاییه، در ماهیت چیزی بیش از یک دستگاه سیاسی - اداری با اختیارات اجرایی نیست و این شأن قضایی و دادرسی ملحوظ در محاکم است که به این دستگاه ماهیت ویژه می‌بخشد. به هر حال، در یک معنای کلی وظیفه دادگاه‌ها، رسیدگی به دعاوی و صدور حکم بر طبق قوانین و رویه‌های قضایی است. (بوشهری، ۱۳۷۶: ۱۰۱) در باب صلاحیت قضایی و یا اهداف قوه قضاییه، سخن‌ها می‌توان گفت اما در این مجال، سخن از نقش این نهاد در تأمین نظم و امنیت است.

جالب توجه است که فردریش فون هایک، فیلسوف اجتماعی معاصر، هدف دادرسی (قضا) را حفظ نظم موجود اعمال انسان‌ها می‌داند؛ وی اعتقاد دارد نظمی خودجوش بر رفتار جمعی آدمیان وجود دارد. او در این مورد، در واقع بر آن است که در تحلیل نهایی، هدف قاضی در هر دعوایی، استقرار دوباره نظمی است که از قبل موجود بوده است؛ کار او فیصله دادن به دعوایی است که ممکن است نظم موجود را مختل کند؛ نظمی که صلح، و جریان بدون مانع فعالیت‌های مردم را تضمین می‌کند. (فون هایک، ۱۳۸۰: ۱۵۷-۱۵۶) بدون وارد شدن به پیچیدگی‌های این استدلال، می‌توان به‌طور ساده چنین تصور کرد که اگر بپذیریم قوانین و مقررات موجود در هر جامعه، در واقع چارچوبه‌های نظم اجتماعی و الگوهای مشترک رفتاری افراد و سازمان‌های آن جامعه باشند، نقض و شکستن آن‌ها، برهم زنده نظم اجتماعی است که در این صورت جامعه از رهگذر دادرسی قضایی [چه در دعاوی مدنی و چه در دعاوی کیفری] قضیه را از نظر مطابقت با قاعده خاص و یا میزان تقصیر متخلف یا متهم به رسیدگی می‌نهد و در خاتمه یا با احقاق حق متضرر و یا با مجازات مجرم (در هر دو صورت) به اعاده نظم و انتظام جامعه مدد می‌رساند و از این مسیر، امنیت روانی جامعه را نیز باز می‌گرداند؛ بدین ترتیب نقش کلی قوه قضاییه در حفظ نظم و امنیت جامعه روشن گردید. اما آنچه اهمیت بیشتری می‌یابد، صلاحیت‌ها و اختیارات خاص

محاکم و دادگاه‌ها در موارد خاص امنیتی است. در مورد اختیارات و صلاحیت‌های دادگاه‌ها در زمینه مسائل امنیتی، باید به دو نکته‌ای اشاره کرد که در واقع دو روی یک سکه‌اند: اول اینکه این تنها محاکم هستند که صلاحیت دارند متهمان و مجرمان قانون‌شکن را مورد محاکمه و مجازات قرار دهند؛ دوم اینکه فقط دادگاه‌ها هستند که می‌توانند به تعلیق یا سلب برخی از حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی در این حوزه‌ها فرمان دهند. اصل سی و سوم قانون اساسی ژاپن مقرر می‌دارد:

”بدون حکم صادره از سوی یک مقام صلاحیت‌دار قضایی که در آن جزئیات جرم انتسابی ذکر شده باشد، هیچ‌کس را نمی‌تواند دستگیر کرد مگر در حین ارتکاب جرم.“

و یا در چارچوب اصل سی و پنجم می‌گوید:

”تفتیش و توقیف در هر مورد باید به موجب اجازه کتبی و جداگانه مقام صلاحیت‌دار قضایی باشد.“

در این زمینه اصل ۴۱ قانون اساسی مصر بسیار گویاست که می‌گوید:

”آزادی فردی یک حق طبیعی است که مصون از تعدی است مگر در موارد ارتکاب جرم. هیچ‌فردی را نمی‌توان بازداشت، بازرسی، توقیف، و یا آزادیش را محدود کرد مگر در مواردی که مربوط به حفظ امنیت عمومی باشد یا براساس بررسی و تحقیق، ضروری گردد. حکم ذی‌ربط را بایستی قاضی با صلاحیت یا دادستان عمومی براساس مقررات قانونی صادر کند.“

به هر حال، صلاحیت و اختیارات محاکم دادگستری برای محاکمه کسانی که در جریان اقدامات امنیتی دستگیر می‌شوند و یا احتمالاً مظنون به مشارکت در فعالیت‌های ضدامنیتی هستند، بدون تردید و غیرقابل خدشه است.

ب-۴) صلاحیت‌ها و اختیارات نهادهای خاص

همان‌گونه که دولت‌ها برای انجام فعالیت‌های متعدد خود در هر حوزه‌ای اقدام به تأسیس و استقرار تشکیلات و سازمان‌های تخصصی می‌کنند، امور مربوط به امنیت و نظم داخلی نیز مشمول این اصل قرار دارد؛ یعنی تقریباً همه دولت‌های جهان بدون استثنا به منظور حفاظت از نظم عادی امور در هنگام جریان طبیعی زندگی اجتماعی و همچنین در جهت اعاده نظم و امنیت در زمان‌هایی که چه به صورت جزئی و پراکنده و چه به صورت حاد و بحرانی، حوادث و وقایعی رخ می‌نماید، به تأسیس و استقرار نهادهای تخصصی اقدام می‌کنند که در این میان شاید نقش نیروی انتظامی از همه برجسته‌تر باشد. به موازات نیروی پلیس، دولت‌ها قطعاً نهادهای اطلاعاتی و عملیاتی ویژه‌ای را نیز برحسب پیش‌بینی شدت و حدت خطرات و تهدیدات داخلی، تأسیس می‌کنند که از جنبه‌های مختلف به عنوان بازوان پرتوان حکومت، به کار حفظ و اعاده نظم و امنیت می‌آیند. همچنین در بسیاری از موارد چنین پیش‌بینی و مقرر می‌شود که بسته به شدت و گستردگی بحران، نیروهای نظامی نیز به کمک نیروهای مجری می‌آیند و آنان را در تحقق اهدافشان مساعدت می‌کنند. به‌طور مثال بند ۲ ماده ۳۵ قانون اساسی آلمان، متضمن هر دو نهاد انتظامی و امنیتی است:

” (۲) به منظور حفظ امنیت و نظم یا برقراری مجدد آن‌ها، ایالت می‌تواند در مواردی که اهمیت ویژه داشته باشد، از «پاسداری مرزی فدرال» دعوت نماید تا به پلیس ایالت کمک کند، مشروط به اینکه پلیس بدون کمک نتواند یا تنها با تحمل مشکلات زیاد بتواند کار را خاتمه دهد.“

اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹) نیز به عنوان یکی از نخستین اسناد حقوقی به ضرورت وجودی نیروی پلیس چنین اشاره می‌کند:

” ۱۲- به منظور تضمین حقوق بشر و شهروندان، نیروی پلیس ضروری

است، از این روی نیروی مزبور برای خیر و رفاه عمومی خواهد بود، نه برای استفاده خصوصی کسانی که این قدرت به آنان سپرده شده است.“

اصل ۱۸۴ قانون اساسی مصر نیز به تصریح در مورد پلیس می‌گوید:

”نیروی انتظامی، رکن انضباطی کشوری است و ریاست عالی آن با رئیس جمهور است. نیروی انتظامی باید در خدمت به مردم در حفظ صلح و امنیت و آرامش شهروندان، حفظ نظم و امنیت و اخلاق عمومی باشد و بایستی در چارچوب قانون و با رورش قانون وظایف خود را انجام دهد.“

گرچه نیروهای انتظامی و ژاندارمری و در موارد بحرانی نیروهای نظامی نهادهای مشترکی هستند که در بسیاری از کشورها در زمینه تأمین نظم و امنیت مسئولیت دارند اما پاره‌ای از کشورها نیز بنا به ضرورت‌های بیشتر، به ایجاد نهادهای خاص‌تر اقدام کرده‌اند که در جای خود قابل مطالعه است. اما به هر حال در همه کشورها، قوای عالی‌ه حکومت در برقراری نظم و امنیت و یا اعاده آن پس از بروز بحران‌های امنیتی، بنا به ماهیت خود نقش‌آفرینی می‌کنند و در اغلب جوامع، صلاحیت‌ها و اختیارات گسترده‌ای برای ارکان اصلی حکومت در قوانین اساسی و نیز قوانین عادی (و یا عرف داخلی) آن‌ها در نظر گرفته شده است. مطالعه‌ای تطبیقی، حاوی نکات و درس‌های مهمی در زمینه مدیریت بحران در کشورهای مختلف است.

منابع

- ۱ - بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *آموزش دانش سیاسی*، نشر نگاه معاصر، چاپ سوم، تهران.
- ۲ - بوشهری، جعفر (۱۳۷۶)، *مسائل حقوق اساسی*، نشر دادگستر، تهران.
- ۳ - دوورژه، موريس (۱۳۶۹)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه ابوالفضل قاضی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ۴ - شاو، ملکم (۱۳۷۲)، *حقوق بین‌الملل*، ترجمه محمدحسین وقار، انتشارات اطلاعات، تهران.
- ۵ - فروند، ژولین (۱۳۶۸)، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، نشر رایزن، تهران.
- ۶ - فون هایک، فردریش (۱۳۸۰)، *قانون، قانون‌گذاری و آزادی*، انتشارات طرح نو، تهران.
- ۷ - قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۰)، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی (جلد اول)*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ۸ - کاتوزیان، ناصر (۱۳۶۹)، *مقدمه علم حقوق*، چاپ دوازدهم، انتشارات درسی.
- ۹ - کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، *مبانی حقوق عمومی*، نشر دادگستر.
- ۱۰ - گنجی، منوچهر (۱۳۴۸)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ۱۱ - نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، تهران.
- 12 - Akehurst, Michael B., *“Civil War”*, EPIL (Vol.3), Op.Cit.
- 13 - Delbrück, Jost (1982), *“Collective Security”*, EPIL (Vol.3), North-Holland Publishing Company, Oxford.
- 14 - Doehring, Karl, *“State”*, EPIL (Vol.10), Op.Cit
- 15 - Magiera, Siegfried, *“Government”*, Op.Cit
- 16 - Management, Crisis, Wikipedia, the free encyclopedia, http://en.wikipedia.org/wiki/Crisis_management

- 17 - Oxman, Bernard H., "*Jurisdiction of States*", EPIL (Vol.10), Op.Cit.
- 18 - Randelzhofer, Albrecht, "*Use of Force*", EPIL (Vol.4), Op.Cit.
- 19 - Roskis, Christos L., "*Territorial Integrity and Political Independence*", EPIL (Vol.10), Op.Cit.
- 20 - Steinberger, Helmut, "*Sovereignty*", EPIL (Vol.10), Op.Cit.

فرجام راهبرد «جنگ پیش‌دستانه»

یاسر میری^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۹/۶

تاریخ تأیید مقاله: ۸۷/۱۱/۲۹

صفحات مقاله: ۸۷-۱۱۶

چکیده

با پایان جنگ سرد و پیروزی بر رقیب سرسخت خود، آمریکا بر آن بود تا زمینه دنیای هژمونیک را فراهم کند. از این رو در دهه پس از جنگ سرد با رشد اقتصادی مبتنی بر الگوی نئولیبرالیسم، توانست حجم وسیعی از سرمایه‌های جهانی را به خود جذب و روند توسعه و پیشرفت را با شتاب فزاینده‌تری طی کند. همچنین در این دهه، بدون دردسر و مخالفتی جدی، توانست در اقصی نقاط دنیا یکه‌تازی نموده و کشورهای زیادی را اشغال نظامی نماید.

با آغاز هزاره جدیدی و روبرو شدن با رویداد ۱۱ سپتامبر «حباب امنیتی» آمریکا پس از جنگ سرد ترکیده و این کشور خود را در فضای پرآشوبی دید که در هر گوشه آن، آتشی زیرخاکستر داشت. از این رو کابینه نوپای نومحافظه‌کار بوش، فرصت را غنیمت شمرده و راهبرد «جنگ پیش‌دستانه» را برای برخورد و خاموش کردن این آتش بالقوه پیش از زیانه کشیدن اتخاذ نمود، با این گمان که می‌تواند این آتش را خاموش کرده و بر پایه آن، افزون بر برقراری نظم و امنیت بین‌الملل، نظام هژمونیک خود را پای‌نهد. حال با گذشت نزدیک به هفت سال از تدوین راهبرد جنگ پیش‌دستانه و پایان دوران حاکمیت نومحافظه‌کاران، فرصت مناسبی است تا به مطالعه فرجام این راهبرد بپردازیم.

کلید واژگان

جنگ پیش‌دستانه، هژمون‌گرایی، شبکه جهانی القاعده، ملت‌سازی، محور شرارت.

مقدمه

با پایان جنگ سرد و پیروزی بر رقیب سرسخت خود، ایالات متحده بر آن بود تا زمینه دنیای هژمونیک را فراهم کند. از این‌رو در دهه پس از جنگ سرد با رشد اقتصادی مبتنی بر الگوی نئولیبرالیسم، توانست حجم وسیعی از سرمایه‌های جهانی را به خود جذب و روند توسعه و پیشرفت را با شتاب فزاینده‌تری طی کند. همچنین در این دهه، بدون دردسر و مخالفتی جدی، توانست در اقصی نقاط دنیا حضور مؤثر یابد.

با آغاز هزاره جدید و روبرو شدن با رویداد ۱۱ سپتامبر «حباب امنیتی» ایالات متحده پس از جنگ سرد ترکیده و این کشور خود را در فضای پرآشوبی دید که در هر گوشه آن، آتشی زیر خاکستر داشت. از این‌رو کابینه نوپای نومحافظ‌کار بوش، فرصت را غنیمت شمرده و استراتژی «جنگ پیش‌دستانه» را برای برخورد و خاموش کردن این آتش بالقوه پیش از زبانه‌کشیدن اتخاذ نمود، با این گمان که می‌تواند با آتش تفنگ سربازان خود، آن را خاموش کرده و بر پایه آن، افزون بر برقراری نظم و امنیت بین‌الملل، نظام هژمونیک خود را پای نهاد. حال با گذشت نزدیک به شش سال از تدوین استراتژی جنگ پیش‌دستانه و با پایان یافتن دوران حاکمیت نومحافظه‌کاران، فرصت مناسبی است تا به مطالعه فرجام آن پردازیم. اینکه آیا ایالات متحده توانست آتش را با آتش لوله تفنگ خاموش کند یا خیر؟

رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر

سه شنبه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ «روز واقعه» بود. ربوده شدن چهار هواپیمای

مسافربری خطوط هواپیمایی آمریکا و برخورد سه فروند آن‌ها به برج‌های دوقلو و ساختمان پنتاگون؛ این رویداد به نحو آشکاری، آسیب‌پذیری و حساسیت فراوان آمریکا را نمایان ساخت. کشوری که در طول تاریخ از ۱۸۱۲ (حمله نیروهای انگلیسی و به آتش کشیده شدن کاخ سفید) خود را در حصار دوری سرزمین، زرادخانه‌های اتمی و... مصون دانسته بود، در رویدادی باور نکردنی مورد هجوم واقع شده و افسانه امنیت مطلق آمریکا همچون برج‌های دو قلو فرو ریخت.

افزون بر اثرات روانی و امنیتی شدید داخلی، ۱۱ سپتامبر تأثیرات بسیار شگرفی بر عرصه جهانی به جای گذاشت، به گونه‌ای که از آن به عنوان نقطه عطفی در امور بین‌المللی یاد می‌کنند. یافتن عامل یا عاملین چنین حادثه بزرگی، طبیعتاً کار ساده‌ای نیست و برای آن باید دهه‌ها منتظر افشای اسناد طبقه‌بندی سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی ماند. حال آنکه، آمریکا تنها ظرف مدت کوتاهی، انگشت اتهام را روی سازمان القاعده و بن لادن گذاشت و آن‌ها را مسئول چنین رویدادی معرفی کرد. اتهامی که القاعده پس از مدتی انکار در نشریه اینترنتی «الانصار» در ۲۴ آوریل ۲۰۰۲ به تأیید و توجیه شرعی آن پرداخت.

راهبرد جنگ پیش‌دستانه

با وقوع ۱۱ سپتامبر و دگرگونی شدید در نوع، گستره و عمق تهدیدات علیه منافع و امنیت ملی ایالات متحده طبیعتاً تداوم راهبردهای گذشته، به مذاق سیاست‌مداران نومحافظه‌کار آمریکا خوش نمی‌آمد؛ از این رو بر ضرورت تدوین استراتژی جدیدی تأکید ورزیدند که توان مقابله با تهدیدات نوپا و نامتقارن را در هزاره نوین داشته باشد. بنابراین، نومحافظه‌کاران با معرفی استراتژی «جنگ پیش‌دستانه»، توصیه گذشتگان خود در ورود به جنگ دوم جهانی را عملی کردند؛ که «اگر با دشمنان در پرل هاربر نجنگیم، ناچار خواهیم شد در سانفرانسیسکو با آن‌ها درگیر شویم.» (آمبروز، ۱۳۶۳: ۲۶) استفان والت نیز در این

باره چنین می‌گوید: «حادثه ۱۱ سپتامبر عملاً به ادامه وفاداری به سیاست دولت‌های گذشته که در ماه‌های نخستین قدرت‌یابی بوش نیز مشهود بود، پایان داده و دولت جدید را به سوی اولویت‌های نوین بویژه «مبارزه با تروریسم بین‌الملل» سوق داد.» (Walt, 2001: 50)

در واقع ۱۱ سپتامبر فرصتی مناسب برای تجسم بخشیدن به امیال و آرمان‌های نومحافظه‌کاران آمریکایی بود. اینان که در دهه ۱۹۹۰ خارج از دایره‌ی قدرت بودند آرام ننشسته و به سازماندهی نیروها و برنامه در قالب طرح‌هایی چون «راهنمای سیاست دفاعی» (PDG) و سند قرن جدید آمریکا (PNAC) پرداختند که قدرت و نفوذ نظامی آمریکا را لازمه تضمین امنیت و شکوه آمریکا می‌دانست. طبیعتاً اینان با وقوع رویداد ۱۱ سپتامبر، فرصت اجرای برنامه‌ی خود را یافتند. کاندولیزا رایس در این باره می‌گوید: «۱۱ سپتامبر از جمله بزرگ‌ترین رویدادهایی است که اوضاع را آشکار ساخت. اکنون مخالفت با تروریسم و انباشت سلاح‌های کشتار جمعی در دست دولت‌های مسئولیت‌ناپذیر، منافع ملی ما را تهدید می‌کند.» (New York Times, 2002) در واقع ۱۱ سپتامبر بود که ایالات متحده را از بحران نبود دشمن خارجی پس از جنگ سرد - ضرورت هژمونی‌گرایی - رهایی بخشید. بوش با تقسیم‌بندی کشورهای دنیا به «خیر و شر» و شعار «با ما یا بر ما» توانست با شکل‌دهی دنیای دوقطبی، ضمن معرفی اسلام‌گرایی سیاسی به عنوان دشمن نوین خود به جای کمونیسم، سیاست خارجی خود را سامان داده و مسیر هدایت جهان به سمت شکل‌گیری نظامی هژمونیک مبتنی بر سیطره آمریکا هموار سازد.

ایالات متحده در جنگ با تروریسم، ضمن تقسیم‌بندی شبکه تروریستی در سه سطح، جهانی (القاعده)، منطقه‌ای (جماعه اسلامی) و داخلی (ابوسیف) به عناصری اشاره دارد که این شبکه‌ها را به‌رغم تفاوت و تنوع انگیزه‌ها، ساختار و قدرت، به یکدیگر نزدیک و گاه در تبادل اطلاعات و انجام عملیات و... همدیگر

را یاری می‌کنند. بر این اساس، آمریکا به منظور تأمین امنیت خود و متحدانش، راهبرد ملی مبارزه با تروریسم فوریه ۲۰۰۳ را در چهار جبهه که معروف به راهبرد «۴D» بود، تدوین نمود که عبارتند از: شکست دادن^۱، محروم کردن^۲، کاستن^۳ و دفاع کردن^۴.

در واقع در سایه این استراتژی، ایالات متحده رهبری ائتلاف جهانی علیه تروریسم را بر عهده گرفته و با حمله به پناهگاه‌ها، ساختار رهبری و فرماندهی، نظارت و ارتباطات، حمایت‌های مالی و مادی شبکه‌های جهانی تروریسم، ساختار شبکه‌های جهانی تروریسم را درهم می‌ریزد. و آنگاه با کاهش توانمندی‌ها و حوزه فعالیت‌های تروریست‌ها، آن‌ها را به سطح منطقه‌ای تنزل داده و سپس با تقویت دولت‌ها و هم‌پیمانان منطقه‌ای عرصه را همچنان تنگ‌تر می‌کند و با درهم ریختن سازماندهی، قطع حمایت از آنان و...، توانمندی و حوزه فعالیت تروریست‌ها را به سطح محلی کاهش داده و در نهایت تروریسم را از تهدید امنیتی به حوزه جرایم جنایی برگرداند. (National Strategy for Combating Terrorism, 2003)

بر پایه‌ی این راهبرد، آمریکا توانست با استناد به قطعنامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ شورای امنیت و با تأکید بر اصل دفاع مشروع ماده ۵۱ منشور ملل متحد، به طالبان حاکم بر افغانستان اعلان جنگ داده و در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ در ائتلافی بین‌المللی افغانستان را مورد حملات موشکی و هوایی قرار داده و اشغال نظامی کند. سپس بوش در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در کنگره، عراق را به همراه ایران و کره شمالی در «محور شرارت» قرار داد و خواستار برخورد جدی جامعه بین‌الملل با رژیم صدام و رفع

1 - Defeat

2 - Deny

3 - Diminish

4 - Defend

تهدیدات امنیتی ناشی از نقض معاهدات خلع سلاح شد. اما به‌رغم مخالفت بین‌المللی در ۲۸ مارس ۲۰۰۳ به همراهی انگلستان و تنها در عرض سه هفته عراق را اشغال و صدام حسین را سرنگون نمود. اکنون با گذشت نزدیک به ۶ سال از تدوین راهبرد جنگ پیش‌دستانه و پایان یافتن دوران ریاست جمهوری بوش، فرصت مناسبی است تا راهبرد جنگ پیش‌دستانه آن را به آزمون گذارد.

ارزیابی نظری

بن بست ماهوی جنگ پیش‌دستانه: دردی نو، درمانی کهنه؛

تروریسم و تهدیدات آن به قدمت حیات بشری بوده و تنها شکل و گونه آن فرق نموده است، به گونه‌ای که امروز بویژه پس از ۱۱ سپتامبر، در صدر تهدیدات امنیتی جهانی قرار گرفته است. اما اینکه آیا آمریکا در مقابل چنین تهدیدات نوپدایی، راهبرد جامع، کارآمد را اتخاذ و عملی نموده است، به نظر می‌رسد که چنین نباشد. جنگ پیش‌دستانه را چنین تعریف نموده‌اند «تهدیدی قریب‌الوقوع، برق‌آسا اجتناب‌ناپذیر که می‌بایست قبل از هرگونه خسارت احتمالی، بر آن پیشی بسته و آن را در نطفه خفه کرد». اما قطعیت و حتمیت آن نیازمند اطلاعات دقیق، موشکافانه سرویس‌های اطلاعاتی و همکاری و تعامل گسترده میان آن‌ها و همچنین سازماندهی، به روزرسانی سازمان‌های اطلاعاتی و عمل به توصیه‌های امنیتی و اطلاعاتی و عدم برداشت یکجانبه از آن‌هاست. این مهم زمانی بیش از پیش حیاتی و سرنوشت‌ساز می‌باشد که کشورها با تهدیدی مشترک روبرو باشند؛ تهدیدی که فرامرزی و فرادولتی بوده و به عبارتی تهدیدی قرن بیست‌ویکمی بوده و طبیعتاً درمانی قرن بیست‌ویکمی طلب کند. یقیناً چنین درمانی را باید در بسیج و تعامل همکاری‌جویانه تمامی کشورها و نهادهای اطلاعاتی جست. اما آیا با ساختن دنیای دو قطبی «خیر و شر» و بقیه کشورها به «بر ما یا با ما» می‌توان چنین کرد؟ ادبیات «بر ما یا با ما» ادبیات جنگ سرد است

و کار ویژه آن به همان دوران برمی‌گردد که کشورها چاره‌ای جز پذیرش سرکردگی یکی از دو قطب را نداشتند. اما اکنون با تشدید روند جهانی‌شدن و نقش‌آفرینی کشورهای کوچک‌تر، ظهور بازیگران نوین، این دو قطبی کردن جهان تنها به دشمن تراشی هرچه بیشتر می‌انجامد. (Jervis, 2005)

افزون بر این، خارج کردن کشورها از ائتلاف جهانی مبارزه با تروریسم، به افزایش هزینه‌های مادی اعضای ائتلاف و در نتیجه رویگردانی آن‌ها و انزوای آمریکا منجر می‌شود. همچنین کشورهایی که خارج از ائتلاف هستند، بدون صرف هزینه و قبول مسئولیت و تعهدات از این وضعیت بهرمنده می‌شوند.

به‌علاوه، حتی اگر پیش‌دستی، راهکاری در جهت مقابله با خطر قریب‌الوقوع و گریزناپذیر تهدیدات تروریستی و تسلیحات کشتار جمعی باشد، بازدارنده و مانع چنین تحرکاتی نیست، بلکه می‌تواند به کوچک و هسته‌ای شدن کانون فعالیت‌ها و مخفی‌کاری و تشدید همکاری میان گروه‌های تروریستی و تلاش در جهت کسب تسلیحات کشتار جمعی نیز منجر شود. همچنین کشورهایی که نگران از تجربه عراق هستند به فعالیت‌های خود در جهت تقویت بنیه دفاعی و دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی سرعت بخشیده و فعالیت‌های خود را به مناطق دور از انتظار، اعماق زمین و... ببرند، به‌گونه‌ای که حتی دستگاه‌های اطلاعاتی و جاسوسی قادر به کشف آن نشوند. (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۳۰-۱۲۸)

علاوه بر این، اگر قرار باشد که همه دولت‌ها تهدیدی را قریب‌الوقوع و گریزناپذیر بدانند و راه‌حل آن را پیش‌دستی و اقدام نظامی تصور کنند، آیا نظم و امنیت بین‌الملل برقرار خواهد ماند؟ درحالی که آمریکایی‌ها بنا به رسالت تاریخی و اصل «استثناگرایی»، تنها خود را شایسته چنین حقی می‌دانند، اگر کشور دیگری در چنین وضعیتی قرار گیرد، واکنش آمریکا به چه سان خواهد بود؟ این دقیقاً «چشم اسفندیار» راهبرد جنگ پیش‌دستانه می‌باشد. (همان: ۱۰۶)

در نهایت اینکه گویا دولت بوش نمی‌خواهد بپذیرد که القاعده سازمانی

است فرامرزی و محدود به مرزهای جغرافیایی - از مشخصه‌های دولت ملت - نیست. حال آنکه بوش با اینگونه تهدیدات قرن بیست و یکمی برخورداردی دیرین داشته و سریع‌ترین راه‌حل را در این یافت که میان تهدیدات القاعده - بازیگر فرامرزی - و حاکمان طالبان افغانستان و صدام حسین در عراق - بازیگر دولت‌محور - پیوند برقرار کرده و دست به اقدام نظامی زد.

روی هم رفته بنا به این استدلال‌ها، ایالات متحده با روشی کهنه به درمان دردهای نوین پرداخت و به عبارتی به جای حل مسأله، صورت آن را پاک کرد. همچنین اقدامات نظامی و حضور گسترده نظامی آمریکا در سرزمین‌های اسلامی، پیش از اینکه نوید آزادی و خوشبختی به مردم منطقه بدهد، خطرات جنگ‌های صلیبی را در اذهان مسلمانان زنده کرد؛ رخدادی که غربی‌ها نیز بارها به آن اذغان نمودند. این مسأله تنها نتیجه‌ای که در پی داشته، تشدید فزاینده امواج افراطی سلفی‌گرا و اعلام «جهاد» علیه آمریکاییان «صلیبی» بوده است. (Riedel, 2004)

ارزیابی چالش‌های داخلی ایالات متحده

مشکلات اقتصادی و کسری بودجه

دولت بوش خزانه‌ای سرشار از درآمدهای اقتصادی را از دموکرات‌ها تحویل گرفت و توانست در سایه این درآمد، سیاست‌های توسعه‌طلبانه و بلندپروازانه را دنبال کند. به گونه‌ای که حجم بودجه دفاعی در سال مالی ۲۰۰۲ به ۳۷۹ میلیارد دلار و بودجه نظامی آن به ۴۸ میلیارد دلار افزایش یافت، که در ۲۰ سال قبل از آن بی‌سابقه بود. (دهشیار، ۱۳۸۲: ۵۷)

اما هزینه بالای نظامی در افغانستان و عراق (بنا بر برآوردهای اخیر وزارت دفاع تنها هزینه‌های سالانه عملیات آزادی عراق در حدود ۱۶۰ تا ۳۲۰ میلیارد دلار است و در ۲۰۱۰ هزینه کل تقریباً به ۱ تا ۳ تریلیون دلار می‌رسد)، فشارهای اقتصادی بالایی بر اقتصاد ایالات متحده وارد کرده و در به رکود کشانده شدن

اقتصاد این کشور سهم بالایی داشت. در این دوران، هزینه فدرال هر سال با ۵۰ درصد افزایش به ۳ تریلیون دلار رسید و افزایش بدهی ملی از ۵/۷ تریلیون دلار به ۹/۴ تریلیون دلار رسید. (Goodson, 2005) لورنس سامرز وزیر اسبق دارایی آمریکا و اقتصاددان ارشد بانک جهانی و ریاست دانشگاه هاروارد با اشاره به وضعیت بحرانی اقتصادی آمریکا در گفتگو با نشریه نیوزویک می‌گوید: «زمان زیادی طول می‌کشد تا اوضاع به حالت عادی برگردد. ما الان در وضعیت رکود هستیم و با توجه به تجارب تاریخی، وجود مشکلات در نظام مالی و فقدان سرمایه می‌توان گفت رکود حقیقی و مملوس است.» وزیر دارایی ژاپن، یوشیمی واتانابه، نیز با ابراز نگرانی از بحران اعتباری آمریکا، آن را به بشکه آب شکسته‌ای تشبیه کرد که همواره آب از آن در حال نشت است و از دولت آمریکا خواست تا پول بیشتری را به منظور رفع این مشکل به بازار تزریق کند. اما از سوی دیگر جرج بوش نیز با اذغان به کاهش رشد اقتصادی آمریکا مدعی است که ایالات متحده هرگز وارد رکود نشده است، لذا دلیلی بر نگرانی مردم وجود ندارد. این در حالی است که طبق نظرسنجی مؤسسه گالوپ ۵۵ درصد آمریکایی‌ها از توان ادامه الگوی زندگی کنونی‌شان در هراس هستند که از ۱۴ درصد در سال گذشته به ۵۵ درصد رسیده که حتی از نظرسنجی دو سال پیش (۴۹ درصد) نیز بیشتر شده است. براساس همین نظرسنجی، بسیاری از آمریکایی‌ها، اکنون با کاهش چشمگیر در معیارهای زندگی خود روبرو هستند و آشکارا درآمد و هزینه‌های آن‌ها با هم مطابقت ندارد. چنین وضعیتی در صورت تداوم، مسأله مهمی در رقابت‌های انتخاباتی، و رئیس‌جمهور آینده با مشکل حادی در حل این معضل روبرو خواهد بود. (gallup.com)

افزون بر این، در سطح بین‌الملل نیز طبیعتاً به لحاظ جایگاه برتر و قوی‌تر ایالات متحده در اقتصاد جهان، ناکامی و یا کامیابی آن تأثیرات فراوان بر اقتصاد جهان بر جای می‌گذارد. از این رو بحران مالی اگوست ۲۰۰۷ با تأثیرگذاری بر اقتصاد جهان، آن را با بحران مواجه نموده است؛ مسأله‌ای که بسیاری بر این

باورند سخت‌ترین بحران اقتصاد جهانی در هفتاد سال گذشته است. جهان امروز در تب بیماری می‌سوزد که از دل بزرگ‌ترین اقتصاد جهان سربرآورده و مانند یک سونامی قدرتمند جهان را دربر گرفته است. شرایط عدم اطمینان از وضعیت اقتصادی آمریکا، هراس از باتلاق رکود اقتصادی، افزایش قیمت نفت، مواد غذایی، طلا و سایر کالاها، همه و همه ضمن برهم ریختن نظام مالی و اقتصادی جهان به شدت به سقوط دلار آمریکا کمک کرده است. (econews.ir)

کاهش و افول محبوبیت جمهوری خواهان

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۰ بهار نومحافظه‌کاران بود؛ اما اکنون در خزانی به سر می‌برند که از شکست در انتخابات کنگره آغاز شد. آنان روز به روز از قطار دولت پیاده می‌شوند، به گونه‌ای اکنون در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، این قطار با واگن‌های خالی، تنها با راننده و کمک راننده به ایستگاه پایانی نزدیک می‌شود. براساس نظرسنجی، میزان محبوبیت بوش ۵۳ درصد در ژانویه ۲۰۰۴، ۳۶ درصد در ژانویه ۲۰۰۷ و در آخرین نظرسنجی ۳۴ درصد بوده است. همچنین در نظرسنجی دیگری نامزد جمهوری خواه تنها ۳۱ درصد احتمال پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۲۰۰۸ را دارد، در حالی که رقیب دموکرات وی، با ۴۸ درصد بیشترین بخت پیروزی را دارد. (CBSnews, 2007) کاهش میزان محبوب جرج بوش (کم‌ترین میزان در میان ۴۲ ریاست جمهور) حتی سبب شده که نامزدان ریاست جمهور برای کسب آراء از وی دوری کنند.

چالش‌های عملی در گستره بین‌المللی

ناتوانی در مهار و نابودی شبکه جهانی القاعده

تا پیش از رویداد ۱۱ سپتامبر، القاعده با وجود برخی حملات تروریستی، چندان مورد توجه ایالات متحده نبود. ولی پس از آن به عنوان تهدید نخستین

امنیت ملی شناخته شد و در استراتژی جهانی مبارزه با تروریسم ۲۰۰۳ بر عزم خود در گستره بین‌الملل، چه به صورت نظامی و چه غیرنظامی، در دو سطح حوزه فعالیت و توانمندی، سازمان‌های تروریستی را تحت فشار قرار داده تا آن‌ها را به سطح جرم جنایی در درون مرزها بکشاند. اما نه تنها نتوانسته چنین کند که خود نیز به گستردگی و ژرفای هرچه بیشتر سازمان تروریستی القاعده، در سراسر جهان کمک کرده است. ایالات متحده پس از پیاده‌سازی نیروهای خود در افغانستان و عراق و برچیدن حکومت‌های دیکتاتور طالبان و صدام و روی کارآوردن حکومتی مطلوب، توانست پیروزی بزرگی را نصیب خود کند، و با همکاری متحدان خود، تروریست‌های القاعده و افراطیون مسلمان را در سراسر جهان تحت تعقیب و پیگرد قرار داد. بنابر آمار الگوهای جهانی تروریسم ۲۰۰۳، تقریباً ۳۰۰۰ تروریست و پشتیبانان آن‌ها در بیش از ۱۰۰ کشور جهان مورد مجازات و ۱۲۴ میلیون دلار دارایی آنان در حدود ۶۰۰ بانک جهانی مسدود شد که ۳۶ میلیون دلار تنها در ایالات متحده بود. در ۲ ژوئن ۲۰۰۳ نیز رهبران «G8» طرحی برای تشکیل گروه اقدام ضدتروریستی برای کمک به ملت‌ها در تقویت توانمندی ضد تروریست منتشر کرد. (Perl, 2004)

در همین راستا هراس از دستیابی القاعده به فناوری تسلیحات کشتارجمعی مسأله امنیتی دیگری می‌باشد، که غرب و آمریکا را درگیر ساخته است. بن لادن بارها در پیام‌های خود آن را وظیفه دینی و الهی خود و چشم‌پوشی از آن را گناهی بزرگ می‌داند. وی به اشکال مختلف اقدام به تقویت و تجهیز خود به چنین تسلیحاتی نموده است. و اطلاعات معتبر حکایت از تلاش القاعده در خرید تسلیحات اتمی و یا «بمب‌های چمدانی» در چین و قزاقستان دارد. همچنین منابع دولتی ایالات متحده از کشف آزمایشگاه‌های نسبتاً ساخته شده در افغانستان در مارس ۲۰۰۲ خبر دادند که القاعده احتمالاً در آن‌ها برنامه‌ی توسعه‌ی مواد زیست محیطی مانند سیاه زخم را دنبال می‌کرده است. در آوریل ۲۰۰۲ یکی از رهبران

دستگیر شده القاعده (ابوزبیده)، به نیروهای آمریکایی گفت که این سازمان به شدت در پی ساخت بمب‌های کثیف است. «BBC» نیز در مارس ۲۰۰۳ در گزارشی خبر از محل ساخت بمب کثیف نزدیک هرات افغانستان داد که توسط مقامات اطلاعاتی کشف شد.

اما ایالات متحده با تمام تلاشی که در مهار و نابودی القاعده داشته، آیا توانسته در این راه به موفقیتی دست یابد؟ به نظر نگارنده خیر! خیزش اسلام‌گرایی در سطوح مختلف فعالیت افراطی، میانه‌رو و مدرن از مدت‌ها پیش شروع شده و در لایه‌های مختلف جامعه مسلمان ریشه دوانده و در پی احیای هویت اسلامی، دفاع از ارزش‌ها و اصالت‌های فرهنگی در برابر هجوم و شیپخون تمدن غرب و بازپس‌گیری آنچه که از دست داده و مقابله با تهدیدات فزاینده‌ای می‌باشد که هر روز بویژه به صورت حضور نظامی، سرزمین‌های اسلامی را در معرض خطر قرار داده است. از این‌رو در جمعیتی بالغ بر ۶ میلیارد نفر، مبارزه با اندک گروهی افراطی و تروریست، کاری بس دشوار است. چراکه هرچند بتوان کشوری را اشغال، چند نفری را بازداشت و یا به قتل رساند، اما نمی‌توان در مقابل جنبش عمیق و دامنه‌دار خیزش ایستادگی کرد.

افزون بر این، سازمان القاعده به لحاظ نداشتن وجود عینی و نوپیدایی، آموزش بالا، پیچیدگی سازمانی، استقلال نسبی شاخه‌ها، استفاده از وسایل ساده ارتباطی، روحیه شهادت‌طلبی بالای اعضا و منابع مالی مستقل و...، از انعطاف‌پذیری بالا و آسیب‌پذیری پایینی برخوردار بوده، به گونه‌ای که کم‌تر قابل پیگیری و تعقیب است. بنابراین علی‌رغم سرنگونی و بازداشت و یا قتل برخی اعضا در افغانستان، القاعده در مارس ۲۰۰۲ سریعاً تبلیغات گسترده‌ای را از طرق مختلف پیام‌های تلویزیونی و راه‌اندازی سایت‌های اینترنتی برای جذب اعضای جدید و تقویت روحیه شهادت‌طلبی میان آن‌ها انجام داد. طبیعتاً اشغال عراق و افغانستان ضمن افزایش روحیه ضدآمریکایی (مقایسه بوش و ارتش آمریکا با

هلاکوخان و لشگر مغول) در میان مسلمانان، گرایش روزافزون به سازمان‌تروریستی مانند القاعده را شدت بخشیده است.

القاعده توانسته با نفوذ در لایه‌های اجتماعی و فرهنگی جوامع مسلمان، پایگاه‌های آموزشی و عملی گسترده‌ای برپا کند و به جذب نیرو پردازد. از این‌رو بر محبوبیت روزافزون بن لادن در میان مسلمانان عرب افزوده شده است، به‌طوری که بسیاری تمایل دارند نام پسران خود را «اسامه» نامیده و او را قهرمان و نماد پیروزی اسلام بر غرب بدانند. این مسأله هشدار می‌دهد که حسنی مبارک پیش از اشغال عراق به آمریکایی داده بود که با کشته شدن بن لادن، صدها بن لادن زاده خواهد شد. (Kurth cornin, 2003)

بن لادن و القاعده از آمدن آمریکا به سرزمین‌های اسلامی استقبال کرده و آن را «ببر کاغذی» خوانده که همچون شوروی سابق در حال افول مالی و فروپاشی نهایی است و با اعلام جنگ صلیبی به غرب در ۱۱ فوریه ۲۰۰۳ از عراقی‌ها خواست تا با شروع جنگ خیابانی، همان بلایی را بر سر امپریالیسم آمریکا بیاورند که بر سر شوروی آوردند. (9: unclassified Portions of central Intelligence, 2009) همچنین القاعده از اقدام نظامی آمریکا علیه ایران نیز پشتیبانی می‌کند تا علاوه بر سرنگونی حکومت «شیعی» ایران، گستره مبارزاتی خود را از شرق آسیا تا غرب آفریقا گسترش دهد. (Riedel, Ibid)

علاوه بر سرزمین‌های اسلامی، القاعده توانسته با سازماندهی مدیریت شده‌ای، ریشه‌های خود را به اروپا و آمریکا بدواند. این ریشه‌ها به صورت کانون‌های مستقل و هوشمند، فعالیت خود را ادامه می‌دهند و با استفاده بهینه از فرصت‌ها به این کشورها نفوذ کنند. به طور مثال به دلیل آسانی رفت‌وآمد میان انگلستان و پاکستان، اعضا القاعده به این کشور رخنه کرده و در آگوست ۲۰۰۶ توانستند عملیات تروریستی‌ای علیه ۱۰ هواپیمای تجاری از بریتانیا به ایالات متحده را در ششمین سالگرد ۱۱ سپتامبر سازماندهی کنند. این عملیات هرچند ناکام ماند، اما به گفته

نگروپونته رئیس پیشین سیا، جاه طلبانه‌ترین تلاش در هدف قرار دادن بی‌گناهان از سپتامبر ۲۰۰۱ بوده است. (Riedel, Ibid) در مورد دیگری، آدم یحیی گارن ۲۹ ساله از اعضا القاعده در ایالات متحده، کاخ سفید را تهدید کرده که اگر نیروهای خود را از سرزمین‌های اسلامی خارج نکند، با حملاتی به مراتب شدیدتر از ۱۱ سپتامبر روبرو خواهد شد. (اعتماد ملی، ۱۰/۳/۸۶: ۴)

ناتوانی در برقراری ثبات در افغانستان و عراق

ایالات متحده امیدوار بود بتواند پس از سرنگونی طالبان و صدام با برقراری ثبات و «ملت‌سازی» در این کشورها، ریشه‌های تروریسم را در منطقه بخشکاند. غافل از آن که گرفتار باتلاقی شد که نه راه پس دارد و نه پیش! ایالات متحده به تصور خود اوضاع کنونی بین‌المللی و شرایط افغانستان و عراق، همچون اوضاع پس از جنگ جهانی دوم و شرایط آلمان و ژاپن است و می‌تواند سیاست‌های خود را در عراق و ژاپن پیاده سازد، بدون توجه به اینکه هم اوضاع بین‌المللی و هم اوضاع داخلی این دو کشور کاملاً با هم متفاوت است. این دو کشور جامعه‌ای کاملاً عشیره‌ای و قبیله‌ای دارند که با سابقه تاریخی استبداد، هرگز نمی‌توانند در ظرف مدت کوتاهی پا به دموکراسی بگذارند و سرنگونی حکومت، تنها آتش درگیری را میان مدعیان قبیله‌ای شعله‌ور می‌کند. (برگر، ۱۳۸۶: ۲۳-۲۲)

آمریکا حال که ناتوان از برچیدن پایگاه‌های طالبان و القاعده در افغانستان گردیده حاضر شده تا با طالبان وارد گفتگو شود تا بتواند با ایجاد شکاف میان تندروها و میانه‌روها، آن‌ها را از حمایت القاعده بازداشته و امنیت را به افغانستان برگرداند. اما غافل از اینکه حضور نظامی آمریکا در افغانستان، خود سببی در افزایش طرفداران و اعضای طالبان شده که با توسل به روش‌هایی مانند بمب‌گذاری و گروگان‌گیری، آمریکا و متحدینش را به چالش کشانده‌اند. این در حالی است که ناتوانی در تفکیک میان این گروه‌ها و افراد غیرعادی نیز کار

نیروهای بیگانه را دشوارتر کرده است.

یکی از راه‌های مبارزه ایالات متحده با گروه‌های تروریستی محروم کردن آنان از منابع مالی می‌باشد. افغانستان با تولید ۹۲ درصد تریاک جهان، بزرگ‌ترین تولید کننده مواد مخدر و تجارت آن یکی از منابع عمده درآمد افغان‌ها و طالبان است. از این‌رو، واشنگتن به همراه جامعه بین‌الملل کوشیده است تا با ترغیب و تشویق کشاورزان به کشت محصولات جایگزین، تولید خشخاش را کاهش دهد؛ اما واقعیت چیز دیگری است. تولید خشخاش از هزار تن در ۱۹۷۰ به حدود ۶ هزار تن در سال ۲۰۰۶ افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۵ آمریکا ۱۵۰ میلیون دلار برای نابودسازی در دوره ۳ ساله تخصیص داده اما نیروی مرکزی نابودسازی مواد مخدر آمریکا (CPEF) تنها توانستند میزان محدودی از زمین‌های زیرکشت خشخاش را نابود کنند. به‌رغم نابودسازی ۱۵۳۰۰ هکتار در سال ۲۰۰۶، کشت خشخاش ۵۹ درصد افزایش یافت و به رقم ۱۶۵ هزار هکتار رسید. (هم و همکاران، ۱۳۸۶: ۳۷-۳۵)

آمریکا با وجود مخالفت بین‌الملل بویژه شورای امنیت، عراق را با گردآوری «ائتلاف مبتنی اراده»^۱ ظرف مدت کوتاهی به اشغال خود درآورد و با خوش خیالی پایان جنگ را اعلام کرد. غافل از آنکه وارد مهلکه‌ای گشته است که همواره بر میزان تلفات و هزینه‌های سرسام آور آن افزوده می‌شود. در جنگ ۹۱-۱۹۹۰ از ۶۱/۱ میلیارد دلار هزینه جنگی ۵۳/۶ میلیارد دلار توسط کشورهای عربی تأمین شد، ولی در مارس ۲۰۰۳ بوش درخواست بودجه کمکی ۷۴/۷ میلیارد دلار در سال مالی ۲۰۰۳ کرد. ولی به دلیل وحشت از گرفتار شدن در «باتلاق» عراق، کشورهای ائتلاف به دلیل فشارهای داخلی و... یکی پس از دیگری مجبور به ترک نیروهای خود از عراق شده و ایالات متحده ناچار به پذیرش و تحمل هزینه‌های جنگ و برقراری

1 - Coalition of the Willing

امنیت و مهار جنبش‌های مردمی و گروه‌های تروریستی پراکنده است. از این‌رو بوش به منظور پر کردن جای نیروهای خارجی، اقدام به اعزام نیروهای بیشتر به سطح ۱۴۰ هزار نفر و هزینه‌ای بالغ بر ۴ میلیارد دلار در ماه به عراق نمود که این خود نیز نه تنها به افزایش و گسترش موج اعتراضات و اقدامات تروریستی، بلکه به افزایش تلفات نیروهای آمریکایی در فوریه ۲۰۰۸ به ۳۹۶۷ نفر منجر شد. بدنبال افزایش هزینه‌های نظامی و اقتصادی به دولت بوش و همچنین رسوایی‌هایی مانند زندان ابوغریب و... فشارها بر دولت بوش بیشتر و بیشتر گشت. براساس نظرسنجی‌ها در ژانویه ۲۰۰۴، ۵۶ درصد از جنگ عراق طرفداری کردند، در ژانویه ۲۰۰۷ به ۴۰ درصد و در آخرین نظرسنجی به ۳۵ درصد کاهش یافت. براساس نظرسنجی «Military Times» ۴۲ درصد از نیروهای آمریکایی از مدیریت بوش در جنگ عراق ناراضی بودند و در پاییز ۲۰۰۶ فرماندهان ارشد آمریکایی در عراق معتقد بودند که نیروهای آمریکایی در عراق به جای راه حل، جزیی از مشکل هستند. بنابراین خواستار کاهش نیروها به جای افزودن نیروها بودند. (Desch, 2007)

لذا آمریکا به دنبال افزایش هزینه‌های اشغالگری، ناتوانی در برقراری امنیت، ناتوانی در مبارزه و مهار جنبش‌های خشونت‌طلب و تروریست، به منظور رهایی از «باتلاق» جان‌فرسای عراق، از یکجانبه‌گرایی نخستین خود برگشته و رو به سیاستی چندجانبه‌گرا آورده است. آمریکا برای حل بحران عراق، به کشورهای (ایران و سوریه) متوسل شد که تا پیش از این در پی مقابله‌جویی با آن‌ها برآمده بود. در سایه چنین رویکردی برای برون‌رفت از بحران عراق، طرح‌های مختلفی از جمله «بیکر - همیلتون» توسط سناتورهای دموکرات و جمهوری‌خواه ارائه شد.

ناتوانی در گسترش دموکراسی در منطقه

«دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند» یادگاری از امانوئل کانت بوده، که از دیرباز از جمله اولویت‌های سیاست خارجی و راهبرد امنیت ملی آمریکا قرار گرفته

است. از این‌رو، پس از وقوع ۱۱ سپتامبر، آمریکا نبود آزادی و دموکراسی و استبداد در خاورمیانه را منشأ رشد و پرورش تروریسم خواند و بر آن شد تا از طریق اجرای طرح‌هایی چون «طرح ابتکار همکاری خاورمیانه» و «خاورمیانه بزرگ» کشورهای خاورمیانه را وادار به اجرای اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نماید. علاوه بر این طرح‌ها، آمریکا در سایه «ویلسون‌یسم در چکمه» افغانستان و عراق را اشغال نمود تا بتواند با اجرای الگوی «ملت‌سازی» آن‌ها را الگوی دموکراسی در منطقه نماید. جرج بوش در سخنرانی ۲۶ فوریه ۲۰۰۳ و در آستانه اشغال عراق گفت: «رژیم جدید عراق نمونه عالی و الهام‌بخش آزادی به دیگر ملل منطقه خواهد بود و به مردم عراق وعده داد که روز آزادی شما نزدیک است.» همچنین وی در ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵ در نطق ریاست‌جمهوری خود گفت: «پیروزی در عراق برای اصلاح‌طلبان از دمشق گرفته تا تهران الهام‌بخش خواهد بود و امید به پیشرفت بیشتر در این منطقه بحران زده را به ارمغان می‌آورد».

آمریکا در پی آن بود تا با روی کار آوردن حکومتی سکولار به مدل غربی، روند اصلاحات در عراق و سپس منطقه را شروع کند. غافل از اینکه نفوذ و پایگاه مرجعیت شیعه در عراق به حدی است که تنها حکومتی مذهبی فرصت نمایش قدرت را دارد. طبیعتاً قدرت یافتن شیعیان در عراق، عواقب و پیامدهای خود را به بار می‌آورد که از جمله می‌توان از افزایش مخالفت اقلیت سنی که خواستار بازپس‌گیری قدرت هستند - و یا دیگر گروه‌های سیاسی مانند سکولارها - را یاد کرد. پیامد مهم منطقه‌ای آن نیز، گسترش نفوذ ایران در عراق و نقش فزاینده آن در تأمین و برقراری امنیت عراق است که طبیعتاً به مذاق آمریکایی‌ها خوش نیامد.

افزون بر این، به دلیل پیوند تنگاتنگ ایالات متحده با حکومت‌های عرب منطقه، از یک‌سو راه حل مهار تروریسم را اجرای اصلاحات می‌داند و از سوی

دیگر هراسان است که این حکومت‌ها به دلیل بی‌ثباتی و عدم مشروعیت، دچار چالش جدی و اساسی شوند و نظام‌ها و جنبش‌های اجتماعی‌ای روی کار بیایند که با منافع امنیتی، اقتصادی و استراتژیکی ایالات متحده مخالف هستند؛ یعنی همان بلایی که در بهمن ۱۳۵۷ بر سر رژیم پهلوی آمد. (Prados, 2008) بر این اساس ایالات متحده با تضادی روبروست که تنها بر گرفتاری بیشتر آمریکا در منطقه می‌افزاید. دکتر نحله در این باره می‌گوید: در سراسر جهان اسلام، اعتبارمان را در زمینه دموکراسی‌سازی و عدالت از دست داده‌ایم این اتفاق بسیار جدی است و فکر می‌کنم در سال‌های آینده از این ناحیه خطرات جدی متوجه ما خواهد شد».

از این‌رو، هرچند آمریکا می‌خواهد با جایگزینی دموکراسی با دیکتاتوری، ریشه‌های تروریسم در منطقه را بخشکاند، اما چنین اقدامی یقیناً بی‌ثباتی در کشورهای هم‌پیمان آمریکا مانند عربستان سعودی و مصر و پاکستان را به دنبال دارد. لذا همان سیاست دیرین که نشان‌دهنده سیاست اعلانی و نه اعمالی ایالات متحده است را پیگیری می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد اصل تعیین‌کننده برای حکومت جنگ‌طلب آمریکا «دموکراتیک بودن» حکومت‌ها نیست، بلکه میزان تبعیت از آمریکا است. ریچارد پل و دیوید فروم معتقدند: «همیشه در حوزه قدرت ما نیست که [درباره دولت‌های غیردموکرات] کاری بکنیم؛ این کار همیشه به نفع ما نیست، اما وقتی در حوزه قدرت و منافع ما باشد، دیکتاتوری‌ها را کنار می‌زنیم».

ناکامی در توسل به جنگ پیش‌دستانه و تغییر رژیم در ایران و کره شمالی

دشمنی و مخالفت ایالات متحده با ایران و کره شمالی به پیش از ۱۱ سپتامبر برمی‌گردد. اما جرج بوش پس از ۱۱ سپتامبر انگشت اتهام به سمت چند کشور گرفت و مدعی شد که از تروریست‌ها پشتیبانی می‌کنند. سپس در سخنرانی خود در ۲۰۰۲ سه کشور ایران، کره شمالی و عراق را در محور شرارت قرار داده و

اعلام کرد که می‌بایست با آن‌ها به جدیت برخورد کرد. در سایه چنین رویکردی، بوش در صدد بود تا پس از عراق علیه ایران و کره شمالی نیز چنان کند. هرچند برخی بر این گمان بودند که تهدیدات ایران (حمایت از حزب‌الله و تلاش در دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی) و کره شمالی (تسحیلات کشتار جمعی) علیه آمریکا بسیار بیشتر از صدام و عراق بوده و بر اولویت مبارزه با این دو کشور اصرار می‌ورزید. (Clark, 2003: 207)

اما به دلیل گرفتار شدن در باتلاق عراق و افزایش هزینه‌ها و ناتوانی در کسب موافقت بین‌المللی در برخورد نظامی با ایران و کره شمالی، بوش ناچار شد تا با روش‌های غیرنظامی به مهار این دو کشور بپردازد. هرچند مدعی بود که گزینه نظامی را از روی میز بر نمی‌دارد. آمریکا با ابراز نگرانی از فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، آن را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد کرد و توانست با ارجاع به شورای امنیت، قطعنامه‌های متعدد را در تحریم‌های گسترده علیه ایران تصویب کند. همچنین در تلاش بود تا علاوه بر سطح بین‌المللی، کشورهای منطقه را علیه ایران بسیج کند. بوش در دیدارهای خاورمیانه‌ای خود بیان داشت: «اقدامات ایران، امنیت ملت‌ها را در هر کجا تهدید می‌کند. بنابراین ایالات متحده در حال تقویت تعهدات امنیتی با دوستان در خلیج [فارس] و سراسر جهان برای مقابله با این خطر قبل از دیر شدن است».

اما آیا سیاست‌های آمریکا در قبال مهار ایران به کامیابی رسیده است؟ به این سؤال از جوانب مختلف می‌توان پاسخ داد. نخست، ایران کشور قدرتمندی در منطقه است و نمی‌توان نقش و نفوذ آن را در منطقه انکار کرد. این مهم به روشنی در عراق و لبنان و... قابل لمس است. هرچند آمریکا در ابتدا کوشید تا این نقش و نفوذ را انکار کند و بدون نقش‌آفرینی ایران، نظم و امنیت را به عراق بازگرداند، اما در نهایت در سایه طرح «بیکر - همیلتون» به ناچار با ایران بر سر عراق وارد گفتگو شد. همچنین همزمان با سومین دور اعمال تحریم‌های

بین‌المللی علیه ایران، احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور ایران، به صورت کاملاً رسمی برای نخستین بار پس از انقلاب اسلامی، به عراق رفت که نشان از میزان بالای نفوذ و نقش ایران در این کشور است. این میزان اهمیت، در حل مشکلات عراق به حدی است که اوباما از گفتگوی مستقیم با ایران دم زده است.

افزون بر این، آمریکا کوشیده است تا با گسترش همکاری‌ها و تقویت اعراب میانه‌رو، ایران را منزوی و مهار کند، حال آنکه پیگیری چنین سیاستی به معنای گسترش افراطی‌گری سلفی بوده که در حقیقت تیشه به ریشه خود می‌زند. (Nasr, etal, 2008)

سیاست‌های ایالات متحده در ترغیب و بسیج کشورهای عرب منطقه علیه ایران نیز ناکام مانده است. هرچند ممکن است این کشورها از قدرت‌یابی فزاینده ایران در منطقه نگران باشند، اما این به معنای بسیج شدن علیه ایران نیست. سعود الفیصل وزیر خارجه عربستان با ذکر اهمیت جایگاه ایران در منطقه می‌گوید: «ما روابط خوبی با همسایگان داریم. ایران همسایه ما در خلیج [فارس] است و ما اگر احساس خطر کنیم بدون درنگ با آن‌ها در میان می‌گذاریم...» کشورهای منطقه خواهان گسترش روابط با ایران هستند که شواهد فراوانی را می‌توان برای آن آورد، از جمله حضور رئیس‌جمهور، احمدی‌نژاد برای نخستین بار در اجلاس شورای همکاری خلیج فارس، دعوت احمدی‌نژاد برای شرکت در مراسم حج به دعوت پادشاه عربستان، پیشنهاد مصر به از سرگیری روابط با ایران، سفر هاشمی رفسنجانی به عنوان عالی‌رتبه‌ترین مقام خارجی در اجلاس تقریب مذاهب به عربستان سعودی و دیدار او با پادشاه عربستان و... اشاره داشت که نشانگر شکست استراتژی منطقه‌ای ایالات متحده در بسیج متحدینش علیه ایران است. (cfr.org)

افزون بر این، جرج بوش همواره کوشیده است تا فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌الملل قلمداد کند، اما جالب

اینکه گزارش دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا گواهی بر تهدیدآمیز نبودن فعالیت‌های ایران است. شورای اطلاعات ملی آمریکا گزارشی با عنوان «ایران؛ نیات هسته‌ای و توانمندی‌ها» در نوامبر ۲۰۰۷ منتشر کرد که در آن اذعان داشت که ایران از پاییز ۲۰۰۳ فعالیت‌های سلاح هسته‌ای را متوقف کرده و تاکنون نیز از سر نگرفته است. انتشار این گزارش و موضع‌گیری‌های دیگر گروه‌ها و مجامع داخلی آمریکا، به همراه ناکامی در پیشبرد سیاست‌ها در سطح بین‌المللی، بیش از هر چیز نشانگر ناتوانی در تهدیدآمیز جلوه دادن فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز ایران است.

افزون بر پرونده هسته‌ای ایران، ایالات متحده در دستیابی به هدف خود یعنی مهار و توقف فعالیت‌های هسته‌ای کره شمالی نیز نتوانسته است به کامیابی برسد. بوش در سال ۲۰۰۲ کره شمالی را متهم کرد که توافقنامه دوجانبه چارچوب هسته‌ای ۱۹۹۴ را نقض کرده و به برنامه غنی‌سازی مخفیانه اورانیوم ادامه داده و به گروه‌ها و کشورهای حامی تروریسم کمک‌های تسلیحاتی نموده است. از این‌رو با قطع کمک‌های اقتصادی (توقف انتقال ۵۰۰ هزار تن نفت سیاه و همکاری در ساخت یک یا دو نیروگاه آب سبک)، آن را محور شرارت قرار داد و کره شمالی را تهدید به حمله هسته‌ای نمود. پس از آن، کره شمالی با اعلام خروج از N.P.T. در ژانویه ۲۰۰۳ تولید پلوتونیوم را از سر گرفته و کارشناسان و بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را از کشور اخراج کرد. (Bong Jung, 2005)

آمریکا کوشیده است تا با تهدیدآمیز خواندن فعالیت هسته‌ای کره شمالی، با اعمال فشارهای بین‌المللی این کشور را از ادامه تلاش‌های خود بازدارد. از این‌رو در چارچوب توافقات شش‌جانبه (چین، کره شمالی، کره جنوبی، روسیه، ژاپن، ایالات متحده) درصدد برآمد با دیپلماسی «هویج و چماق»، الگوی لیبی را پیاده ساخته و تأسیسات و فناوری هسته‌ای آن را برجیند. لذا کره شمالی را از فهرست کشورهای حامی تروریسم خارج کرده و توقیف دارایی‌های آن را رفع

نمود و حاضر به از سرگیری همکاری اقتصادی با کره شمالی شد. اما کره شمالی با نگرانی از اقدام نظامی مشابه عراق، با پیش‌دستی نسبت به ایالات متحده، شتابان در جهت دستیابی به بمب هسته‌ای و بازدارندگی در برابر آمریکا حرکت کرد، و در اکتبر ۲۰۰۶ آزمایش هسته‌ای خود را انجام داد. (Niksich, 2003)

بنابراین کره شمالی توانست از فرصت فراهم شده ناشی از بزرگنمایی فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران توسط آمریکا، با آسودگی به بمب هسته‌ای دست یافته و برنامه‌ای آمریکا را نقش بر آب کند. دستیابی کره شمالی به بمب هسته‌ای بیش از هر چیز سردرگمی و رسوایی مقامات آمریکایی در تشخیص تهدیدات امنیتی را نشان می‌دهد. اینان با اتهام تکثیر جنگ‌افزارهای کشتار جمعی، عراق را به اشغال درآوردند، ولی نتوانستند اثری از این فعالیت‌ها را بیابند. در مورد ایران نیز، شواهد گوناگونی از جمله گزارش‌های دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکایی و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و اظهارنظرهای فراوان مقامات ایرانی، مانند فتوای رهبر معظم انقلاب، صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران را ثابت می‌کند، اما مقامات کاخ سفید همچنان چیزی جز این را مدعی هستند. حال باید دید تا زمان قبول واقعیات توسط آن‌ها، چند کشور دیگر از فرصت بهره برده و به بمب هسته‌ای دست می‌یابند.

ناتوانی در حل بحران فلسطین - اسرائیل

از زمان تشکیل اسرائیل در ۱۹۴۸ تاکنون، همواره پشتیبانی از آن از جوانب مختلف امنیتی، ایدئولوژیکی، استراتژیکی و... در زمره اولویت‌های منطقه‌ای ایالات متحده به شمار رفته است. (Zunes, 2002) از این رو دولت بوش همچون گذشته کوشیده تا از جوانب مختلف موضع رژیم صهیونیستی را تقویت کند. لذا حماس و دیگر گروه‌های فلسطینی آزادی‌خواه را به عنوان گروه‌های تروریستی، و پشتیبانی از رژیم اشغالگر قدس در جنگ با آن‌ها را به عنوان جبهه مهمی در

مبارزه با تروریسم به شمار آورد. بنابراین حتی پس از روی کار آمدن دموکراتیک حماس در انتخابات ۲۰۰۶، همراه با اروپا اقدام به تحریم اقتصادی آن نموده و همچنان چشم خود را بر روی جنایات روزافزون رژیم صهیونیستی در نوار غزه و محاصره طولانی مدت آن بسته است. اما در عین حال دولت بوش کوشیده تا مرکز سیاست‌های خاورمیانه را از فلسطین به خلیج فارس چرخانده و با پررنگ‌تر کردن تهدیدات امنیتی ایران، عراق و تروریسم افراطی، بر لزوم برخورد جدی با آن‌ها اهتمام ورزیده و در سایه آن روند صلح خاورمیانه را به پیش برد.

نومحافظه‌کاران آمریکایی بر این اعتقاد بودند که برون‌رفت از بن‌بست مذاکرات صلح در خارج مرزهای فلسطین می‌باشد و لذا ضرورت دارد تا نخست مخالفان جریان صلح را از سر راه بردارند. اینان سخت اعتقاد داشتند «نقشه راه» از دروازه‌های بغداد می‌گذرد و با سرنگونی صدام، گروه‌های فلسطینی و ادار به پذیرش صلح می‌شوند. علاوه بر این، با تهدیدآمیز خواندن فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، توجه اعراب را از مسأله فلسطین دور کرده و آن را مسأله کوچکی نشان دهند، حال آنکه اوضاع به گونه‌ای دیگر رقم خورد.

اشغال عراق و حضور نظامی آمریکا در منطقه هر چند سرنگونی صدام، یکی از رهبران مخالف جریان صلح را در پی داشت، ولی به معنای تسهیل روند صلح نبود، چراکه خود اشغال و حضور نظامی آمریکا در منطقه، موجب تشدید اوضاع و افزایش نفرت و انزجار و گرایش‌های ضدآمریکایی در منطقه شد. جان اسپوزیتو در مقاله «چشم اسفندیار سیاست خارجی آمریکا» در پاسخ به پرسش «چرا آن‌ها (گروه‌های اسلامی) از آمریکا متنفرند» به حمایت‌های بی‌پایان از رژیم صهیونیستی، سرکوب شهروندان و مداخله در امور داخلی کشورهای خاورمیانه و به‌کارگیری استانداردهای دوگانه در برخورد با موضوعات یکسان اشاره می‌کند.

ایالات متحده به دنبال گرفتار شدن در «تسونامی» عراق و ناتوانی در رهایی از آن و همچنین ناکامی در پرونده هسته‌ای ایران، دستاوردهای سیاست خارجی خود را

برای رقابت‌های انتخاباتی ریاست جمهوری ناچیز دیده، بر آن شده تا به درمان «زخم کهنه و چرکین» اعراب و اسرائیل پردازد. بنابراین بر آن شد تا با برگزاری اجلاس‌ها و کنفرانس‌هایی، طرفین اختلاف را تحت فشار قرار داده تا روند صلح سرعت یابد. از جمله این کنفرانس‌ها، برگزاری صلح آناپولیس در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۷ بود که رهبران آمریکا اصرار زیادی داشتند که کشورهای عرب منطقه و اسرائیل را گردهم آورد تا از این طریق بتواند روحی تازه به طرح‌های در حال احتضار روند صلح از جمله «نقشه راه» بدمد. جرج بوش هدف از این کنفرانس را چنین برشمرد: «تشکیل کشور دموکراتیک فلسطین در کنار اسرائیل، تلاش در دستیابی به موافقت‌نامه صلح تا قبل از پایان سال ۲۰۰۸، تداوم برنامه‌ها در راستای «نقشه راه» و تعهد به اجرای الزامات جاری آن تا زمان دستیابی به صلح».

اما روند حوادث در این میان به‌گونه‌ای بوده که نه تنها طرفین به تعهدات خود پایبند نبودند که امیدی به تحقق اهداف کنفرانس نمی‌رود. از یک سو اسرائیل حاضر به پایان دادن اشغال سرزمین‌های ۱۹۶۷، پذیرش کشور مستقل فلسطینی، پاکسازی پایگاه‌های غیرقانونی و گسترش شهرک‌های مهاجرنشین نبوده و افزون بر آن اقدام به مانور نظامی در شمال فلسطین اشغالی، دور تازه حملات نظامی و تشدید محاصره غزه و... نموده است. عمر موسی با انتقاد از بی‌تفاوتی اسرائیل به روند صلح، کنفرانس صلح آناپولیس را شکست خورده دانست. همچنین جیمی کارتر رئیس جمهور پیشین آمریکا که با امید احیای دوباره روند صلح و زنده کردن خاطره صلح کمپ دیوید ۱۹۸۰ در اردیبهشت ۱۳۸۷ به خاورمیانه سفر کرده بود، از عملکرد اسرائیل انتقاد کرده و گفت: «اسرائیل پس از کنفرانس صلح آناپولیس، تلاش خود در شهرک‌سازی را به حالت تعلیق درنیاورده و به هیچ یک از تعهدات خود در این کنفرانس عمل نکرده است.» (جام‌جم، اردیبهشت ۱۳۸۷)

از سوی دیگر اختلاف درونی گسترده در دو طرف درگیری‌ها یعنی میان

حماس و فتح و وضعیت متزلزل ایهود اولمرت در سرزمین‌های اشغالی بویژه پس از شکست در جنگ ۳۳ روزه، به حدی است که طرفین توان چندانی در پیشبرد روند صلح ندارند. لذا امیدی به تحقق اهداف کنفرانس آنابولیس نمی‌رود. نکته پایانی اینکه آمریکا تنها زمانی می‌تواند به صلح در خاورمیانه امیدوار باشد که اسرائیل مورد پذیرش منطقه‌ای واقع شود. طبیعتاً با اوضاع و شرایط حاکم بر منطقه بویژه خیزش جنبش‌های مردمی و مقاومت، و فعالیت‌های تروریستی سازمان‌هایی چون القاعده که همگی بر مقابله با اشغال سرزمین‌های اسلامی اصرار دارند، این مهم دست نیافتنی است و مواضع اسرائیل همچنان به عنوان چالشی برای آمریکا در منطقه خواهد ماند.

نتیجه‌گیری

راهبرد «جنگ پیش‌دستانه» بیش از هر چیز محصول و مخلوق زمان بود و تداوم آن نیز تا زمانی است که زمان، زمان آن باشد. از این رو، به نظر می‌رسد که همچون آهن گداخته‌ای بود در کوره «زمان». اما هرچه زمان گذشت هم سوخت کوره ته کشید، هم آهن گداخته سردتر شد و هم آهن‌گران. بر این استدلال بود که هرچه به پایان دوره ریاست جمهوری بوش نزدیک‌تر می‌شد پایان «انقلاب بوش» تحقق بیشتری می‌یافت.

باید پذیرفت که رویداد ۱۱ سپتامبر و تبعات آن به‌گونه‌ای است که رؤسای جمهور از هر حزبی باشند، نمی‌توانند خود را فارغ از آن نمایند. اما این بدان معنا نیست که جنگ پیش‌دستانه (ویلسون‌یسم در چکمه) یگانه راه و کارآمدترین استراتژی در مبارزه با تهدیدات نوپیدای هزاره نوین باشد. چراکه طبیعتاً یگانه پیامدی که به دنبال خواهد داشت افزایش نفرت و انزجار از آمریکا، گسترش فضای وحشت و خشونت در گستره گیتی و نهایتاً انزوای آمریکا می‌باشد؛ مادالین آلبرایت وزیر خارجه پیشین آمریکا، در مقاله واشنگتن پست نوشت: «گرانیهاترین هدیه‌ای که

رئیس جمهور بعدی می‌تواند به آمریکا بدهد، پایان بخشیدن به سیاست وحشت است...» (ایران، ۱۳۸۶: ۲۱) ژوزف نای و ریچارد آرمیتاژ نیز با انتقاد از سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر گفتند: «ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر، درحالی‌که وحشت‌زده بود چهره خشنی از خود به دنیا نشان داد که سنخیتی با ارزش‌های سنتی آمریکا ندارد... و باید استراتژی هوشمندانه‌تری را در پیش گیرد که ترکیبی از قدرت نرم و سخت باشد.» (آرمیتاژ و همکاران، ۱۳۸۶: ۶۹)

هرچند «ویلسون‌یسم واقع‌گرا» استراتژی‌ای به نظر می‌رسد که ایالات متحده می‌تواند در رسیدن به اهداف خود پیاده کند. این استراتژی در واقع افزایش هرچه بیشتر قدرت آمریکا را نه در نظامی‌گری، تغییر رژیم و حمله پیش‌دستانه، بلکه در غیرنظامی کردن سیاست خارجی، ترویج دموکراسی از طریق همکاری‌های اقتصادی و بین‌المللی، رشد پایدار و تأکید بر دیپلماسی عمومی می‌داند. ولی پیاده‌سازی چنین سیاستی بیش از هر چیز، نیازمند توجه به شرایط داخلی کشورها، کمک‌رسانی به دولت‌های ناکام و ضعیف و توجه فراوان به نهادها و رژیم بین‌المللی در مشروعیت‌بخشی به رفتارها می‌باشد. (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۴۸-۴۰)

از این‌رو ایالات متحده نخست باید دریابد که دوران اشغال‌گری و لشکرکشی گذشته و هرچند جهان از لحاظ نظامی تک‌قطبی می‌باشد، ولی از جنبه‌های دیگر جهانی چندقطبی است و طبیعتاً چنین فضایی به دلیل گسترش فناوری ارتباطات، جهانی شدن، پیچیدگی هرچه بیشتر امور جهانی، نیازمند همکاری همه‌جانبه همه کشورها و نهادهای بین‌المللی است و تنها در این صورت می‌تواند اهداف راهبردی قرن بیست‌ویکم خود را عملی سازد. در این راستا موارد ذیل مورد تأکید قرار می‌گیرد:

- خشونت، خشونت می‌آفریند؛ به گفته هری ترومن هیچ چیز احمقانه‌تر از این نیست که فکر کنیم با جنگ می‌توان جلو جنگ را گرفت. چون اساساً تنها صلح می‌تواند مانع از بروز جنگ شود؛ (Schlesinger, 2008)

- همکاری تمام کشورها به‌خصوص کشورهای مهم منطقه‌ای در ائتلاف «جهانی» مبارزه با تروریسم. مطرود کردن برخی کشورها نیز تنها به دشمن‌تراشی بیشتر و «سواری مجانی» منجر می‌شود؛
- عدم مداخله مستقیم نیروهای آمریکایی در سرکوب شورش‌های داخلی کشورها، و آموزش و تجهیز نیروهای داخلی و بومی؛
- تقویت زیرساخت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و... در جهت افزایش سطح تساهل و مدارای مردم کشورهای ناکام و عقب‌مانده تا مانع از گسترش افراطی‌گری و تروریسم شود؛
- رهایی از «انزوگرایی» و توسل به «مداخله‌گرایی» تنها در عرصه نظامی‌گری تحقق نمی‌یابد، بلکه می‌تواند در امور عام‌المنفعه جهانی مانند لایه ازن، گرم شدن زمین، مواد مخدر، ایدز و یا به عبارتی اعزام سربازان «سبز» به جای «سرخ» مشارکت کند؛
- خودباوری ایالات متحده در پایان یافتن همزمان خودکامگی داخلی «عاملی در گسترش تروریسم در کشورها» و امپراتوری و خودکامگی بین‌المللی «عاملی در گسترش تروریسم بین‌الملل»؛
- پذیرش واقع‌بینانه بازیگران مهم منطقه‌ای و بین‌المللی مانند ایران و استفاده از تجربه و توان بالای آن‌ها در حل و فصل مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی؛
- تفکیک قائل شدن میان سازمان تروریستی فرامرزی و فراملی القاعده با جنبش‌ها و گروه‌های مبارز مردمی مانند حماس و حزب‌الله؛
- پذیرش خیزش و بیداری جهانی بویژه در دنیای اسلام و عدم وفاداری به غرب؛
- پایان دادن به اشغالگری سرزمین‌های اسلامی که تداعی‌گر جنگ‌های صلیبی و افزایش افراطی‌گری و تروریسم می‌باشد؛

منابع

- ۱ - آمبروز، استفان (۱۳۶۳)، *روند سلطه‌گری تاریخ سیاست خارجی (۱۹۱۳-۱۹۳۸)*، مترجم احمد تابنده، تهران، آشنا.
- 2 - Walt, Stephan (winter 2001), "*beyond bin Laden reshaping U.S. Foreign policy*", International Security, vol.26, No3.
- 3 - New York times. April. 1. 2002.
- 4 - National Strategy for Combating Terrorism, Feb. 2003.
- 5 - Jervis, Robert (2005), "*why Bush's doctrine can not be sustained*", political science Quarterly, vol.120, Number 3.
- ۶ - فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۶)، *آمریکا بر سه تقاطع دموکراسی، قدرت، میراث جریان نو محافظه‌کاری در آمریکا*، ترجمه مجتبی امیری وحید، تهران، نی.
- 7 - Riedel, Bruce, "*Al Qaeda Strikes Back*", Foreign Affairs, May - June 2004, available at: <http://www.foreignaffairs.org/20040707faessay86307/BruceRiedel/Al-qaeda-strikes-back.html>.
- ۸ - دهشیار، حسین (۱۳۸۲)، *سیاست خارجی آمریکا در آسیا، تهران، ابرار معاصر.*
- 9 - Goodson, Larry (28 February 2005), "*The Persian Gulf after Operation Iraqi Freedom*", briefing slides, Carlisle Barracks, U.S. Army War College.
- 10-<http://www.gallup.com/poll/106831/US-Record-worry-about-maintaining-Standard-Living.aspx>.
- 11 - www.econews.ir/main1.asp?a-id=50553.
- 12 - CBSnews/ New York times/Dec 2007.
- 13 - Perl, Raphael (21 Dec 2004), "*terrorism and National security issue and Trends*", Congressional Research service(CRS).The Library of Congress, order code: IB 10119, update.

- 14 - See Congressional Research service(CRS) Report RS 21383 Ricin :Technical Background and Potential Role in Terrorist.
- 15 - Andrey Kurth cronin, *“Al Qaeda after the Iraq conflict,”* May 23, 2003 congressional Research service, the library of congress, order Rs 21529. For further information see CRS Report RL 31119, Terrorism: Near Eastern Groups and state Sponsors, 2002, Feb.13, 2002 ,by Keneth Katzman.
- 16 - unclassified Portions of central Intelligence ,Directorate of operations ,classified title, Aprill,3,2002.
- ۱۷ - روزنامه اعتماد ملی، ۸۶/۳/۱۰، ش ۳۷۷.
- ۱۸ - برگر، متین (شهریور ۱۳۸۶)، ناکارآمدی استراتژی ناتو و آمریکا در افغانستان تکرار تاریخ، زهرا خدایی، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۷.
- ۱۹ - هم، پیتر و کامینگا، جودیت (شهریور ۱۳۸۶)، شیوه‌های نادرست در مبارزه با مواد مخدر در افغانستان خشکاش برای صلح، سیدسعید علوی‌نائینی، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۷.
- 20 - desch, Michel, Bush and the Generals, foreign affairs, may/June 2007 available <http://www.Foreignaffairs.org/20070501faessay86309-p30/Michael-c-desch/bush-and-the-Generals.htm>.
- 21 - B.prados, Alfred, *“Iraq: Divergent views on Military Action”*, congressional Research Service (CRS). the Library of congress, order code: Rs 21325 Updated March, 31, 2008.
- 22 - Clark, Wesley, *“Winning Modern Wars, Iraq, terrorism and the American Empire”*, (New York: publish affairs 2003).
- 23 - Nasr, Vali & Takeyh, Rey, the cost of containing Iran; Washington’s Misguided new Middle East Policy, foreign Affairs, Jan./feb.2008.
- 24 - <http://www.Cfr.org/publication/15656/iran-just-wont-sisolated.html>, also charles Kupchan, Rey takeyh, Losangles Times. March. 4, 2008.
- 25 - Bong Jung, Yeon (18 March 2005), *“Strategy on Stilts: The US Response to the North Korea Nuclear Issue”*, US Army College, USAWC Strategy Research Project.
- 26 - Nicksch, Larry A., *“North Korea’s Nuclear Weapons program”*, updated August 27, 2003, Congressional Research Service (CRS), The Library of Congress, order code IB 91141.

27 - Zunes, Stephan (May 2002), *“why the U.S. Supports Israel”*, foreign Policy in focus.

۲۸ - روزنامه جام‌جم، سال هشتم، شماره ۲۲۶۴، ۳ اردیبهشت ۱۳۸۷.

۲۹ - روزنامه ایران، سال ۱۳، شماره ۳۸۳۳، ۱۹ دی ۱۳۸۶.

۳۰ - آرمیتاژ، ریچارد و نای، جوزف، *“آمریکای ضعیف نارضایتی فزاینده جهان از سیاست خارجی دولت بوش”*، نیلوفر قدیری، همشهری دیپلماتیک، نیمه دی ۱۳۸۶.

31 - Schlesinger, Arthur. Jr., *“Eyeless in Iraq”*, New York Review of books, vol. 50, no 16, Oct. 23, 2008.

تهاجم به غزه؛ زمینه‌ها، بازیگران، راهبرد و پیامدها

ایوب پورقیومی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۱۰/۲۵

تاریخ تأیید مقاله: ۸۷/۱۲/۳

صفحات مقاله: ۱۱۷-۱۴۵

چکیده

ضرورت پایان دادن به مقاومت از نگاه صهیونیسم، غرب و برخی کشورهای عربی، نگرانی از تهدیدات موشکی حماس و برخورداری رژیم صهیونیستی از حمایت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از عوامل مهم زمینه‌ساز تهاجم^۲ به غزه به شمار می‌روند. بازیگران جنگ اهدافی را دنبال می‌کردند که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به تلاش برای نابودی حماس یا حداقل تمدید آتش‌بس با این جنبش، احیای قدرت بازدارندگی اسرائیل پس از شکست در لبنان، تحقق اهداف راهبردی مشترک آمریکا و اسرائیل، تغییر اولویت‌های امنیتی منطقه از اسرائیل به نظام جمهوری اسلامی و مقابله با روند افزایش قدرت منطقه‌ای ایران اشاره کرد. این جنگ ضمن ارتقاء جایگاه حماس و مقاومت در جهان عرب موجب پایان یافتن افسانه شکست‌ناپذیری رژیم صهیونیستی، افزایش شکاف میان رهبران سازش‌کار عرب و مردم آن‌ها و تقویت جایگاه جمهوری اسلامی ایران در منطقه گردید.

* * * * *

۱ - کارشناس ارشد مطالعات استراتژیک و مدرس دانشگاه افسری امام حسین^(ع)، دانشکده شهید مطهری.

۲ - این جنگ از شنبه ۷ دی ماه ۱۳۸۷ آغاز گردید و پس از ۲۲ روز خاتمه یافت.

کلید واژگان

جنگ غزه، جنبش حماس، مقاومت، رژیم صهیونیستی، فلسطین اشغالی

مقدمه

تهاجم بی‌رحمانه به غزه پس از اشغال افغانستان و عراق و جنگ ۳۳ روزه لبنان و در شرایطی که افکار عمومی بین‌المللی بارها و به طرق مختلف مخالفت خود را با جنگ‌طلبی ابراز می‌کرد و منطقه حساس خاورمیانه بیش از هر زمان دیگری به ثبات و آرامش نیاز داشت، سؤالات زیادی را در اذهان ایجاد نمود. از جمله اینکه چه زمینه‌هایی برای وقوع جنگ در داخل سرزمین‌های اشغالی، سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی وجود داشت؟ بازیگران جنگ چه اهدافی را دنبال می‌کردند؟ و پیامدهای این هجوم وحشیانه چه بود؟ در این مقاله تلاش می‌شود ضمن ارائه پاسخی مناسب به این سؤالات، به سؤالات مربوط به راهبرد و تاکتیک طرفین درگیر نیز جواب داده شود. فرضیه پژوهش بر این است که احیای قدرت بازدارندگی اسرائیل و رهایی از کابوس شکست در جنگ ۳۳ روزه لبنان و تلاش آمریکا و متحدانش برای جلوگیری از قدرت‌یابی جریان‌های همسو با ایران، در وقوع جنگ تأثیرگذار بود.

زمینه‌ها و علل جنگ

در بررسی زمینه‌های جنگ می‌توان به مسائل مختلفی اشاره کرد. برخی از این علل به مسائل داخلی فلسطین اشغالی، مواردی به مسائل منطقه‌ای و برخی دیگر به مسائل بین‌المللی برمی‌گردد.

زمینه‌ها و علل داخلی

درخصوص مهم‌ترین زمینه‌ها و علل داخلی جنگ می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

امید به کاهش حمایت مردمی از حماس

ساکنان نوار غزه از قریب به ۱۸ ماه قبل از جنگ ۲۲ روزه در محاصره کامل به سر می بردند. اسرائیل دلیل بسته ماندن این گذرگاه‌ها را مسائل امنیتی عنوان نموده و ادعا داشت که نمی‌تواند به حماس اعتماد کند و کنترل رفح و کرانه را به دست حماس دهد. جنبش فتح (رقیب عمده داخلی حماس) نیز در این مورد از اسرائیل حمایت می‌کرد. (شهبواری، ۱۳۸۶: ۱۳) آن‌ها اینگونه می‌پنداشتند که در جریان محاصره، ساکنان این منطقه بر اثر فشارها، کمبودها و ناملایمات، از جمله کمبود امکانات اولیه‌ای چون دارو، غذا، برق، سوخت و... مردم از حماس خسته شده و دست از حمایت آن برمی‌دارند. با توجه به آنچه گفته شد، این محاصره خود یکی از عوامل زمینه‌ساز تهاجم بود.

تعیین سرنوشت انتخابات

رژیم صهیونیستی در تهاجم به غزه اهداف کوتاه مدت انتخاباتی را نیز لحاظ کرده بود. از آنجا که در داخل سرزمین‌های اشغالی به جز گروه اندکی از فعالان حقوق بشر و طرفداران صلح، اکثریت قریب به اتفاق شخصیت‌ها و محافل سیاسی، حزبی و دولتی موافق و حامی عملیات علیه غزه بودند،^۱ در صورت حصول نتیجه دلخواه، این تهاجم در انتخابات پیش روی این رژیم تأثیر قابل توجهی داشت.

نگرانی از تهدیدات موشکی حماس

تهدیدات موشکی حماس در مقابله با اسرائیل یکی از علل اصلی بی‌تفاوتی آمریکا و غرب، سکوت محمود عباس و همراهی یا سکوت کشورهای عربی در

۱ - خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۸۷/۱۰/۸

قبال تهاجم به غزه بود. اگرچه حماس از قدرت موشکی برای دفاع مشروع از خود و سرزمین‌های اشغالی فلسطین استفاده می‌کند، اما همین امر مستمسکی برای کشورهای مخالف با جریان بیداری اسلامی در منطقه گردیده است.

موقعیت نامساعد محمود عباس

قدرت گرفتن روز افزون حماس در غزه و کسب اکثریت کرسی‌های پارلمان فلسطین و به دنبال آن، برگزیده شدن اسماعیل هنیه به عنوان رییس دولت و به حاشیه رفتن جنبش فتح و دولت محمود عباس^۱ از رخداد‌های مهم سال‌های اخیر است که کشورهای عرب به اصطلاح میانه‌رو، رژیم صهیونیستی، آمریکا و غرب از وقوع آن بسیار ناراضی هستند. از آنجا که در تشکیلات خودگردان فلسطینی نیز موقعیت محمود عباس چندان مساعد نبود، گروه وی به امید بهبود وضعیت سیاسی، سرسختانه به دنبال حذف رقیب پر قدرت خود (حماس) از صحنه بود.

زمینه‌ها و علل منطقه‌ای

در سطح منطقه دیدگاه‌های توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی، مواضع برخی کشورهای عربی و تلاش آمریکا و متحدانش برای جلوگیری از قدرت‌یابی جریان‌های همگرا با ایران، در وقوع جنگ تأثیرگذار بود. در ادامه سایر عوامل زمینه‌ساز جنگ در این سطح نیز بررسی می‌گردند.

ضرورت حذف پدیده مقاومت

سیدحسن نصرالله، دبیرکل حزب‌الله لبنان از طرح خطرناکی برای نابودی

۱ - رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین

مقاومت با مشارکت برخی دولت‌های عربی پرده برداشت و اعلام کرد: ملت‌های عربی و اسلامی باید در مقابل دولت مصر قیام کرده تا گذرگاه رفح را باز کرده و غذا، دارو و سلاح به غزه ارسال کنند. (عبدالله، ۱۳۸۷) «تی‌یری میسان» پژوهشگر فرانسوی و مسئول پایگاه اینترنتی «ولتر» در مقاله‌ای که در این پایگاه منتشر کرد، مصر، عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی را سه عضو اصلی مثلثی می‌داند که طرح حمله به غزه را طراحی و به اجرا درآوردند. وی در ادامه می‌نویسد: برای نخستین بار است هزینه جنگ اسرائیل در منطقه را نه آمریکا، بلکه یک کشور عربی، آن هم عربستان سعودی تأمین می‌کند. ریاض با تأمین این هزینه می‌کوشد مهم‌ترین جنبش سیاسی سنی را که در کنترل خود ندارد، از بین ببرد. (basirat.ir)

مقامات اسرائیلی نیز از هماهنگی عملیات با بعضی از کشورهای منطقه‌ای خبر داده بودند که با توجه به سفر محمود عباس به عربستان و سفر لیونی به مصر در فاصله دو روز مانده به تهاجم به غزه، مصر و عربستان در معرض اتهام همراهی با اسرائیل قرار داشتند. (زارعی، ۱۳۸۷) لیونی وزیر امور خارجه اسرائیل در قاهره در کنار احمد ابوالغیط همتای مصری خود به صراحت بر ضرورت پایان پدیده مقاومت در سرزمین‌های اشغالی فلسطین تأکید کرد. (عبدالله، همان) این قرائن نشان دهنده آن است که حذف مقاومت در دیدگاه برخی کشورهای عربی ضرورت ویژه‌ای دارد.

تلاش برای عادی‌سازی مناسبات اعراب و اسرائیل

روند سازش بعد از پیمان غزه - اریحا در حال پیشروی بود، ولی با ترور اسحاق رابین و بعد از مدتی روی کارآمدن بنیامین نتانیاهو از لیکود، تقریباً این روند به بن‌بست رسید. این پیمان باعث شد تا کشورهای اسلامی منطقه (بجز ایران) که تا قبل از انعقاد این پیمان بصورت محرمانه با اسرائیل روابطی برقرار کرده بودند، روابط خود را علنی نموده و قبح ارتباط با اسرائیل به عنوان دشمن

مسلمانان از بین برود. (رسالت، ۱۳۸۷/۴/۳۱)

اتحادیه عرب پس از اجلاس نوزدهم سران (در ریاض)، یک گروه کاری متشکل از ۱۰ کشور عربی (به ریاست عمرو موسی)، را مأمور برقراری تماس با اسرائیل، کار با سازمان ملل متحد و همچنین کمیته چهارجانبه کرد. (mehrnews.ir) کنفرانس صلح پاییزی موسوم به آنابولیس نیز هدف محوری عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل را دنبال می‌نمود. آمریکا نیز در صدد است تا مشکلات روابط اعراب و اسرائیل را حل نموده و آن‌ها را در جهت ایجاد قطب جدید قدرت برای جلوگیری از توسعه نفوذ ایران در منطقه خاورمیانه بسیج نماید.

زمینه‌ها و علل بین‌المللی

مهم‌ترین عوامل بین‌المللی زمینه‌ساز جنگ را می‌توان در موارد زیر یافت:

برخورداری اسرائیل از حمایت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی

هفته‌نامه فلسطینی «المنار» حمایت‌های لازم منطقه‌ای و بین‌المللی از اسرائیل برای آغاز تجاوزات گسترده به نوار غزه را شامل زمینه‌های سیاسی، رسانه‌ای و اطلاعاتی دانست و خبر از سفر هیأت‌های نظامی و سیاسی اسرائیل به چندین پایتخت عربی داد. واشنگتن نیز برای حمله به نوار غزه به اسرائیل چراغ سبز نشان داده بود. (farsnews.com) اسرائیل هفته پیش از جنگ، آخرین هماهنگی‌ها را با جرج بوش، باراک اوباما، نیکلا سارکوزی، محمود عباس، حسنی مبارک و ملک عبدالله انجام داده و آنان را کاملاً در جریان عملیات گذاشته و همراهی آنان را جلب کرده بود. (زارعی، همان)

روی کار آمدن دموکرات‌ها در آمریکا

جابجایی دولت در آمریکا میان نومحافظه‌کاران و دموکرات‌ها و تأکید بیشتر

دموکرات‌ها بر حل و فصل مسائل از طرق غیرنظامی، جنگ‌طلبان آمریکایی و اسرائیلی را بر آن داشت تا دولت جدید را در مقابل عملی انجام شده قرار دهند. حداقل تأثیر این حمله آن بود که تیم جدید کاخ سفید به رهبری باراک اوباما با پرونده‌هایی از قبل آماده شده وارد سیاست خارجی آمریکا شود.

بازیگران جنگ

بازیگران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی هر یک مطابق اهداف و منافع خود در قبال تهاجم به غزه موضع‌گیری کردند. در ادامه، منافع، اهداف و مواضع این بازیگران مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بازیگران داخلی

رژیم صهیونیستی، حماس و فتح، سه بازیگر اصلی جنگ در داخل سرزمین‌های اشغالی و هر کدام دارای اهداف خاص خود بودند.

رژیم صهیونیستی

مهم‌ترین اهداف رژیم صهیونیستی از مقابله با حماس عبارت بودند از:

پایان دادن به حکومت حماس در غزه

چند روز پس از آنکه کابینه اسرائیل در نشست محرمانه یک عملیات گسترده در غزه را تصویب کرد و بعضی مقامات این رژیم از پایان دادن به حکومت حماس در غزه سخن به میان آوردند، لیونی رهبر کنونی حزب کادیما و یکی از نامزدهای مطرح نخست‌وزیری آینده اسرائیل گفت که در صورت پیروزی خود، به حکومت حماس در غزه پایان خواهد داد. از سوی دیگر بنیامین نتانیاهو رقیب سرسخت لیونی و رهبر حزب لیکود نیز پس از بازدید از منطقه

سدیروت که به تازگی هدف حملات موشکی فلسطینی‌ها قرار گرفته بود، با انتقاد از سیاست‌های اولمرت گفته بود: «چاره‌ای جز سرنگونی حکومت حماس در غزه نیست». (اعتماد، ۱۳۸۷: ۳) این مسأله نشان می‌دهد که سرنگونی دولت حماس، فصل مشترک تفکر سران احزاب مطرح در اسرائیل است.

تلاش برای تمدید آتش‌بس با جنبش حماس

رژیم صهیونیستی درست در زمان پایان آتش‌بس موقت شش ماهه با جنبش حماس، به چنین عملیات نظامی گسترده‌ای دست زد. سران رژیم صهیونیستی می‌خواستند که با گرفتن امتیازهای زیاد از حماس، عملاً این جنبش را با تحمیل آتش‌بس جدید، به یک نیروی شکست خورده و تسلیم شده تبدیل نمایند. (رضایی، ۱۳۸۷، tabnak.ir)

امضای قرارداد جدید قبل از پایان زمامداری بوش

از آنجا که دولت محمود عباس از آمادگی لازم برای پذیرش شرایط به اصطلاح صلح با اسرائیل برخوردار بود، رژیم صهیونیستی مقدماتی را برنامه‌ریزی کرد تا در آخرین روزهای زمامداری بوش، زمینه امضای قراردادهای ننگین صلح با فلسطینی‌ها را فراهم (عبدالله، همان) و بدین ترتیب قول بوش مبنی بر تحقق صلح میان اسرائیل و اعراب، تا قبل از پایان دوره دوم ریاست وی بر کاخ سفید، عملی گردد.

فراهم‌سازی مقدمات پیروزی حزب «کادیم» در انتخابات

اوایل اسفند ماه ۱۳۸۷ موعد برگزاری انتخابات کنیست^۱ اسرائیل بود. از طرف

۱ - پارلمان رژیم صهیونیستی

دیگر، احزاب صهیونیست، حزب کادیما را به ضعف و از بین بردن حیثیت اسرائیل در جنگ لبنان و برخورد ضعیف با فلسطینی‌ها متهم می‌کردند. لذا این حزب می‌خواست با یک قدرت نمایی در غزه، دوباره آرای از دست رفته خود را بازگرداند.

احیای قدرت بازدارندگی اسرائیل پس از شکست در لبنان

روزنامه نیویورک تایمز هدف اصلی عملیات در نوار غزه را نابودی قدرت حماس و توانمندی نظامی آن دانسته، اما هدف مهم‌تر از آن را رهایی اسرائیل از کابوس شکست سال ۲۰۰۶ در لبنان و احیای قدرت بازدارندگی این رژیم قلمداد کرد. این روزنامه، هدف اعلام شده از این حملات را مجبور ساختن حماس به توقف حملات راکتی به سوی اسرائیل ذکر نموده، (mardomsalari.com) و بر تحمیل آتش‌بس با شروط جدید تأکید کرده بود.

حماس

یکی از شعارهای اصلی و اولیه نهضت امام خمینی^(ره) دفاع از مظلومان بود و مسأله فلسطین و حمایت از فلسطینیان و دشمنی با رژیم صهیونیستی و تجاوزات آن، در صدر این هدف قرار داشت. (ولایتی، ۱۳۸۰: ۲۶۳) از همین رو انقلاب اسلامی در زمینه‌های تئوری و عمل برای جنبش حماس منبع فکر و الهام بوده است. (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۶۲) این جنبش در میان اهل سنت پرچمدار مقاومت در برابر اشغالگری رژیم صهیونیستی و توسعه‌طلبی‌های این رژیم است. حماس بدون توجه به سازش‌کاران عرب، تاکنون در برابر فشارهای اقتصادی - سیاسی غرب و آمریکا و برخی کشورهای عربی برای ورود به عرصه سازش با رژیم صهیونیستی مقاومت کرده و تسلیم این فشارها و حتی حملات نظامی دشمن نشده است.

جنبش فتح

با توجه به نزدیک بودن پایان دوره قانونی ریاست محمود عباس بر تشکیلات خودگردان فلسطین، جنبش فتح خواهان فشار بر حماس برای تمدید ریاست وی برای یک دوره یک ساله دیگر بود و می‌خواست با توافق حماس، مشروعیتی برای ریاست تشکیلات ایجاد نموده و اختیاراتی برای امضای قراردادهای جدید با رژیم صهیونیستی به وی داده شود. (رضایی، پیشین)

جنبش فتح (رقیب اصلی حماس در داخل فلسطین اشغالی) نشان داده که از هیچ تلاشی برای ضربه زدن به حماس و به حاشیه راندن آن فروگذار نکرده است. شبکه الجزیره در برنامه «بلاحدود» با شرکت محمد نزال،^۱ تصاویر اسنادی از لانه جاسوسی جنبش فتح و حکومت خودگردان (شامل لوح‌های فشرده صوتی و تصویری مملو به آرم حکومت خودگردان) ارائه کرد و آن‌ها را به جاسوسی از کشورهای عربی و اسلامی برای اسرائیل، آمریکا و برخی کشورهای غربی متهم کرد. محمد نزال در این شبکه با نشان دادن اسناد مربوطه، سرویس‌ها و دفاتر فتح در خارج را به فعالیت‌های گسترده جاسوسی در پاکستان، عربستان، یمن، لیبی، مغرب، عمان، مصر، قطر، جیبوتی و سومالی متهم کرد. در بعد خارجی این جاسوسی‌ها، مهم‌ترین اقدام، تشکیل کمیته مشترک اطلاعاتی بین جنبش فتح و حکومت خودگردان با اسرائیل و آمریکا بود. (۱۳۸۷، tabnak.ir)

بازیگران منطقه‌ای

اتحادیه عرب، جمهوری اسلامی ایران و سوریه سه طیف مهم بازیگران منطقه‌ای جنگ بودند.

۱ - عضو دفتر سیاسی جنبش حماس

اتحادیہ عرب

این طیف از بازیگران منطقه‌ای دو هدف عمده زیر را دنبال می‌کردند:

تغییر اولویت‌های امنیتی از اسرائیل به نظام جمهوری اسلامی

دلیل و ریشه اصلی سکوت معنادار اعراب در قبال بحران غزہ را باید در حوادث سال‌های اخیر در فلسطین اشغالی و قدرت گرفتن جنبش مردمی حماس در غزہ جست‌وجو کرد. کشورهای عرب میانه‌رو از قدرت گرفتن حماس و به حاشیہ رفتن فتح ناراضی هستند، زیرا این امر به تقویت بیداری اسلامی با محوریت ایران می‌انجامد. درخواست دبیرکل اتحادیہ عرب از رہبران فلسطینی برای سفر به مصر و اتخاذ یک تصمیم سیاسی در جهت تحقق ہرچہ سریع‌تر آشتی ملی (mardomsalari.com) و سایر اقدامات سران عرب از جملہ برگزاری کنفرانس‌های متعدد امنیتی در منطقہ، بویژہ ہمایش امنیتی منامہ (در آذرماہ ۱۳۸۷) حاکی از آن است کہ آن‌ها سعی در تغییر اولویت‌های امنیتی خود از اسرائیل به نظام جمهوری اسلامی دارند.

پیام اصلی برپایی ہمایش «گفتگوی ادیان» در نیویورک (در آبان ۱۳۸۷) بہ ریاست عربستان سعودی و حضور «شیمون پرز» در کنار مقامات ارشد سعودی در مراسم ضیافت شام ہمایش و همچنین دیدار وزیر خارجه اسرائیل از مصر و تأکید وی بر لزوم از بین رفتن جنبش مقاومت فلسطین در حضور وزیر خارجه مصر (عبدالله، همان) و شرکت وزرای خارجه شورای همکاری خلیج فارس در اجلاس ۵+۱ برای بررسی مسألہ ہستہ‌ای ایران (پورقیومی، ۱۳۸۷) مؤید این تغییر است.

مقابله با روند افزایش قدرت منطقه‌ای ایران

کشورهای عربی در دو سال اخیر بارها از بسط نفوذ جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه ابراز نگرانی کرده و بہ دنبال تضعیف نقش منطقه‌ای ایران و تعریف معادلاتی جدید در خاورمیانه با تمرکز ویژه بر نقش مصر و عربستان سعودی

هستند. (عبدالله، همان) اگرچه دولت حماس برخاسته از رای مردم فلسطین است اما اعراب میانه‌رو جنبش مقاومت فلسطین را دنباله‌رو سیاست‌های منطقه‌ای ایران قلمداد نموده و آن را عاملی در جهت افزایش نقش و نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی در حل معادلات و منازعات پیچیده می‌دانند. با این تصورات، این کشورها به همراه رژیم صهیونیستی، در رهگذر بحران غزه به دنبال حذف جنبش حماس و قدرت‌گیری دوباره جنبش فتح هستند تا روند به اصطلاح صلح میان اعراب و رژیم صهیونیستی را تقویت کنند؛ زیرا حماس تنها راه‌حل بحران فلسطین را تداوم مبارزه با اسرائیل می‌داند، اما جنبش فتح به فرایند صلح پایبند است.

جمهوری اسلامی ایران

نقش امام خمینی^(ره) در نهضت فلسطین دو اثر مهم به همراه داشت، یکی هدایت قیام به سمت انگیزه‌های اسلامی و دیگری حمایت مسلمانان انقلابی جهان از این نهضت. (امرای، ۱۳۸۳: ۲۲۷) امام قبل از انقلاب اسلامی دفاع از فلسطین و دشمنی با صهیونیسم را سرلوحه سیاست و مشی سیاسی خود قرار دادند. بعد از انقلاب اسلامی نیز با ایجاد زمینه‌های مناسب و همسو با حرکت‌های اسلامی و جنبش‌های انقلابی، ایران پایگاه اصلی مبارزات ضدطاغوتی و ضداستکباری گردید (سهرابی، ۱۳۸۶: ۲۲۶-۲۲۵) و نماینده رژیم صهیونیستی از ایران طرد، و سفارت فلسطین در کشور دایر شد. (مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۲: ۷۹)

اسپوزیتو^۱ معتقد است که با انقلاب اسلامی ایران، اسلام سیاسی، جهان‌گستر شد و حرکت اسلامی معادل با انقلاب اسلامی و «خمینی‌گرایی» تعریف شد. (پاشاپور یوالاری، ۱۳۸۱: ۱۲۷) مهم‌ترین تأثیر کلان انقلاب اسلامی در نظام

۱ - جان اسپوزیتو استاد امور بین‌الملل و مطالعات اسلامی در دانشگاه جرج تاون و مدیر مرکز شاهزاده الولید بن طلال برای فهم متقابل مسلمانان و مسیحیان در دانشگاه جرج تاون (<http://fa.wikipedia.org>)

بین‌الملل، به چالش کشیدن ماهیت و موجودیت نظام صهیونیسم است که این فرآیند همچنان با قدرت بیشتری مسیر خود را طی می‌کند.

به دنبال ناامید شدن ملت‌های عرب از نتیجه گرفتن ناسیونالیسم عربی در مبارزه با اسرائیل و سپس شکل‌گیری و رشد حزب‌الله لبنان و انتفاضه مردم فلسطین، بارقه‌های امید با تکیه بر اسلام‌گرایی، بیش از هر زمان دیگری تنور مبارزه با اسرائیل را گرم نگه‌داشته است. (مجرد، ۱۳۸۶: ۱۱) از آنجا که آزادسازی فلسطین همواره جزء آرمان‌های انقلاب اسلامی بوده، جمهوری اسلامی ایران در ارائه کمک‌های معنوی و انسان‌دوستانه به جریان‌هایی که در خط مقدم جبهه مقابله با اشغالگری رژیم صهیونیستی قرار داشته‌اند، از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است. (پورقیومی، ۱۳۸۷: ۸۳) در طرف مقابل نیز رژیم صهیونیستی یکی از دشمنان اصلی ایران بوده و تمام توان خود را برای شکست یا تضعیف نظام جمهوری اسلامی به کار گرفته است. با توجه به آنچه ذکر شد، می‌توان گفت مقاومت در لبنان و فلسطین ارتباطی عمیقی با جمهوری اسلامی ایران دارد و عقبه استراتژیک جریان اسلام سیاسی و بیداری اسلامی با محوریت جمهوری اسلامی ایران است.

سوریه

وجود منافع سوریه در فلسطین سبب شده است تا بشار اسد با پیروی از سیاست‌های اصولی پدرش به دنبال حفظ موقعیت سوریه در فلسطین و منطقه بوده و ارتباط خوبی با جریان مقاومت داشته باشد. از سوی دیگر، دو کشور سوریه و ایران در طول دو دهه گذشته روابط استراتژیک نزدیک براساس منافع متقابل داشته‌اند. عمق این اتحاد در ایجاد «کمیته مشترک عالی ایران و سوریه» نمایان است که هدف آن تضمین همکاری سیاسی بین دو کشور در حوزه‌هایی مثل لبنان، عراق و فلسطین و دیگر مسایل جهان اسلام است. از طرف دیگر، مقامات رسمی آمریکا بر این باورند که سوریه محور تمامی نقشه‌هایی است که

می‌تواند بحران خاورمیانه را حل کند. در واقع، آن‌ها به دنبال بیرون کشیدن سوریه از ائتلاف با ایران هستند، (قدس، ۱۳۸۶/۵/۲) زیرا محور ایران - سوریه موفقیت سیاست‌های آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه را با چالش روبه‌رو ساخته است.

حزب‌الله

مقاومت در برابر اشغالگری رژیم صهیونیستی، اساس و پایه فکری حزب‌الله و عامل اصلی پیدایش این جنبش است. حزب‌الله خود را یک جنبش مقاومت جهادی می‌داند که وظیفه عالی آن، آزادسازی خاک لبنان از اشغال اسرائیل بوده و مقاومت مسلحانه در برابر اسرائیل را خط قرمزی می‌داند که عبور از آن ناممکن است. (سعد غریب، ۱۳۸۵: ۲۰۱) با توجه به اینکه مقاومت در برابر تجاوز و توسعه‌طلبی و اشغالگری رژیم صهیونیستی فصل مشترک برجسته دو جنبش حماس و حزب‌الله می‌باشد، می‌توان گفت آن‌ها مانند دو بال در خدمت هدف مقدس دفاع از کیان اسلامی در منطقه هستند.

بازیگران بین‌المللی

آمریکا، اتحادیه اروپا، سازمان ملل متحد و افکار عمومی مؤثرترین بازیگران بین‌المللی جنگ بودند.

آمریکا

در اوایل دهه ۱۹۹۰ استراتژی مبارزه با کمونیسم - به معنای یک نبرد درون تمدنی که در بطن تمدن غرب حادث شد - با استراتژی مبارزه با تروریسم - که یک نبرد بین تمدنی است - جایگزین شد. (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۷۳) حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سبب شد که سیاست خارجی آمریکا بر جنگ علیه تروریسم متمرکز یابد. از آنجا که آمریکا گروه‌های مقاومت اسلامی را تروریست می‌داند،

خلع سلاح یا حذف جریان‌هایی چون حماس و حزب‌الله را در راستای تأمین منافع خود در خاورمیانه پشتیبانی می‌کند.

موقعیت جغرافیایی و اقتصادی خاورمیانه به گونه‌ای است که نگاه بازیگران بزرگ عرصه بین‌المللی را به خود جلب می‌کند و می‌تواند به خوبی موازنه قدرت را به سود یا زیان قدرت‌های بزرگ بر هم بزند. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۴۹)

بنابراین توسل به یک بهانه مورد قبول افکار عمومی، جهت برنامه‌ریزی برای حضور در منطقه ضروری به نظر می‌رسید، که حادثه ۱۱ سپتامبر این بهانه را در اختیار آمریکایی‌ها قرارداد. آن‌ها ابتدا مقابله با گروه تروریستی القاعده را مبنای حضور خود در خاورمیانه اعلام نمودند، اما تحولات منطقه و مصالح رژیم صهیونیستی موجب شد تا گروه‌های مبارز فلسطینی و لبنانی که برای احقاق خود مبارزه می‌کنند و خود قربانی تروریسم دولتی تل‌آویو هستند، در فهرست سیاه آمریکا قرار گیرند. (امینی، ۱۳۸۳: ۱۱۴) امری که در خود آمریکا هم قابل قبول بسیاری از کارشناسان مسائل سیاسی نیست. به عنوان نمونه چامسکی می‌گوید: باید بین ترور و مقاومت تمایز قائل شد، آمریکا حتی تا آنجا پیش رفته اگر مردم در برابر حمله مستقیم او مقاومت کنند، آن‌ها را تروریست می‌خواند، برای مثال ویتنام جنوبی‌ها و یا اخیراً عراقی‌ها. (چامسکی، ۱۳۸۷: ۲۱۵-۲۱۴) آمریکا حماس را نیز در فهرست سازمان‌های تروریستی و یکی از اهداف جنگ علیه تروریسم قرار داده و می‌کوشد تا با خلع سلاح آن، تهدید علیه امنیت رژیم صهیونیستی را خنثی و جبهه طرفداران ایران را تضعیف کند.

در مجموع اهداف آمریکا در قالب گزینه‌های زیر با جنگ غزه ارتباط پیدا می‌کند: تغییر ساختار سیاسی خاورمیانه با ایجاد خاورمیانه جدید و تضعیف و انزوای ایران در آن؛ نابودی عقبه راهبردی جمهوری اسلامی ایران؛ نابودی مقاومت اسلامی حماس یا حذف آن از صحنه نظامی؛ تأمین منافع راهبردی خود با حمایت از رژیم صهیونیستی؛ به چالش کشیدن نقش ایران در معادلات مهم منطقه‌ای از جمله روند صلح خاورمیانه و تضعیف ائتلاف ایرانی - سوری با محوریت حزب‌الله و حماس.

اتحادیه اروپا

این اتحادیه به عنوان یکی از متحدان بین‌المللی رژیم صهیونیستی تلاش نمود با سکوت خود در قبال جنایات این رژیم، راه را برای سرکوب هرچه بیشتر مظلومان غزه فراهم نماید. پس از آغاز حملات زمینی، این اتحادیه موضع جانب‌دارانه خود را آشکار نمود و ضمن حمایت از رژیم صهیونیستی، حماس را به دلیل حملات موشکی به سرزمین‌های اشغالی محکوم و تهاجم به غزه را حق طبیعی این رژیم دانست.^۱ البته در میان کشورهای عضو این اتحادیه فرانسه تلاش نمود نقشی فعال‌تر از بقیه را بازی نماید. سفر منطقه‌ای سارکوزی در خلال جنگ^۲ حاکی از تلاش فرانسه برای ایفای نقشی مجزا از سایر کشورهای عضو اتحادیه اروپا بود.

سازمان ملل متحد

شورای امنیت سازمان ملل به عنوان یک بازیگر بین‌المللی باید در مسائلی که مربوط به صلح و امنیت جهانی است، نقشی فعال و مناسب ایفا نماید. متأسفانه در تراژدی غزه با توجه به اینکه تا حدود زیادی مواضع این سازمان در این جنگ، تحت فشار و نفوذ آمریکا و سایر کشورهای غربی قرار داشت، مصالح رژیم صهیونیستی را بر حقوق قانونی مردم غزه ترجیح می‌داد. فرصت دادن به رژیم صهیونیستی برای کشتار بیشتر در نوار غزه و تعلل در صدور قطعنامه علیه این رژیم خود گویای این امر است. پس از گذشت دو هفته از آغاز تهاجم، شورای امنیت با تصویب قطعنامه^۳ ۱۸۶۰ خواستار آتش‌بس فوری در غزه، خروج

۱- این موضع‌گیری دقیقاً شبیه به موضع‌گیری بوش و تقریباً همزمان با آن بود.

۲- سارکوزی در خلال جنگ به مصر، فلسطین اشغالی، لبنان و سوریه سفر کرد.

۳- در تاریخ ۱۳۸۷/۱۰/۲۰، قطعنامه را با ۱۴ رای مثبت و تنها رای ممتنع آمریکا تصویب شد و در آن نیز نامی از مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) برده نشده است.

نیروهای رژیم صهیونیستی، انتقال تجهیزات و کمک‌های انسانی به غزه، و آشتی میان جناح‌های فلسطینی گردید. (basirat.ir) البته باید این مطلب را هم باید یادآور شد که خانم «ناوی پیلای» رییس شورای حقوق بشر سازمان ملل در نشست ویژه این شورا^۱ که به منظور بررسی مسائل نوار غزه تشکیل شده بود، اقدامات وحشیانه رژیم صهیونیستی در غزه را بالاتر از حد تصور و به عنوان جنایات جنگی قابل تعقیب دانست. (basirat.ir)

افکار عمومی

نقش و تأثیر افکار عمومی جهانی را نمی‌توان در بحران غزه نادیده گرفت. اگرچه بسیاری از سران کشورهای غربی و عربی در قبال این تهاجم وحشیانه سکوت اختیار کرده بودند، اما حضور چشمگیر مردم کشورهای مختلف در تظاهرات و راهپیمایی علیه جنایات‌های رژیم صهیونیستی باعث فشار افکار عمومی بر دولت‌ها و تأثیر بر مواضع آن‌ها گردید.

راهبرد و تاکتیک‌های طرفین درگیر در جنگ

از آنجا که راهبرد و تاکتیک‌های طرفین درگیر در جنگ نقش مهمی در سرنوشت آن دارد، در ادامه به بررسی این مسأله پرداخته می‌شود.

راهبرد و تاکتیک‌های رژیم صهیونیستی

راهبرد رژیم صهیونیستی در این جنگ استفاده از نبرد برق‌آسا بود و الگوی رفتاری آن شباهت زیادی به نوع اقدامات آمریکا در افغانستان و عراق داشت. ابتدا با استفاده از حملات موشکی و هوایی، تأسیسات حساس و حیاتی نظامی و

۱ - روز جمعه، ۱۳۸۷/۱۰/۲۰

غیرنظامی حریف را مورد تهاجم گسترده قرار داد و بعد از تحت تأثیر قرار دادن اراده مقاومت طرف مقابل، عملیات زمینی خود را آغاز نمود. مهم‌ترین تاکتیک‌های رژیم صهیونیستی در این نبرد نیز حمله هوایی گسترده؛ گسترش عملیات زمینی؛ جنگ تبلیغاتی - روانی و بهره‌گیری از حمایت‌های بین‌المللی بود.

راهبرد و تاکتیک‌های حماس

راهبرد حماس در این جنگ بهره‌گیری از نبرد نامتقارن بود. بین توان، ابزارها، راهبردها، تاکتیک‌ها، اهداف، عناصر قدرت، سازماندهی و فرماندهی نیروی مقاومت حماس و ارتش رژیم صهیونیستی کم‌ترین تقارن وجود داشت. مهم‌ترین و بارزترین نمونه این عدم تقارن، استفاده اسراییل از پیشرفته‌ترین سلاح‌ها از قبیل بمب‌های هوشمند و هواپیماهای مدرن است. در طرف دیگر، حماس با حملات موشکی به شهرک‌های اشغالی صهیونیست‌نشین و اتخاذ شیوه‌های جنگ نامنظم و چریکی، از آسیب‌پذیری‌های رژیم صهیونیستی استفاده بهینه نمود. استفاده از قدرت اجتماعی؛ اسلامی‌کردن مبارزه؛ استفاده از توان موشکی و بکارگیری روش‌های تبلیغاتی روانی نیز از مهم‌ترین تاکتیک‌های حماس در نبرد بود.

درس‌ها و پیامدهای جنگ

حمله به غزه علاوه بر منطقه خاورمیانه، سایر نقاط جهان را نیز تحت تأثیر قرار داد. برای تبیین این مسأله، در ادامه این پیامدها در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

درس‌ها و پیامدهای جنگ در سطح داخلی

کاهش محبوبیت اولمرت و باراک و توقف روند سازش و آغاز مرحله جدیدی از مقاومت مسلحانه از مهم‌ترین پیامدهای داخلی جنگ به شمار می‌روند.

کاهش محبوبیت اولمرت و باراک نتانياهو

روزنامه واشنگتن پست در مقاله‌ای تحت عنوان «آخرین شکست ايهود اولمرت» به قلم جکسون دیل نوشت: جنگ اسراییل علیه غزه به منزله آن است که ايهود اولمرت در طول کم‌تر از سه سال دو جنگ خون‌بار و جنگ‌های محدود دیگر را صورت داد. (mardomsalari.com) بدون تردید این مسأله در کنار عدم دستیابی به نتیجه مورد نظر جنگ طلبان صهیونیست، باعث کاهش محبوبیت اولمرت و باراک در داخل رژیم صهیونیستی و در میان مردم ساکن سرزمین‌های اشغالی خواهد شد.

آغاز مرحله جدید مقاومت مسلحانه

جنگ غزه ثابت کرد که اسراییل به دنبال هیچ راه‌حل مسالمت‌آمیزی نیست و همچنان سلاح بین فلسطینی‌ها و اسراییل قضاوت می‌کند. با تهاجم نابخردانه به غزه، روند سازش بین دولت خودگردان و رژیم صهیونیستی با چالش مواجه گردید و احتمالاً مرحله جدیدی از مقاومت در سرزمین‌های اشغالی آغاز و زمینه بروز عملیات‌های شهادت طلبانه تقویت می‌شود.

درس‌ها و پیامدهای جنگ در سطح منطقه‌ای

درخصوص مهم‌ترین درس‌ها و پیامدهای جنگ در سطح منطقه‌ای می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ارتقای جایگاه حماس و مقاومت در جهان عرب

بدون تردید پس از این جنگ، نیروهای مقاومت در منطقه از حیات جدیدی برخوردار می‌شوند و جایگاه آن‌ها تثبیت می‌شود. در همین راستا موضع حزب‌الله لبنان در جریان گفتگوهای ملی تحت عنوان «تدوین استراتژی دفاعی» - که می‌گوید برای دفاع در برابر هرگونه حمله‌ای از سوی اسراییل به لبنان، این کشور

باید همچنان به نیروهای مقاومت مجهز و آماده باقی بماند - بیش از پیش تثبیت می‌شود. (ayandenews.com) پیروزی استراتژیک حماس، جایگاهی اسطوره‌ای و باورنکردنی برای این جنبش به وجود آورد و این گروه نیز پس از حزب‌الله، با مقاومت سرسختانه و تحمیل شکست به ارتش رژیم صهیونیستی، روح امید و اعتماد به نفس را در جوانان و مبارزان جهان عرب ایجاد نمود.

پایان افسانه شکست‌ناپذیری رژیم صهیونیستی

همان‌گونه که حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه بر ارتش اسرائیل که قدرتمندترین ارتش نظامی در منطقه بود پیروز شد، حماس نیز یک بار دیگر پایان افسانه شکست‌ناپذیری رژیم صهیونیستی را اثبات نمود. اکنون مردم منطقه، مقاومت حزب‌الله و حماس را با شکست سریع ارتش‌های سه کشور بزرگ عربی در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ مقایسه می‌کنند و این امر به تقویت روحیه ارتش‌های عربی و امیدواری به ثمربخشی جریان مقاومت می‌انجامد.

افزایش شکاف میان رهبران عرب و مردم

موضع‌گیری نامناسب و سکوت سران برخی کشورهای عربی در برابر جنایات رژیم صهیونیستی علیه مردم بی‌گناه غزه و همراهی برخی رهبران عرب با واشنگتن و تل‌آویو، خشم مردم را در سراسر جهان اسلام بویژه در کشورهای عربی برانگیخت و این امر شکاف میان رهبران عرب و مردم آن‌ها را افزایش داده است.

تقویت جایگاه جمهوری اسلامی ایران

پیروزی جریان‌های اسلام‌گرای خاورمیانه در انتخابات‌های مختلف در کشورهای منطقه از جمله لبنان، عراق، فلسطین، مصر، بحرین، افغانستان و... و همچنین پیروزی نظامی حزب‌الله و حماس در مقابل رژیم صهیونیستی، برای طرح‌های راهبردی آمریکا در حوزه‌های سیاسی و امنیتی چالش‌آفرین شده است.

این روند، افزایش اقتدار و جایگاه سیاسی و امنیتی جریان‌های اسلامگرا را به دنبال داشته و حاشیه امنیتی مقاومتی را برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد کرده است. در این شرایط، طبق گفته بشیرموسی نافع^۱: "اعتماد ایران به برگه‌های برنده‌اش و همچنین امیدش به ادامه برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای افزایش می‌یابد." (مرکز اطلاع‌رسانی فلسطین، ۲۰۰۶/۸/۱۷) با توجه به این امر چرخش راهبرد غربی‌ها در قبال ایران از فاز تهدیدات نظامی و سخت به راهکارهای نرم قابل تصور است.

الگوبرداری از مدل مقاومت

جنبش حماس با الگوبرداری از حزب‌الله، توان رزمی - عملیاتی خود را در برابر ارتش اسرائیل افزایش داده و با تقویت توانمندی موشکی خود، جنوب سرزمین‌های اشغالی را با تهدید روبه‌رو ساخته است. با توجه به توان حزب‌الله در تهدید شمال سرزمین‌های اشغالی، در آینده می‌توان شاهد محاصره اسرائیل در میان جنبش‌های اسلامی مسلحی بود که با بهره‌گیری از فناوری‌های جدید می‌توانند موجودیت این رژیم را تهدید کنند. (دلورپور اقدم، مصطفی، ۱۳۸۶) البته این امر فقط به جنبش‌های یاد شده منتهی نمی‌شود و تمسک به نقاط قوت حزب‌الله و حماس، الگویی برای تمامی جنبش‌های چریکی در سراسر جهان خواهد بود.

درس‌ها و پیامدهای جنگ در سطح بین‌المللی

این جنگ از جهت‌های متعددی دارای برجستگی‌های مهم در سطح بین‌المللی است، از جمله:

۱ - تحلیلگر پایگاه اینترنتی الجزیره

ارائه مدل مناسب برای جنگ‌های چریکی در دنیای مدرن

جنگ غزه ثابت کرد یک گروه چریکی مؤمن می‌تواند با امکانات ناچیز در نبردی نامتقارن، یک ارتش منظم و مجهز به جنگ‌افزارهای پیشرفته را با شکست روبه‌رو سازد و جنگ‌افزارهای پیشرفته در برابر تاکتیک و برنامه‌ریزی صحیح کارآیی چندانی ندارند. این جنگ نشان داد که فقط حجم گسترده نیروهای نظامی و بودجه و اعتبار وسیع جنگی و فناوری نظامی پیشرفته عامل موفقیت نیست و ایمان و اتکا به خداوند و عدم هراس از مرگ در کنار ابتکار عمل‌های جدید در صحنه نبرد و استفاده از فناوری مناسب عامل پیروزی است. ارتش‌های منظم و مجهز تنها قابلیت جنگ با ارتش‌های مشابه و ضعیف‌تر از خود را دارند اما قادر نیستند با قدرت‌های رزمی غیرکلاسیک به خوبی بجنگند.

اثبات کارآمدی تاکتیک‌های مناسب در جنگ

جنگ غزه نشان داد که تاکتیک‌های کارآمد و مناسب، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در جنگ‌ها دارند و می‌توانند استراتژی رقیب را دستخوش تحولات عمیق نمایند. در این جنگ اسرائیل کاملاً متوجه این مسأله شد که امنیت ملی تنها با برتری نظامی قابل دستیابی نیست. امروزه امنیت ملی کشورها از ناحیه نیروهای شبه‌نظامی و جنگ‌های چریکی در معرض تهدید است. تهدیدهایی که با راهبردها و تاکتیک‌های سنتی معروف به جنگ کلاسیک نمی‌توان آن را دفع و خنثی ساخت. در نتیجه، در راهبرد امنیت ملی، علاوه بر بعد نظامی امنیت، باید ابعاد دیگر آن نیز مدنظر قرار گیرد.

افول قدرت آمریکا و افزایش نفرت از آن در منطقه

به باور تحلیل‌گران سیاسی، روند جنگ غزه نشان داد که قدرت آمریکا در منطقه رو به افول نهاده و دوران یکه‌تازی این کشور به پایان رسیده است. در همین زمینه برژینسکی^۱ اعلام کرد که سیاست خاورمیانه‌های آمریکا کاملاً شکست خورده است. (برژینسکی، ۱۳۸۷: ۳) وی معتقد است که سیاست خاورمیانه‌های دولت بوش، آمریکا را بیش از هر زمانی نزد مردم خاورمیانه منفور کرده است. اگر بخواهیم ریشه اصلی این نفرت را بیابیم، بی‌تردید باید بر جنگ‌افروزی آمریکا در منطقه و همچنین حمایت این کشور از اسرائیل به عنوان دو علت اصلی این تنفر، انگشت بگذاریم. (jomhourieslami.com) این جنگ امیدهای باقی‌مانده برای آمریکا در جهت آنکه به عنوان یک واسطه امین در صلح بین اسرائیلی‌ها و اعراب تلقی شود را نقش بر آب کرد. دخالت آمریکا در راه‌اندازی و ادامه جنگ و تلاش برای تقویت موضع اشغالگران قدس شریف پس از جنگ، برای افکار عمومی اعراب تردیدی بر دخالت یکجانبه آمریکا به نفع رژیم صهیونیستی در مناقشه اعراب و صهیونیست‌ها باقی نگذاشته است.

ضعف ابزارهای آمریکا در منطقه برای تثبیت هژمونی این کشور

یکی از درس‌ها و پیامدهای مهم این جنگ، آشکار شدن ضعف آمریکا در تثبیت هژمونی خود بود. مجدداً این مسأله تأیید شد که آمریکا در ترجمه پتانسیل‌های برتر نظامی خود به نیروی بازدارنده سیاسی، دارای مشکلات اساسی است. بلچمن^۲ و کافمن^۳ در این زمینه می‌نویسند: آمریکا در طول دهه‌های اخیر در استفاده از قدرت نظامی خود و ترجمه قدرت نظامی به قدرت سیاسی با مشکلاتی

۱ - زیبگنیو برژینسکی که مشاور امنیت ملی دولت جیمی کارتر رئیس جمهوری اسبق آمریکا

۲ - باری بلچمن، معاون آژانس «کنترل تسلیحات و خلع سلاح آمریکا» در دوران جیمی کارتر

۳ - تامارا کافمن، از محققان برجسته مؤسسه بروکینگز

روبه‌رو بوده است، در بسیاری از موارد، دیپلماسی قایق‌های توپدار به تنهایی توانسته است آمریکا را به اهداف خود برساند و پس از شکست تهدیدهای پرطمطراق، آمریکا مجبور به عقب‌نشینی و یا استفاده عملی از نیروهای مسلح شده است. (بلچمن و همکاران، ۱۳۷۸: ۱) در غزه نیز آمریکا نتوانست از موقعیت برتر خود برای پیشبرد اهداف منطقه‌ای‌اش استفاده نماید و در نهایت مجبور به تجویز استفاده از نیروی نظامی (با واسطه رژیم صهیونیستی) شد.

کاهش اعتماد به نهادهای بین‌المللی

درس بزرگ دیگر این جنگ این بود که نمی‌توان اعتماد چندانی به سازمان ملل و شورای امنیت برای انجام وظایف خود در قبال صلح و امنیت جهانی داشت، زیرا این نهادها اغلب در اختیار منافع و سیاست‌های غرب و در رأس آن‌ها آمریکا قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال در این جنگ هم مانند جنگ ۳۳ روزه لبنان، با وجود فجایع و حوادث وقیحانه، این نهادها در انجام وظیفه ذاتی خود کوتاهی کردند. بنابراین تا زمانی که شاهد اینگونه مواضع از طرف سازمان ملل و دیگر نهادهای مسئول صلح و امنیت هستیم، نباید امید چندانی به احقاق حق ملت‌ها در مسائل بین‌المللی داشته باشیم. این مسأله تداعی کننده مواضع جامعه ملل در مورد برهم زندگان صلح و امنیت جهانی قبل از جنگ جهانی دوم است که در نهایت موجب از بین رفتن تشکیلات جامعه ملل شد.

شکست فرایند صلح در منطقه

در مذاکرات صلح میان اعراب و اسرائیل، عملکرد آمریکا به شدت در جهت منافع اسرائیل بود. (هینبوش، ۱۳۸۲: ۱۱۰) تا جایی که عربستان پس از ۱۱

سپتامبر تحت فشار آمریکا حاضر به تغییر موضع خود در قبال فلسطین شد. مارتین ایندیک^۱ نوشت: چرا از عربستان نمی‌خواهیم که در برابر به رسمیت شناختن کشور مستقل فلسطین توسط آمریکا، اسرائیل را به رسمیت بشناسد. (منصوری، ۱۳۸۵: ۱۳۸) موضوع صلح خاورمیانه در سال‌های اخیر با هدف شناسایی و مشروعیت اسرائیل در نزد کشورهای منطقه از سوی آمریکا و غرب دنبال شد. این فرایند که در قالب‌های مختلف «نقشه راه»، «طرح صلح عربی» و «کنفرانس آنابولیس» پیگیری می‌شد، پس از جنگ اخیر و با شرایط ویژه و غیرانسانی در نوار غزه، بیش از پیش به یک شعار دست نیافتنی تبدیل شده است. در همین رابطه روزنامه لس‌آنجلس تایمز نوشت: حمله اسرائیل به نوار غزه گامی به عقب و ضربه‌ای به تلاش‌ها و اهدافی است که بعد از کنفرانس آنابولیس آغاز شده است. (mardomsalari.com) با توجه به روند این حوادث می‌توان گفت که فرایند صلح در منطقه شکست خورده است.

نتیجه‌گیری

در میان اهل سنت، جنبش حماس پرچمدار مقاومت در برابر اشغالگری رژیم صهیونیستی و توسعه‌طلبی‌های این رژیم است و تاکنون در برابر فشارهای غرب و آمریکا و برخی کشورهای عربی برای ورود به عرصه سازش مقاومت کرده و تسلیم نشده است. از همین رو پشتوانه مردمی این جریان یعنی ساکنان نوار غزه قریب به ۱۸ ماه قبل از تهاجم ۲۲ روزه در محاصره کامل به سر می‌بردند، زیرا دشمنان و مخالفان بر این باور بودند که می‌توانند پشتیبانی مردمی از حماس را کاهش داده و شرایط را به سود رقیب آن (جنبش فتح) تغییر دهند.

۱ - یکی از کارشناسان سیاسی آمریکا

اجرای راهبرد فرار به جلو و پوشش گذاشتن بر ضعف‌های نظامی و تثبیت مجدد برتری نظامی اسرائیل؛ حذف ساختار نظامی، از بین بردن توان موشکی و ترور رهبران جنبش حماس؛ مجازات ساکنان غزه به خاطر پناه دادن به حماس و تخریب پایگاه مردمی آن؛ تلاش برای شناسایی اسرائیل از طرف دولت حماس؛ اعمال فشار بر سوریه برای حل مسأله بلندی‌های جولان و انعقاد قرارداد صلح و شناسایی رژیم صهیونیستی از سوی این کشور؛ رفع مشکلات رژیم صهیونیستی با سایر دول عرب به منظور برقراری روابط گسترده دیپلماتیک و اقتصادی؛ مهار نیروهای مخالف رژیم صهیونیستی در منطقه؛ برقراری امنیت و شناسایی رژیم صهیونیستی توسط کشورهای منطقه؛ مهار موج اسلام‌گرایی در خاورمیانه؛ ایجاد تفرقه در جهان اسلام؛ تأمین فضای گسترده‌تر برای تنفس صهیونیسم و دسترسی به توافقنامه‌های امنیتی و سیاسی با دولت خودگردان از جمله اهداف رژیم صهیونیستی در این جنگ بود که با اهداف خاورمیانه‌های آمریکا نیز همسویی داشت.

در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نیز مواضع برخی کشورهای عربی و تلاش آمریکا و متحدانش برای جلوگیری از قدرت‌یابی جریان‌های همسو با ایران و ایجاد قطب جدید قدرت برای جلوگیری از توسعه نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی، در وقوع جنگ تأثیرگذار بود. یکی دیگر از اهداف اصلی جنگ ۲۲ روزه غزه، رهایی اسرائیل از کابوس شکست در جنگ ۳۳ روزه لبنان و احیای قدرت بازدارندگی این رژیم بود، اما همانگونه که حزب‌الله در آن جنگ توانست بر ارتش این رژیم پیروز شود، حماس نیز یک بار دیگر پایان افسانه شکست‌ناپذیری رژیم صهیونیستی را اثبات کرد.

منابع

- ۱ - المسیری، عبدالوہاب، (۱۳۸۵)، *تأثیر انتفاضہ بر رژیم صہیونیستی*، چاپ دوم، ترجمہ احمد کریمیان، قم: مؤسسہ بوستان کتاب.
- ۲ - امرایی، حمزہ، (۱۳۸۳)، *انقلاب اسلامی ایران و جنبش ہای اسلامی معاصر*، تہران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی .
- ۳ - امینی، حسن، (۱۳۸۳)، *تأثیر حوادث ۱۱ سپتامبر بر امنیت ملی جمہوری اسلامی ایران*، چاپ اول، قم: اعتدال.
- ۴ - پاشاپور یوالاری، حمید، (۱۳۸۱)، *امام خمینی^(رہ) و انتفاضہ فلسطین*، تہران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۵ - پورقیومی، ایوب، (۱۳۸۷)، *تأثیر جنگ ۳۳ روزہ لبنان بر سیاست خاورمیانہای نومحافظہ کاران آمریکا*، قم: اعتدال.
- ۶ - چامسکی، نوام، (۱۳۸۷)، *ہژمونی یا بقا؛ تلاش آمریکا برای سطرہ جهانی*، ترجمہ اسودہ نوین، تہران: اطلاعات.
- ۷ - دہشیار، حسین، (۱۳۸۶)، *سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحدہ آمریکا*، تہران: قومس .
- ۸ - سعد غریب، امل، (۱۳۸۵)، *دین و سیاست در حزب اللہ*، ترجمہ غلامرضا تہامی، تہران: مؤسسہ مطالعات اندیشہ سازان نور.
- ۹ - سہرابی، محمد، (۱۳۸۶)، *استراتژی دفاعی در اندیشہ امام خمینی^(رہ)*، چاپ دوم، تہران: چاپ و نشر عروج.
- ۱۰ - مجرد، محسن، (۱۳۸۶)، *تأثیر انقلاب اسلامی بر سیاست ہای بین الملل*، تہران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۱ - محمدی، منوچہر، (۱۳۸۵)، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، تہران: سازمان انتشارات پژوهشگاہ فرهنگ و اندیشہ اسلامی.

- ۱۲ - منصورى، جواد، (۱۳۸۵)، *آمريکا و خاورميانه*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۳ - مؤسسه فرهنگى قدر ولايت، (۱۳۸۲)، ۹۲ *دستاورد انقلاب اسلامى*، تهران: معاونت فرهنگى ستاد مشترک سپاه - اداره تبليغات.
- ۱۴ - نقیب‌زاده، احمد، (۱۳۸۳)، *بررسى تطبیقى سیاست‌های اروپا و آمریکا در خاورميانه*، کتاب خاورميانه ۱؛ ویژه مسائل و چالش‌های خاورميانه، تهران: مؤسسه فرهنگى مطالعات و تحقيقات بين‌المللى ابرار معاصر.
- ۱۵ - ولايتى، على‌اکبر، (۱۳۸۰)، *ايران و تحولات فلسطين*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۶ - هينبوش، ريموند الويشس، (۱۳۸۲)، *سياست خارجى کشورهاي خاورميانه*، ترجمه على گل محمدى، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردى.
- ۱۷ - برژينسكى، زيگنيو، (۱۳۸۷)، «سياست خاورميانه‌های آمريکا کاملاً شکست خورده است»، *روزنامه جوان*، ۱۳۸۷/۱۰/۱۵.
- ۱۸ - بلچمن، بارى و کافمن، تامارا، (پاييز ۱۳۷۸)، «تهدید و به کارگیری نیروی نظامی در سياست خارجى آمريکا»، ترجمه بهادر امينيان، *مجله سياست دفاعى*، شماره ۲۸، صص ۱-۳۴.
- ۱۹ - پورحسن، ناصر، (مرداد ۱۳۸۵)، «بررسى استراتژى نظامى اسرئيل و حزب‌الله در بحران اخير»، *ماهنامه اطلاعات راهبردى*، سال چهارم، شماره ۳۹، صص ۵-۱۱.
- ۲۰ - پورقيومى، ايوب (۱۳۸۷)، «اجلاس نيويورک؛ زمينه‌ها، اهداف و نتايج»، www.hadi.basijnews.net، (۱۳۸۷/۱۰/۲۹).
- ۲۱ - دلاورپوراقدام، مصطفى، (۱۳۸۶)، «حزب‌الله و مؤلفه‌های سياست و امنيت در خاورميانه»، www.aftab.ir، (۱۳۸۶/۵/۱۳).
- ۲۲ - زارعى، سعدالله، (۱۳۸۷)، «همراهان به تل‌آویو نارو زدند»، www.basirat.ir، (۱۳۸۷/۱۰/۱۲).
- ۲۳ - شهسؤالرى، محمد، (۱۳۸۶)، «پيامدهای اقتصادى محاصره غزه»، *روزنامه اعتماد*، ۱۳۸۶/۷/۳.
- ۲۴ - شهيدى، فرزانه، (۱۳۸۷)، «کدامين صلح؟»، www.basirat.ir، (۱۳۸۷/۱۰/۱۱).
- ۲۵ - عبدالله، عليرضا، (۱۳۸۷)، «غزه؛ روى خط وادادگى عرب‌ها و ددمنشى صهيونيست‌ها»، www.irna5.ir، (۱۳۸۷/۱۰/۱۰).
- ۲۶ - موسى نافع، بشير، (۲۰۰۶)، «لبنان، عرب‌ها و دولت عبرى پس از قطعنامه ۱۷۰۱»، مرکز *اطلاعرسانى فلسطين* (۲۰۰۶/۸/۱۷).
- ۲۷ - اسرئيل برای حمله سراسرى به غزه زمينه‌سازى مى‌کند، *روزنامه اعتماد*، ۱۳۸۷/۱۰/۳.

- ۲۸ - بازیگران صحنه لبنان استراتژی‌ها، مواضع و چشم‌اندازها، خبرگزاری قدس، ۱۳۸۶/۵/۲.
- ۲۹ - پیامدهای پیمان غزه - اریحا، روزنامه رسالت، ۱۳۸۷/۴/۳۱.
- ۳۰ - رضایی، محسن، گفت‌وگوی اختصاصی با شبکه خبری العالم، www.tabnak.ir، ۱۳۸۷/۱۰/۹.
- ۳۱ - غزه در آتش و خون، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۸۷/۱۰/۸.
- ۳۲ - گفتگوی خبری شبکه دو سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۷/۱۰/۱۲.
33. <http://fa.wikipedia.org>.
34. <http://hadi.basijnews.ir/Detail.asp?ItemID=1998>.
35. <http://www.ayandenews.com/fa/pages/?cid=481>.
36. <http://www.ayandenews.com>, (8/10/1387).
37. <http://www.basirat.ir/news.aspx?newsid=70222>.
38. <http://www.basirat.ir/news.aspx?newsid=70233>.
39. <http://www.basirat.ir/news.aspx?newsid=70361>.
40. <http://www.Farsnews.com>, (5/10/1387).
41. <http://www.jomhourieslami.com>, (24/5/1385).
42. <http://www.mardomsalari.com/Template1/Article.aspx?AID=6913>.
43. <http://www.mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=46617>.
44. <http://www.mardomsalari.com>, (11/10/1387).
45. <http://www.mehrnews.ir>, (20/1/1386).
46. <http://www.mehrnews.ir>, (25/1/1386).
47. <http://www.tabnak.ir>, (12/10/1387).
48. <http://www.l.farsnews.com/newstext.php?nn=8710050614>.

دکترین جنگ نامتقارن

مترجم: علیرضا فرشچی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۹/۱۲

تاریخ تأیید مقاله: ۸۷/۱۱/۵

صفحات مقاله: ۱۶۸-۱۴۷

چکیده

در این مقاله تلاش شده است تا ضمن بررسی مفهوم عدم تقارن چرخه‌ی کنش، واکنش، و ضدواکنش آن در عملیات مورد توجه قرار گیرد. در عین حال، بحث عدم تقارن در ادبیات نظامی و چالش‌های مفهومی آن بررسی و در کنار مصداق‌هایی از عدم تقارن در جنگ، معرفی و در پایان ویژگی‌های رهنامه‌ای مؤثر در حوزه نظامی عدم تقارن ارائه شده است.

* * * * *

کلید واژگان

رهنامه (دکترین)، عدم تقارن، تاکتیک، تکنیک‌ها و رویدادها، عدم قطعیت و ابهام.

هر بحثی درخصوص «رهنامه» و «عدم تقارن» باید با اذعان به تنش ذاتی میان نقش رهنامه و ماهیت عدم تقارن در جنگ، آغاز شود. رهنامه باید به طور موجز، بیانگر عقل جمعی درخصوص چگونگی اجرای عملیات نظامی به‌وسیله‌ی

نیروهای مسلح باشد. جی. اف. سی. فولر^۱، مورخ، به سال ۱۹۲۳ میلادی چنین نوشت: «فکر اصلی یک ارتش در قالب رهنامه آن شناخته می‌شود که لازمه‌ی منطقی بودن این دکترین ذکر اصول جنگ است و لازمه‌ی مؤثر بودن آن، داشتن انعطاف لازم در برخورد با تغییرات و دگرگونی‌ها، متناسب با تغییر در شرایط است. از این فکر اصلی یا رهنامه، در اوج رابطه‌اش با درک انسانی، مرادی جز ایجاد زمینه‌ی لازم برای دست یافتن به درکی مشترک نیست و آن هم منطبق ساختن اقدام با شرایط است.»^(۱)

در عین حالی که جنگ نامتقارن دربرگیرنده‌ی حوزه‌ی وسیعی از نظریات، تجربیات، حدس و گمان و تعاریف است، فرض ضمنی بر این مبناست که در جنگ نامتقارن با بهره‌گیری از غافلگیری از طریق اهداف، شیوه‌ها و ابزار، به ناشناخته‌ها پرداخته می‌شود. هر قدر که طرف مقابل در مقایسه با نیروهای خودی تفاوت‌های بیش‌تری داشته باشد، پیش‌بینی اقدامات وی نیز به همان اندازه دشوارتر خواهد بود. اگر می‌شد که از قبل بدانیم دشمن چگونه برای بهره‌برداری از این تفاوت‌ها طرح‌ریزی کرده است، ما نیز می‌توانستیم رهنامه معینی را برای مقابله با اقدامات او تدوین کنیم. رهنامه، در برخورد با دشمنان نامتقارن، باید شیوه‌ی تفکر در خصوص نامتقارنی و فلسفه‌ی عملیاتی که در آن «نامتقارنی» کاملاً لحاظ شده باشد را فراهم سازد.

یکی از شیوه‌های نگرش به جنگ نامتقارن، پرداختن به آن در قالب چرخه‌ی کنش، واکنش و ضدواکنش است. دشمنان ما به مطالعه و بررسی رهنامه‌های ما می‌پردازند و سعی دارند با آن مقابله کنند. از هر دشمن قابل و باکفایتی، چنان‌چه به نتیجه‌ی کار خود ایمان داشته باشد، اقدامات غیرمنتظره و غافلگیرانه سرخواهد زد.

1 - J. F. C. Fuller

ما نیز هنگامی که به عدم تقارن پی بردیم با آن به مقابله خواهیم پرداخت، و به همین ترتیب جریان ادامه پیدا می‌کند. برای مثال، اگر دشمنی ناشناخته تجهیزات بیولوژیکی داشته باشد و ما آن را نداشته باشیم، آمادگی ما در قالب طیفی از مسایل مربوط به فناوری، رهنامه و عملیات به لحاظ حفاظت از نیروها، توسعه‌ی پادزهرها و ایجاد توانایی لازم برای حمله یا با شکست مواجه ساختن ابزار و شیوه‌های توزیع عوامل میکروبی دشمن و پشتیبانی از غیرنظامیان، معنا می‌یابد. چنین آمادگی‌ای در راستای تأمین هدف بازدارندگی از کاربرد تجهیزات بیولوژیکی صورت می‌پذیرد، چرا که با کسب این آمادگی، از میزان برتری نامتقارن اصلی دشمن کاسته می‌شود. متأسفانه، عدم قطعیت و ابهام، از سرشت جنگ جدایی‌ناپذیر است و نامتقارن بودن هم به این عدم قطعیت دامن می‌زند و آن را افزایش می‌دهد. افرادی که به انتظار نشسته‌اند تا از طریق رهنامه، تاکتیک، تکنیک، و رویه‌ها (TTP)، راه حل و فهرستی از کارهایی که باید در عملیات انجام داد، فراهم شود، در حین عملیات واقعی، به سرعت به اشتباه خود پی خواهند برد. چنانچه هنگامی که دشمن با قابلیت‌های خود ما را غافلگیر سازد، واکنش ما لزوماً مقطعی و موردی بوده، و چندان اثربخش نخواهد بود. برتری که دشمن از آن بهره‌مند است، بسته به پیش‌فرض‌ها و توانایی ما برای انطباق با شرایط، احتمال دارد همچنان باقی بماند. رهنامه باید نیروهای مسلح را به مجموعه‌ای از اصول و نگرش‌ها برای مقابله‌ی سریع و مؤثر با عدم قطعیت و ابهام مجهز نماید.

اژدر نیزه‌ی بلند ژاپنی^۱

نیروی دریایی آمریکا و ژاپن در سال‌های بین جنگ جهانی اول و دوم،

1 - Japan's Long Lance Torpedo

راه‌حل‌ها و شیوه‌های تاکتیکی و تکنیکی متفاوتی را در رزم دریایی سطحی خود دنبال می‌کردند. نیروی دریایی آمریکا توپخانه‌ی دریایی دوربرد در روشنای روز را کانون توجه خود قرار داده بود؛ توپخانه‌هایی که به وسیله‌ی هواپیماهای تجسسی نیروی دریایی و رایانه‌های پیشرفته‌ی آنالوگ پشتیبانی می‌شد.^(۲) برای این‌که رایانه‌ها به جواب محاسبه‌ی آتش برسند، کشتی آتش‌کننده مجبور بود به حفظ وضعیتی ثابت مبادرت ورزد تا رایانه‌ها بتوانند استقرار پیدا کرده، اطلاعات دقیقی را برای برجک توپ‌ها فراهم کنند.

نیروی دریایی ژاپن، اژدر نیزه بلند تیپ ۹۳ را ساخت که قادر بود کلاهدک جنگی بزرگی را با خود حمل کند و مسافتی را به طول ۲۰۰۰۰ یارد یا بیش‌تر، با سرعت ۴۵ گره^۲ دریایی بپیماید.^(۳) ژاپنی‌ها سیستم آتش هوشمند و ایده‌آلی داشتند. در نتیجه، نیروهای ژاپنی آموزش‌دیده برای رزم شبانه، با رزم‌ناوها و ناوشکن‌هایی که کاملاً در حال مانور بودند به شلیک اژدر مبادرت می‌کردند.

نیروی دریایی آمریکا برای مدت بیش از دو سال، یعنی از اوایل سال ۱۹۴۲ که با اژدر نیزه بلند روبرو شد، از درک قابلیت‌های این سلاح عاجز بود. نیروی دریایی آمریکا و ژاپن در جریان نبردهای دریایی خود دو مسیر نامتقارن متفاوت را در پیش گرفته بودند؛ روند توسعه‌ی اژدرها در آمریکا هم با نواقص و کاستی‌های فراوانی روبرو بود. اژدرهای آمریکایی بسیار کم سرعت و کند بودند، نسبت به اژدرهای ژاپنی، کلاهدک جنگی کوچک‌تری را می‌توانستند حمل کنند، برد آن‌ها هم کم‌تر از ۱۰۰۰۰ یارد بود، و اغلب، حتی وقتی هم که به هدف اصابت می‌کردند، منفجر نمی‌شدند. در نتیجه، نیروی دریایی آمریکا قابلیت‌های ضعیف تسلیحاتی خود را در مقابل قابلیت‌های ژاپنی‌ها به کار می‌گرفت [قرینه‌سازی می‌کرد] و نمی‌خواست

۱ - هر یارد برابر است با ۹۱/۴۴ سانتی‌متر، م.

۲ - هر گره یا میل دریایی، تقریباً برابر است با ۱۸۳۵ متر، م.

باور کند که ژاپنی‌ها قادر به استفاده از اژدرهای برتری هستند. به تدریج، قدرت هوایی آمریکا، آتش جنگ‌افزارهای هدایت‌شده به وسیله‌ی رادار، و سایر انطباقات تاکتیکی آن به ایجاد نوعی موازنه انجامید، اما در کل جنگ، اژدرهای ژاپنی، طرح‌ریزان نیروی دریایی آمریکا را عاجز کرده بود. نیروی دریایی آمریکا طی این جنگ، متحمل یک غافلگیری تاکتیکی و فناورانه‌ی نامتقارن شد؛ چرا که آمریکایی‌ها این سلاح را پیش‌بینی نکرده بودند و در حقیقت، حتی نمی‌توانستند خود را متقاعد کنند که ژاپنی‌ها چنین قابلیت‌هایی دارند، البته پاسخ به این مسأله چندان هم ساده نبود و سال‌ها طول کشید تا نسبت به آن سازگاری حاصل شد.

توسعه‌ی دکترین آمریکا

برای گذر از تنش ذاتی میان دکترین و نامتقارنی، توجه این بخش معطوف به دو مشاهده از نامتقارنی است که از نظر دشمنان بالقوه ارتباط زیادی با توسعه‌ی دکترین آمریکا دارد:

۱- درک این نکته لازم است که برای بسیاری از دشمنان بالقوه، آمریکا همانقدر نامتقارن جلوه می‌کند که آن‌ها برای آمریکا. برای یک مبارز القاعده که در غاری واقع در مناطق دوردست افغانستان پنهان شده است، مواد انفجاری هوا سوخت هوایی که از فراز هزاران پایی و مایل‌ها دورتر با دقتی بسیار زیاد توسط لیزر هدایت می‌شود و به وسیله‌ی نیروهای عملیات ویژه‌ی (SOF) ورزیده به‌طور پنهانی به کار گرفته می‌شود، همانقدر نامتقارن است که تاکتیک او برای آمریکایی‌ها.

۲- در رهنامه نمی‌توان شکل و ماهیت درگیری‌های نامتقارن را پیش‌بینی کرد، اما ویژگی‌های ضروری و چارچوب دانش ذهنی لازم برای مقابله در محیط آشفته‌ی عملیات نامتقارن را می‌توان پیش‌بینی کرد.

برای درک نقش رهنامه باید بین رهنامه، تاکتیک، تکنیک، و رویه‌ها تفاوت

قایل شد. اغلب افرادی که از واژه‌ی رهنامه استفاده می‌کنند، چارچوب کلی رهنامه را نظر دارند و از تفکیک نقش معین هر عنصر آن غافل می‌مانند. تعریف نقش هر عنصر در رهنامه به ظاهر امتیاز مهمی برای آن محسوب نمی‌شود، اما این تعاریف برای درک ما اهمیت دارد، چرا که هر عنصر در چگونگی عملکرد نیروهای نظامی نقش متفاوتی را ایفا می‌کند. ارتباط این موضوع، در اینجا معنا پیدا می‌کند که هر عنصر، با توجه به شرایط نامتقارنی، نقش متفاوت تری هم می‌یابد و همچنین هر عنصر، نرخ ادواری متفاوتی به لحاظ توسعه و عمر مفید خود دارد.

در رهنامه‌ای کارآمد و مؤثر، انتظار چگونه جنگیدن بر مبنای تجارب گذشته و مبتنی بر بهترین شکل پیش‌بینی آنچه فراروی ماست، بیان می‌گردد. رهنامه باید:

- ۱ - رابطه‌ی میان تحقیق، نظریه، تاریخ، آزمایش و عمل را فراهم سازد.
- ۲ - دربرگیرنده مجموعه دانش و تجربه‌ای باشد که بتوان آن را بکار گرفت.
- ۳ - زمینه‌ی درک و زبان مشترکی را فراهم سازد که به ما امکان دهد، آنچه نیروهای نظامی باید انجام دهند را به طور شفاف و خلاصه بیان کنیم.

تعریف دقیق رهنامه عبارتست از «اصول بنیادینی که بدان واسطه نیروهای نظامی یا عناصر آن در راستای تأمین اهداف ملی به هدایت اقداماتشان می‌پردازند. این اصول جنبه‌ی آمرانه دارد، اما لازمه‌ی کاربرد آن‌ها در عمل برخورداری از قوه‌ی قضاوت و تشخیص است.»^(۴) در تمیز میان مفهوم کلی، شامل هر چهار عنصر و تعریفی دقیق‌تر، این دومی است که ما می‌توانیم آن را مورد تأکید قرار دهیم.

همان‌طور که فولر آورده است، رهنامه نظامی باید متضمن تدبیر و مفهومی عملیاتی باشد، فلسفه‌ای که در آن چگونگی عملیات نیروهای نظامی آمده باشد.^(۵) برای نیل بدین مقصود، رهنامه باید استلزامات عملیاتی را با نقاط قوت محسوس نیرو و وفق دهد. نیروهای نظامی هنگامی به بهترین شکل ممکن عمل می‌کنند که از قابلیت‌های مشهود و نقاط قوت نامتقارن خود بهره‌برداری کرده باشند. تاریخ مملو از نمونه‌های شکست نظامی است که حکایت از تلاش برای رقابت با شیوه‌ی نبرد

دشمن دارد، در حالی که نیروهای خودی چندان تطابق و تناسبی با آن نداشته‌اند.

تاکتیک

در تاکتیک به چگونگی استفاده از یگان‌ها در حین نبرد پرداخته می‌شود.^(۶) کاربرد واقعی تاکتیک بستگی فراوانی به قرائن و شواهد دارد. تاکتیک آمیزه‌ای از علم و هنر است. در آیین‌نامه‌ی رزمی (FM) شماره‌ی ۳-۹۰ نیروی زمینی آمریکا با عنوان «تاکتیک» آمده است:

«علم تاکتیک دربرگیرنده‌ی درک آن دسته از ابعاد نظامی تاکتیک (قابلیت‌ها، فنون و شیوه‌هایی) است که می‌توان آن‌ها را اندازه‌گیری نمود و مدون کرد.» هنر تاکتیک دربرگیرنده‌ی سه بعد به هم پیوسته است:

۱ - مجموعه‌ای از شیوه‌های قابل انعطاف و مبدعانه برای به انجام رساندن ماموریت‌های محوله

۲ - تصمیم‌گیری در شرایط عدم قطعیت و ابهام به هنگام رویارویی با دشمنی باهوش

۳ - درک بُعد انسانی، یعنی تأثیر نبرد بر سربازان

تاکتیسین‌ها برای حل مسایل تاکتیکی مطرح، در چارچوب مقاصد فرمانده، با انتخاب از میان گزینه‌های به هم پیوسته، مانند شکل مانور، وظایف تاکتیکی مربوط به مأموریت و ترتیب و انتخاب نوع اقدامات کنترلی، به هنر تاکتیک روی می‌آورند.^(۷) بویژه توجه کنید به توصیف هنر تاکتیک؛ یعنی «تصمیم‌گیری در شرایط عدم قطعیت و ابهام، هنگامی که با دشمنی باهوش روبرو هستیم»، چرا که این وصف تقریباً رابطه‌ی مستقیم بین تاکتیک و نامتقارنی را بیان می‌دارد.^(۸)

تاکتیک همپا با وضعیت، پیوسته تغییر می‌کند. کتابی که گویای همه‌ی شرایط و قواعد تاکتیکی بوده، جوابگوی همه‌ی مسایل آن باشد، وجود ندارد؛ آیین‌نامه‌های تاکتیکی فقط فهرستی از گزینه‌ها را به دست می‌دهند که باید از میان آن‌ها انتخاب

کرد. تاکتیک در حین نبرد در مقابل دشمن نامتقارن بکار گرفته می‌شود، اما این لزوماً بدان معنا نیست که فهرستی از مجموعه‌ی تاکتیک برای جنگ نامتقارن می‌توان در اختیار داشت، چرا که هرگونه کاربرد این تاکتیک منحصر بفرد است و شرایط خاص خود را دارد. تاکتیک مجموعه‌ی اقداماتی را شامل می‌شود که علیه دشمنی نامتقارن به هنگام چینش نیروها برای مقابله انجام می‌دهیم. آنچه که تاکتیک را در مقابل دشمنی نامتقارن تغییر می‌دهد این است که ما مجبور شویم ترکیب بخصوصی از گزینه‌ها را که شاید قبلاً از آن استفاده نکرده باشیم، بکار ببریم، یا شاید مجبور شویم گزینه‌های تازه و بدیعی را برای مقابله با نامتقارنی در نظر بگیریم. فرماندهان در حین مواجه شدن با شرایطی تازه باید از میان مجموعه‌ای متنوع از راه‌حل‌های ممکن، دست به انتخاب بزنند و راه حل برگزیده را با شرایط حاکم بر نقطه‌ی درگیری منطبق سازند.

تکنیک‌ها و رویه‌ها

تکنیک‌ها دربرگیرنده‌ی روش‌های تفصیلی و کلی‌ای هستند که فرماندهان به منظور انجام ماموریت‌ها و وظایف محوله، بویژه روش‌های به‌کارگیری تجهیزات و نیرو، مورد استفاده قرار می‌دهند. رویه‌ها شامل شرح تفصیلی و استاندارد نحوه‌ی عمل است که در آن چگونگی انجام وظایف توصیف شده است. تکنیک و رویه‌ها برای نیروها جنبه‌ای داخلی دارند. تکنیک‌ها و رویه‌ها، بنا به سازمان، تجهیزات و محیط، ویژه‌ی انواع خاصی از یگان‌ها هستند.^(۹) این شیوه‌ها و رویه‌ها در نازل‌ترین سطح مفهوم گسترده‌ی رهنامه، استاندارد عمل (SOP) مربوط به سطح نبرد و یا به تعبیری سطح تکنیک جنگ‌اند. تکنیک‌ها و رویه‌ها شیوه‌ی عمل استاندارد هستند که بتدریج و در حین آموزش در ذهن و رفتار نیرو جای می‌گیرند.

این مطلب در این گفته مصداق می‌یابد که «نیروها همان‌طور که آموزش می‌بینند، می‌جنگند». نیروهای نظامی نمی‌توانند همان‌طور که به حرکت رو به جلوی

خود ادامه می‌دهند همه‌ی کارهای خود را در هر شرایطی، در حد ایده‌آل انجام دهند. در برخی موارد، بنا به ضرورت مجبوریم از تکنیک‌ها و رویه‌های موجود با برخی تغییرات، برای انطباق یافتن و سازگار شدن با شرایط، در مقابل دشمنان نامتقارن استفاده کنیم. این روش می‌تواند مؤثر واقع شود. در موارد دیگر، اگر تکنیک‌ها و رویه‌های لازم وجود نداشته باشد و ترکیب ابتکاری تکنیک‌ها و رویه‌های موجود مؤثر واقع نشود، باید تکنیک‌ها و رویه‌های جدیدی را با تکنیک‌ها و رویه‌های موجود برای غلبه بر مشکل پیش‌رو ترکیب کرد. اگر به نظر رسید که چنین وضعیتی، که موجب بروز تغییر در تکنیک‌ها و رویه‌ها شده، ممکن است دوباره تکرار شود، باید نسبت به اطلاع‌رسانی به‌عنوان راه حل این وضعیت، به سایر نیروها اقدام کرد تا این‌که آن‌ها مجبور نشوند از طریق تجربه‌ای تلخ آن را بیاموزند. شاید باور آن مشکل باشد، اما سربازان نیروی زمینی آمریکا هنوز هم در افغانستان سرگرم منطبق ساختن و استفاده کردن از تمرین‌ها و رویه‌های عمل استاندارد هستند که پیش از اعزام فرا گرفته بودند.

هر نیروی نظامی باکفایت دایما به فکر سازگاری با شرایط است. یگان‌های نظامی، تکنیک‌ها و رویه‌های خود را پیوسته براساس شرایط و دانش حاصل از تجارب گذشته اصلاح می‌کنند. بی‌تردید، پرداختن به دشمنانی متفاوت از نیروهای خودی، نه موضوعی تازه است و نه منحصر بفرد. هنگامی که نیروی زمینی آمریکا در جنگ جهانی دوم در ایتالیا با وسایل ضدخنتی‌سازی مین‌ها و سایر تله‌های انفجاری روبرو شد، شیوه‌هایی را برای پاکسازی و نشانه‌گذاری منطقه‌ای به وجود آورد و همچنین تکنیک‌های تازه‌ای را برای غیرمسلح کردن مین‌ها مورد استفاده قرار داد. به همین ترتیب، تفنگداران دریایی تمرین‌های تخصصی‌ای را برای انهدام غارهای ژاپنی‌ها و استحکامات زیرزمینی آن‌ها طی جنگ در منطقه‌ی پاسیفیک به اجرا درآوردند. تغییر دادن تکنیک‌ها و رویه‌ها، آن‌هم به شکلی که در کل نیرو مؤثر باشد، نیازمند آزمایش، آموزش، و بسط و گسترش است. این اقدامات، بخشی از

ماهیت سازگاری و انطباق‌پذیری رزمی هستند. سازگاری و انطباق‌پذیری برای نیل به موفقیت‌های نظامی حیاتی است، چرا که در جنگ، اعم از این که نامتقارن باشد یا نباشد، با عدم قطعیت و ابهام روبرو خواهیم بود.

عدم قطعیت و شرایط غیرمنتظره

کارل فون کلاوزویتس، نظریه‌پرداز نظامی آلمانی، معتقد بود که ابهام و عدم قطعیت عنصر گریزناپذیر جنگ است.^(۱۰) ممکن است به طور نسبی در قالب عملکرد عالی فرماندهی، کنترل و اطلاعات، از میزان عدم قطعیت کاسته شود. اما همان‌طور که سیر رویدادها در افغانستان و در حقیقت سایر جنگ‌ها و درگیری‌ها نشان می‌دهد، این عدم قطعیت را از عرصه‌ی جنگ نمی‌توان حذف کرد. عدم قطعیت یکی از جنبه‌های پایدار جنگ است و از عوامل زیر ناشی می‌شود:

۱ - فقدان اطلاعات در خصوص نیت و مقاصد دشمن، مانند این که آیا صدام قصد حمله به عربستان سعودی را داشت یا نه؟
 ۲ - زمان‌بندی، موقعیت، یا حتی وجود طرحی برای حمله، مانند تهاجم آردناز آلمان‌ها.

۳ - کارایی و اثربخشی یا حتی وجود تجهیزاتی جدید، مانند اژدرهای تیپ ۹۳.

۴ - به وجود آوردن شکل جدیدی از جنگ، مانند حملات برق‌آسا.

برخی چنین استدلال می‌کنند که عدم قطعیت، به مثابه کارکردی از عدم تقارن، با گسترش فناوری و تقابل اهداف متعارض افزایش یافته است. این افزایش عدم قطعیت نه تنها بین دولت - ملت‌ها مطرح بوده است، بلکه بین نقش‌آفرینان غیردولتی نیز وجود دارد. بی‌هیچ تردیدی، شواهد دلالت بر این نکته دارد که احتمال فزونی یافتن عملیات‌های نامتقارن در قالب شماری از درگیری‌های احتمالی و متخصصین، ابزار فنی، برداشت‌های فرهنگی، و ارزش‌های متنوع و گوناگون، وجود دارد. دشمنان بالقوه‌ی آمریکا به این نکته پی برده‌اند که انتخاب

روشی متعارف برای جنگ با آمریکا در حکم خودکشی است. همانطور که احتمال نامتقارنی افزایش می‌یابد، سطح عدم قطعیت و احتمال غافلگیری تاکتیکی، عملیاتی، و راهبردی نیز فزونی می‌گیرد.

در حقیقت، نامتقارنی چیزی جز رساندن سطح عدم قطعیت، یا غافلگیری به سطح جدیدی که مستلزم سبک‌ها، شیوه‌های نوظهور، یا حتی اهداف تازه باشد نیست. به لحاظ رهنامه‌ای، واکنش ما چه به نامتقارنی دشمن در سطح نازل نوآوری تاکتیکی باشد یا یک رویکرد استراتژیک کاملاً بدیع، یکسان خواهد بود. باید به اندازه‌ی لازم زیرک و باهوش باشیم که تشخیص بدهیم چه چیزی [در دشمن] تغییر کرده است و سپس انعطاف لازم برای نشان دادن واکنشی مؤثر را داشته باشیم. رهنامه باید این امر را تسهیل نماید.

برخورد با شرایط غیرمنتظره مستلزم سازگاری سریع با وضعیت‌های واقعی است. چنانچه محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های مندرج در رهنامه بیش از حد باشد، رهنامه اعتبارش را از دست خواهد داد. بدتر این‌که رهنامه میل و علاقه‌ی وافر را برای عمل طبق کتاب و آیین‌نامه در افراد ایجاد می‌کند، فرقی هم نمی‌کند که مطالب کتاب متضمن شرایط و متناسب با آن باشد یا نباشد. آدمیرال ارنست کینگ^۱ فرمانده آمریکایی عملیات‌های دریایی در جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۰ نسبت به این موضوع با گفتن این نکته هشدار داد: *”زمان و فرصت کافی برای ابلاغ برخی از وظایف رده‌های تابعه وجود ندارد... اگر آن‌ها [فرماندهان رده‌های تابعه] به سبب عادت کردن به فرامین و دستورالعمل‌های پرطول و تفصیل علاقه‌ای به انجام کار نداشته باشند، اگر آن‌ها عادت نکرده باشند فکر کنند، قضاوت کنند، تصمیم بگیرند و به اختیار خود عمل کنند، ما به هنگام عملیات واقعی، در موقعیتی اسف‌بار قرار*

1 - Ernest King

خو/هیم گرفت" (۱۱) رهنامه باید دربرگیرنده فلسفه‌ی تفکری ابتکاری و خلاق برای مقابله با عدم قطعیت باشد. هر قدر که دشمن نامتقارن‌تر باشد، این موضوع اهمیت بیش‌تری می‌یابد. آموزش باید مکمل فلسفه‌ی عملیات‌هایی باشد که بر عدم قطعیت تأکید دارد. رهنامه آموزش باید با قرار دادن سربازان و فرماندهان در شرایط و موقعیت‌های ناآشنا و ناشناخته و وادار ساختن آن‌ها به ابداع تفکر خلاق ایشان را برای بروز دادن خلاقیت‌هایشان تحت فشار قرار دهد.

رهنامه، برای این‌که همچنان مؤثر باشد، باید عناصر عدم قطعیت و شرایط غیرمنتظره را به رسمیت بشناسد. البته در رهنامه نمی‌توان به پیش‌بینی امور غیرمنتظره پرداخت؛ با این حال، رهنامه باید فراتر از پرداختن به امور پیش‌پا افتاده باشد. رهنامه باید ارایه‌گر پایه‌ی آموزشی و مجموعه‌ی ابزار لازم برای درک و تأثیرگذاری بر عملیات‌های موفقیت‌آمیز باشد نه با نادیده گرفتن آن‌ها، بلکه به سبب ماهیت نامتقارن فزاینده‌ای که دارند. انتقال دادن این مجموعه ابزار وظیفه‌ی سیستم‌های آموزشی، تحصیلاتی، و خودآموز است. بکار بردن ابزار وظیفه‌ی فرماندهی است. رهنامه نظامی باید فلسفه‌ی عملیاتی‌ای را شامل گردد که در آن عدم قطعیت به مثابه جنبه‌ی بنیادی جنگ به رسمیت شناخته شده باشد. دکتترین باید ماهیت انطباق‌پذیر تفکر و عزم دشمن را به تصویر کشیده و بر فقدان توصیه در دکتترین تأکید کند. اما کار رهنامه در اینجا تمام نمی‌شود.

سازگاری و ابتکار عمل

درس همیشگی‌ای که رهنامه باید مورد تأکید قرار دهد این است که هنگام رویارویی با عدم تقارن، جنگ حول محور انطباق‌پذیری و سازگاری می‌گردد. نمونه‌های عدم تقارن و سازگاری‌هایی که نسبت به آن صورت گرفته را می‌توان در شورش‌ها و توسعه‌ی نیروها و دکتترین ضدشورش یافت. در سطح تاکتیکی، می‌توان تأثیرات مسلسل، آتش دقیق توپخانه غیرمستقیم، و سیم‌خاردار را در جنگ

جهانی اول مشاهده کرد. می‌توان توسعه‌ی تاکتیک تهاجم سریع و روش مقابله‌ی با آن را بررسی کرد. می‌توان حملات هوایی آمریکایی‌ها علیه صرب‌ها در کوزوو را تجزیه و تحلیل کرد و به تاکتیک استتار و فریب صرب‌ها پی برد.

تجربه‌ی نظامیان آمریکایی در اوج جنگ‌هایی که با سرخپوست‌ها داشتند، بسیار روشنگر است. سرخپوستانی که در دشت‌ها زندگی می‌کردند قبایل چادرنشینی بودند که از تاکتیک جنگ چریکی علیه واحدهای نظامی آمریکا استفاده می‌کردند. تحرک و مهارت، سرخپوست‌ها را قادر می‌ساخت تا سریع حمله کنند و به همان سرعت از دست تعقیب‌کنندگان بگریزند. نظامیان آمریکایی فاقد تحرک و اطلاعات لازم برای وادار ساختن سرخپوست‌ها به نبرد در قالب یک درگیری منظم بودند که اگر چنین می‌شد نظامیان آمریکایی (نیروهای فدرال) می‌توانستند از قدرت آتش برتر خود استفاده کنند. ژنرال جورج کروک^۱ در خصوص یافتن راه حلی برای این مسأله، توان [ارزم] نسبی نیروهای درگیر را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که سرخپوست‌ها قدرت تحرک خود را در زمستان از دست می‌دهند، چرا که از چادرهایشان نمی‌توانستند زیاد دور شوند. کروک با استفاده از قاطرهای سخت‌جان به جای اسب می‌توانست با طی مسافت‌های طولانی در زمستان عملیات کند و بدین ترتیب، به چادرهای زمستانی سرخپوست‌ها - که در مناطق دوردست واقع شده بود - حمله کند. وقتی که گروه‌های مبارز سرخپوست به چادرهای سوخته و نابودشده‌ی خود باز می‌گشتند، چاره‌ای نداشتند جز این که یا از گرسنگی بمیرند یا به اردوگاه‌هایی که آمریکایی‌ها برای قبایل سرخپوست در نظر گرفته بودند، نقل مکان کنند.^(۱۲)

راه‌حلی که کروک برای حل این مسأله برگزید، توسعه‌ی یک فناوری

1 - George Crook

نامتعارف و خارق‌العاده برای حل یک مشکل نظامی نبود. آنچه که برای دستیابی به موفقیت‌های حیاتی داشت انتخاب آگاهانه و هوشمندانه از میان ابزار و شیوه‌های موجودی بود که با شرایط تناسب داشته باشد. کروک به این نکته پی برده بود که در فصل درگیری، سرخپوست‌ها برتری نامتقارنی نسبت به نظامیان آمریکایی داشتند که به راحتی نمی‌شد بر آن غلبه کرد. او در بررسی خود متوجه این مطلب شد که سرخپوست‌ها، درست، قرینه‌ی قوت نامتقارن خود، در فصل زمستان دارای نقطه‌ی ضعف آشکاری هستند. کروک به بسط نگرشی نامتقارن پرداخت که سرخپوست‌ها نیز به نوبه‌ی خود نتوانستند با آن مقابله کنند. شیوه‌های انتخاب‌شده بر توان نسبی و شیوه‌های مکمل برای حفاظت از نقاط ضعف تأکید داشت. کروک رهنامه نظامی آمریکا را بازنویسی نکرد؛ او نیروهای خودش را برای اجرای رهنامه به روشی تازه، با شرایط موجود، سازگار و منطبق ساخت. باید چنین تفکر خلاق و مبدع‌ان‌های را از فرماندهان خود بخواهیم.^۱

همچنان که سرگرم تدوین رهنامه برای عصر نامتقارنی هستیم، ضرورت مقابله با عدم تقارنی را که دشمنان بالفعل و بالقوه تمرین می‌کنند و شیوه‌ی کار خود قرار می‌دهند، باید بشناسیم، و باید قابلیت‌های نامتقارن خود را، به منظور سرمایه‌گذاری بر موضوعاتی که دشمن به راحتی توان پاسخ بدان‌ها را ندارد، با مقتضیات منطبق سازیم. این موضوع اهمیت فراوانی دارد، چرا که نیروهای نظامی آمریکا مجموعه‌ی وسیعی از قابلیت‌های نامتقارن را در اختیار دارند که اگر به طور مؤثر بکار گرفته

۱ - در این مورد به لحاظ تفاوت فرهنگی ماهوی که با فرهنگ نظامی بومی ما دارد، مصداق آموزش کاربردی نمی‌تواند داشته باشد، اما از نظر آشنایی با پیشینه‌ی فرهنگ نظامی به دور از اخلاقیات آمریکایی‌ها که در آن کشتار بی‌رحمانه‌ی زنان و کودکان و سالخوردگان که امکان دفاع از خود را ندارند، در چارچوب اقدامات تاکتیکی توصیه می‌شود، موردی شایان توجه است. بنابر آموزه‌های متعالی دین مبین اسلام، رزمنده‌ی مسلمان از اقدام به چنین اعمالی به شدت نهی شده است، م.

نشود، بی ارزش خواهد بود.

تاریخ نظامی آکنده از نمونه‌های شکست و ناکامی است که در مسیر بهره‌برداری از مزایای حاصل از نامتقارنی رخ داده است:

استفاده‌ی انگلیسی‌ها از تانک در کامبرایی^۱ در سال ۱۹۱۷، استفاده آلمان‌ها از گاز کُلر در سال ۱۹۱۵ در جنگ جهانی اول، شکست اتحادیه در کارتر^۲ در پترزبورگ در سال ۱۸۶۴ و ناتوانی آمریکایی‌ها برای انسجام بخشیدن تحرک نامتقارنی که به سبب وجود بالگردها در ویتنام به وجود آمده بود به راهبردی متناظر. مطالعه‌ی مواردی این چنین، دربرگیرنده‌ی کاربردهای شیوه‌های نامتقارنی است که در مسیر دستیابی به موفقیت‌های عملیاتی یا راهبردی ناکام مانده، شکست خورده‌اند. در حالی که کارشناسان نظامی ممکن است جزییات را به منظور اندازه‌گیری و مرتبه‌بندی رهنامه مورد بحث قرار دهند، باید دانست که اقدام نامتقارنی تأثیرات مرتبه‌ی دوم و سومی دارد که با مطالعه‌ی سطحی، آشکار نمی‌شود. این مثال‌ها و همچنین سایر نمونه‌های دیگر، سرعت انطباق‌پذیری و زودگذر بودن فرصت‌های بهره‌برداری که ممکن است در پی آن به وجود آید را مورد تأکید قرار می‌دهد.

ویژگی‌های رهنامه مؤثر

رهنامه مؤثر، در عصر عدم تقارن فزاینده، باید از ویژگی‌های زیر برخوردار باشد:

۱ - رهنامه باید دارای تدبیر عملیاتی‌ای باشد که فقط جنگ متعارف پرشدت را شامل نشود بلکه سایر درگیری‌ها را نیز دربرگیرد. در عصر برتری متعارف آمریکایی‌ها، غیرمحمتمل است که دشمنان آمریکا سعی بر قرینه‌سازی در برابر نقاط قوت آمریکا داشته باشند و به طور متقارن

1 - Combrai

2 - Carter

بجنگند. به هر حال، این مزیت فقط تا زمانی وجود خواهد داشت که بتوانند قابلیت‌های خود را حفظ کنند. اگر آمریکایی‌ها قابلیت‌ها را از دست بدهند باید قابلیت دیگری را جایگزین آن کنند تا بتوانند با قابلیت هر دشمن مشابهی مقابله کنند، در غیر این صورت، آسیب‌پذیر باقی خواهند ماند.

۲- فلسفه‌ی رهنامه‌ای، پیش‌بینی و ضعف پیشگویانه‌ی ماهیت رهنامه را باید مورد تأکید قرار دهد. همانطور که در آیین‌نامه‌ی رهنامه نیروی زمینی آمریکا آمده است باید عملیات‌های آینده را پیش‌بینی کرد. درست مثل پیش‌بینی وضعیت آب و هوا، برآورد ما نیز باید به طرز معقولی در کوتاه‌مدت دقیق و به تناسب و در طول زمان از دقت آن کاسته شود. ما باید بحث روشن و کوتاهی از این که چرا پدیده‌هایی در رزم (به لحاظ نظری، تاریخی و تجربی) رخ می‌دهند، ارایه کنیم، تا این که فرماندهان و سربازان بتوانند اساس پیش‌بینی را درک کنند.

۳- در جای‌جای رهنامه، خلاقیت و آمادگی برای مواجهه با دشمنی انطباق‌پذیر، زیرک و نوعاً نامتقارن باید مورد تأکید قرار گیرد. نیل بدین مقصود نیازمند بیان مسأله و تعیین بهترین راه حل موجود است، و آن ابتکار عمل فرمانده از سطوح عالی فرماندهی گرفته تا پایین‌ترین سطوح آن است.

۴- در رهنامه باید این واقعیت به نیروها آموزش داده شود که اقدامات نظامی اغلب تأثیرات مرتبه‌ی دوم و سوم (قانون پیامدهای ناخواسته) دربر دارد. فرصت در پیامدهای ناخواسته با عدم قطعیت افزایش می‌یابد، و در برخی مدل‌های غیرخطی، با نامتقارنی این افزایش صورت می‌پذیرد. رهنامه نیروی زمینی آمریکا باید به نامتقارنی مثل یک خیابان دوطرفه نگاه کند، به لحاظ قابلیت‌های نظامی، نیروهای آمریکایی ممکن است نامتقارن‌ترین نیروی نظامی در طول تاریخ باشند، البته چنانچه کسی تک‌تک قابلیت‌های

معین آن را برشمارد و سپس در پی یافتن قرینه‌ی آن‌ها در سایر نیروهای مسلح دنیا برآید. در رهنامه باید نقاط قوت نیروهای آمریکا و چگونگی بهره‌برداری از آن‌ها، هنگامی که به طور نامتقارن بکار گرفته می‌شوند، مورد تأکید قرار گیرد.

۵- رهنامه باید شامل سیستمی باشد که بتواند به سرعت تاکتیک، تکنیک‌ها و رویه‌ها (TTP) را در مقابل تهدیدات در حال ظهور، مورد ارزیابی مجدد قرار دهد، راه‌حل‌های مبتکرانه برای مسایل تاکتیکی جدید بیابد، و تاکتیک، تکنیک‌ها و رویه‌های جدیدی را در این زمینه رواج دهد. مرکز کال (CALL)^۱ نیروی زمینی آمریکا چنین وظیفه‌ای را به نسبت خوب انجام می‌دهد. این مرکز تجارب قبلی را در قالب تاکتیک، تکنیک‌ها، و رویه‌های جدید یا اصلاح‌شده به طور فعال و منظم جمع‌آوری کرده، به تولید و انتشار گزارش‌هایی می‌پردازد که به ثبت تاکتیک، تکنیک‌ها و رویه‌های جدید می‌انجامد. حمایت از چنین تلاشی ضرورت دارد و توانایی وضعیت تدوین چنین مکتوباتی باید ارتقاء یافته، انتشار آن با سرعت بیش‌تری صورت پذیرد.

ترویج رهنامه جدید

حال ما از نظر رهنامه عملیات نیروی زمینی دقیقاً چه وضعیتی در مقابل دشمنانی که به طور فزاینده‌ای نامتقارن می‌شوند، داریم؟ رهنامه رزمی FM، عملیات ۳-۰، نسخه‌ی ژوئن ۲۰۰۱، به عنوان رهنامه اصلی نیروی زمینی آمریکا، زمینه را برای تدوین رهنامه‌های معین بیش‌تری فراهم می‌سازد.^(۱۳) این رهنامه به دلیل این که از منظر قدرت برتر به آمریکا نگاه کرده است و متفاوت از نسخه‌های قبلی خود می‌باشد، اذعان دارد که سلطه‌ی آمریکا محرک تهاجم‌های نامتقارن علیه منافع و نیروهای آمریکاست.

۱- مرکز دروس و تجارب نیروی زمینی آمریکا، م.

رهنامه‌ی ۳-۰ تدبیری عملیاتی را بر مبنای عملیات‌های آفندی، پدافندی و ثبات و پشتیبانی فراهم می‌سازد. چنین تمرکزی کاملاً متمایز از تمرکزهای سنگین درخصوص شیوه‌ی جنگ در رهنامه‌های قبلی است.^(۱۴) این رهنامه بر ابتکار عمل یگان‌های زیر امر و ظرفیت فناوری پیشرفته برای تکمیل کردن ابتکار عمل فردی تأکید می‌کند. این رهنامه همچنین مقدمه‌ای است بر مطالعه‌ی مفاهیمی عملیاتی مانند عملیات‌های مجزا که ممکن است توان نامتقارن آمریکا را تقویت کند. تا به حال بر این باوریم که در این آیین‌نامه محیط و انواع عملیات‌هایی که در افغانستان و سایر جاهای دیگر اجرا شد، با موفقیت پیش‌بینی شده است. در جایی که شاید ضرورت داشته باشد رهنامه‌های بعدی بر مسایلی چون بیان و درک تأثیرات مرتبه‌ی دوم و سوم ناشی از عملیات‌های زمینی نامتقارن تأکید کنند، این مسأله نیز باید در بررسی جامع نظریه‌ی نظامی پیش‌بینی شود.

رهنامه‌ی ۶-۰، فرماندهی و کنترل - که در حال حاضر در انتظار تصویب است - باید موجب پیشرفت فضای ابتکار عمل نیروهای زیر امر، حتی به مثابه ابزار فنی بهبود کنترل گردد.^(۱۵) فرض اصلی این رهنامه این است که فرمان ماموریت در آن چنین تعریف شده است: *”هدایت عملیات‌های نظامی از طریق اجرای غیرمتمرکز براساس دستورات ماموریت برای انجام مؤثر ماموریت. فرمان ماموریت موفق از ابتکار عمل نظام‌یافته‌ای که از جانب فرماندهان همه‌ی رده‌ها در چارچوب مقاصد فرمانده برای انجام ماموریت اعمال می‌شود، ناشی می‌گردد. این امر نیازمند وجود جوی از اعتماد و درک متقابل است.”*^(۱۶) و رهنامه‌ی ۶-۰ و رهنامه‌ی ۳-۹۰ بر تفکر خلاق حین بکار بردن تاکتیک، تکنیک‌ها و رویه‌ها در وضعیت‌های جدید تأکید می‌کنند، و این موضوع را مورد برجسته‌سازی قرار می‌دهند که برخی وضعیت‌ها برای این که پاسخ مؤثری دریافت کنند مستلزم تاکتیک، تکنیک‌ها و رویه‌های کاملاً جدیدند.^(۱۷) در عین حالی که این موضوع به طور مناسبی چارچوب فرضیه‌ای رهنامه‌ای را برای فرماندهی منطبق و سازگار با نامتقارنی روزافزون فراهم می‌سازد، اما به خودی خود متضمن این نیست که آموزش و عملیات بیانگر تدبیر باشد. این موضوع همچنان چالش جمعی نیروی زمینی به شمار می‌رود.

برخورداری از مجموعه‌ای از رهنامه‌های متناسب با محیط عملیاتی معاصر به تنهایی کافی نیست. محلی که باید نسبت به ارتقای سطح آن اهتمام ورزید صحنه‌ی عمل و مراکز آموزشی نیروی زمینی است که باید رهنامه‌ی جدید در آنجا معرفی و ترویج شود. با امکانات نشر الکترونیکی و توزیع اینترنتی، رهنامه را می‌توان سریع‌تر از همیشه در اختیار افراد قرار داد، اما با این وسایل نمی‌توان از افراد خواست و آن‌ها را وادار کرد تا رهنامه‌ها را بخوانند و بررسی کنند. یک برنامه‌ی آموزشی انسانگرا، توسعه‌ی حرفه‌ای و شبیه‌سازی هنوز لازم است.

زمانی که استلزامات عملیات‌های رو به رشد نامتقارن را در نظر می‌گیریم، لازم است تا بررسی جامعی در خصوص نظریات اساسی - که مبنای رهنامه هستند - به عمل آید. رهنامه‌ی کنونی در رهنامه‌های گذشته و مطالعه‌ی عملیات‌های نظامی پس از جنگ‌های بزرگ اروپا، بویژه جنگ‌های ناپلئون و جنگ جهانی اول، ریشه دارد. ما آرا و نظریات ژومینی، کلاوزویتس، فولر و دیگرانی را که پدیده‌ی نبرد را تشریح کرده‌اند، شبیه‌سازی و با شرایط موجود خود سازگار کرده‌ایم. علاوه بر این، مجموعه‌ی اصول و نظریه‌ی کلاسیک، مسایل دیگری چون سیستم‌های عمل‌کننده‌ی صحنه‌ی نبرد و فضای نبرد نیز وجود دارد. اما آیا ما واقعا ماهیت عملیات‌های قرن بیست و یکم و استلزامات نظری آن را بررسی کرده‌ایم؟ تا چه میزانی احساس عجز از دشمنان و عملیات‌های نامتقارن، محصول تلاش هدایتی نظریه‌ی عصر صنعتی در جهت عملیات‌های عصر اطلاعات است؟ آیا نشانه‌هایی که دلالت بر عدم اعتبار مفاهیم رهنامه‌های قدیمی‌تر باشد، وجود دارد؟ این به معنی ناچیز شمردن و حذف کردن مفاهیم و نظریات نظامی فعلی نیست، چرا که بسیاری از آن‌ها ممکن است همچنان از اعتبار برخوردار باشند. اما تا زمانی که مطالعه‌ی جامعی در خصوص اصول و قواعد عملیاتی و تجارب عملیاتی اخیر انجام نداده باشیم، نمی‌توان نسبت به این امر اطمینان حاصل کرد. آنچه ما واقعا توان جبران کردنش را نخواهیم داشت این است که در این مورد به شدت اشتباه کرده باشیم یا

به رهنامه‌ای پرداخته باشیم که پاسخ موجه و معتبر برای چالش‌های نامتقارن نداشته باشد. در عصر نامتقارنی:

- ۱ - رهنامه باید انعطاف‌پذیری در تفکر و عمل را با تأکید بر بکاربردن خلاقانه‌ی نیرو، ایجاد کند.
- ۲ - رهنامه باید بر اساس عدم قطعیت و ابهام باشد و نه مصر به تجویز راه‌حل‌های [کلیشه‌ای] برای حل مشکلات.
- ۳ - رهنامه باید برای حفظ مفاهیم مفید و حذف مفاهیمی که دشمنان موجب بی‌فایده‌گی و بی‌تأثیری آن‌ها شده‌اند، دایما در تمامی سطوح مورد بازنگری قرار گیرد.
- ۴ - رهنامه باید بر برتری‌های نامتقارن نیروهای خودی سرمایه‌گذاری کند.

منابع

- 1 - J.F.C. Fuller, *The Foundations of the Science of War* (Fort Leavenworth, KS: U.S. Army Command and General Staff College Press, 1993), 254. Reprinted from the original 1926 edition.
- 2 - The development of Navy gunnery computers allowed the U.S. Army Air Corps to perfect the famous Norden bombsight and provided some of the stimulus for electronic computers developed later in World War II.
- 3 - For more information about the Type 93 61-centimeter (24-inch) diameter torpedo, see Department of the Navy, U.S. Navy Historical Center, on-line at <www.history.navy.mil/photos/events/wwii-pac/guadlcnl/guadlcnl.htm>. See also *Joint Forces Quarterly*, on-line at <www.dtic.mil/doctrine/jel/jfq_pubs/2120.pdf>. For comparative performance figures see table on-line at <www.microworks.net/pacific/battles/java_sea.htm>.
- 4 - U.S. Joint Publication 1-02, Department of Defense (DOD) Dictionary of Military and Associated Terms, on-line at <www.dtic.mil/doctrine/jel/new_pubs/jp1_02.pdf>.
- 5 - Examples from recent Army manuals include "active defense" (FM 100-5, Operations [Washington, DC: Government Printing Office (GPO), 1976]); "AirLand Battle" (FM 100-5, Operations [Washington, DC: GPO, 1982]); "full-dimensional operations" (FM 100-5, Operations [Washington, DC: GPO, 1993]); and "full-spectrum operations" (FM 3-90, Tactics [Washington, DC: GPO, 2001]).
- 6 - FM 3-0, par. 2-12.
- 7 - FM 3-90, Tactics (Washington, DC: GPO, 4 July 2001), pars. 1-12 and 1-13.

- 8 - Ibid.
- 9 - Ibid., par. 1-13.
- 10 - The actual passage reads, "War is the realm of uncertainty; three-quarters of the factory on which action in war is based are wrapped in a fog of greater or lesser uncertainty" (Carl von Clausewitz, On War, Book Two, On the Nature of War, chap.6).
- 11 - Admiral Ernest King quoted in FM 6-0, Command and Control, DRAG ed. (Fort Leavenworth, KS: Combined Arms Doctrine Directorate). At the time he made the statement in 1940, King was a battleship force commander. He became Commander in Chief of the Atlantic Fleet before President Franklin D. Roosevelt appointed him Chief of Naval Operations. The actual quote is from Thomas B. Buell, Master of Sea Power: A Biography of Admiral Ernest J. King (Boston: Little, Brown, 1980).
- 12 - History of the Army in the Indian Wars, U.S. Army Center of Military History, on-line at < www.army.mil/cmh-pg/books/AMH-14.htm >. See also Indian war campaign summary, U.S. Army Center of Military History, on-line at < www.army.mil/cmh-pg/reference/iwcmp.htm >.
- 13 - FM 3-0.
- 14 - See the FM 100-5 manuals.
- 15 - FM 6-0.
- 16 - FM 6-0, GI-5.
- 17 - FM 6-0 and FM 3-90.

مجله سیاست دفاعی
سال هفدهم، شماره ۶۵، زمستان ۱۳۸۷

مرحله‌ی برنامه‌ریزی^۱ توسعه‌ی نظام طرح‌ریزی، برنامه‌ریزی، بودجه‌بندی و اجرای نیروی زمینی

تلخیص از: داود علمایی^۲

چکیده

در سپتامبر ۱۹۹۴، حوزه‌ی وزارتی نیروی زمینی آمریکا از مدیریت تحلیل و ارزیابی برنامه‌ی این نیرو خواست فرایندی را برای تهیه‌ی سند اهداف برنامه‌ای ایجاد کند تا این وزارتخانه را در روند تخصیص منابع یاری نماید. در اوایل سال ۱۹۵۵، مدیریت تحلیل و ارزیابی برنامه از مرکز «آروپو» مؤسسه‌ی رند (RAND) خواست تا تحقیق کند نیروی زمینی چگونه می‌تواند روند تخصیص و توجیه منابع خود را توسعه دهد.

پاسخ مرکز آروپو عبارت بود از ایجاد یک چارچوب جامع و پیچیده که نگرانی‌های نیروی زمینی، دفتر وزیر دفاع و ستاد مشترک را درخصوص روند تخصیص منابع مورد توجه قرار می‌داد. چارچوب مذکور همچنین این اطمینان را ایجاد می‌نمود که نیاز بودجه‌ای نیروی زمینی با منابع موجود این نیرو متناسب و متوازن باشد. مرکز آروپو به این نتیجه رسید که هرگونه ساختار

۱ - لسلی لوئیس، راجر آلن براون، جان شریدر؛ *مرحله برنامه‌ریزی*؛ مترجمان: رضا فریدزاده و داریوش آقاخانی؛ دوره عالی جنگ دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ ۱۳۸۲.

۲ - کارشناس ارشد مدیریت دفاعی، پژوهشگر مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع).

پیشنهادی بایستی در سند اهداف برنامه‌ای سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۳ به تدریج اعمال شود. از سال ۱۹۹۵ تاکنون، بسیاری از این پیشنهادها و توصیه‌ها اعمال گردیده است؛ خلاصه‌ای از پیشنهادهای مذکور در متن همین کتاب ارایه می‌شود.

عملکرد برنامه‌ریزی، منابع را به نیازمندی‌هایی تخصیص می‌دهد که اهداف امنیت ملی تعیین شده در مراحل طرح‌ریزی نظام طرح‌ریزی، برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی (PPBS) وزارت دفاع و نظام طرح‌ریزی، برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی و اجرایی (PPBES) نیروی زمینی را تأمین می‌کند. عملکرد برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌های مربوطه در ستاد فرماندهی نیروی زمینی متمرکز شده‌اند، اما داده‌های ورودی آن از طریق فرماندهی‌های اصلی نیروی زمینی (MACOMS) و افسران اجرای برنامه (PEO) فراهم می‌شود. در داخل ستاد فرماندهی نیروی زمینی، سازمان‌های متعددی به امر تعیین نیازمندی‌ها، تخصیص منابع و اتخاذ تصمیمات مربوط به منابع مشغولند که در نهایت منجر به شکل‌گیری سند اهداف برنامه‌ای (POM) می‌گردد. تصمیم‌گیری‌های مربوط به تخصیص منابع با منطق خاص خود همراه بوده و با استراتژی، اهداف و اولویت‌های طرح کلان نیروی زمینی و راهنمای طرح‌ریزی دفاعی و نیز ارزیابی نتایج پیش‌بینی شده‌ی آن‌ها مرتبط می‌باشد.

کتاب حاضر بخشی از یک فعالیت کمکی ویژه برای مدیر گروه تحلیل و ارزیابی برنامه‌ی نیروی زمینی آمریکا بود که اجرای آن در سال ۱۹۹۵ آغاز شد و تا سال ۱۹۹۷ به طول انجامید. هدف این پروژه عبارت بود از، کمک به مدیریت فوق جهت شکل‌دهی و ایجاد روش و فرایندی جدید برای برنامه‌ریزی. هدف اصلی مدیر گروه مذکور نیز در این پروژه عبارت بود از، توسعه روند تدوین سند اهداف برنامه‌ریزی نیروی زمینی. موارد این توسعه عبارت بود از: (۱) تقویت توان نیروی زمینی برای ارزیابی کلی منابع خود، (۲) بهبود روند تصمیم‌گیری این نیرو در خصوص منابع خود، (۳) توجیه گزینه‌های مذکور درون نیرو و سازمان‌های بیرونی، شامل دفتر وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک و کنگره.

این تحقیق طی طرحی با عنوان «برنامه‌ی استراتژی، دکترین و منابع» در مرکز آرويو متعلق به رند انجام گرفت. مؤسسه‌ی آرويو یک مرکز تحقیق و توسعه با بودجه‌ی فدرال است که مورد حمایت نیروی زمینی آمریکا قرار دارد. از جهت ساختار اثر فوق از مقدمه و چهار فصل و سه ضمیمه تشکیل یافته است. عناوین فصول عبارتند از: «پیش‌زمینه و مرور پروژه»، «چارچوب و فرایند جدید»، «اجرای ساختار و فرایند جدید»، «درس‌های آموخته و گام‌های بعدی».

کلید واژگان

ارزیابی برنامه؛ برنامه‌ریزی؛ برنامه‌ریزی هدف محور؛ بودجه‌بندی؛ تخصیص منابع؛ سند اهداف برنامه؛ فرایند؛ گروه‌های ارزیاب برنامه؛ مدیریت؛ مرکز آروپو؛ نظام طرح‌ریزی؛ نیروی زمینی.

فصل اول: پیش‌زمینه و مرور پروژه

عناوین این فصل عبارتند از: «برنامه‌ریزی نیروی زمینی: قبل از سال ۱۹۹۶»، «تغییرات سازمانی سال ۱۹۹۵»، «مسائل و معضلات برنامه‌ریزی»، «مرور کلی پروژه»، «ترتیب مطالب کتاب».

برنامه‌ریزی نیروی زمینی: قبل از سال ۱۹۹۶

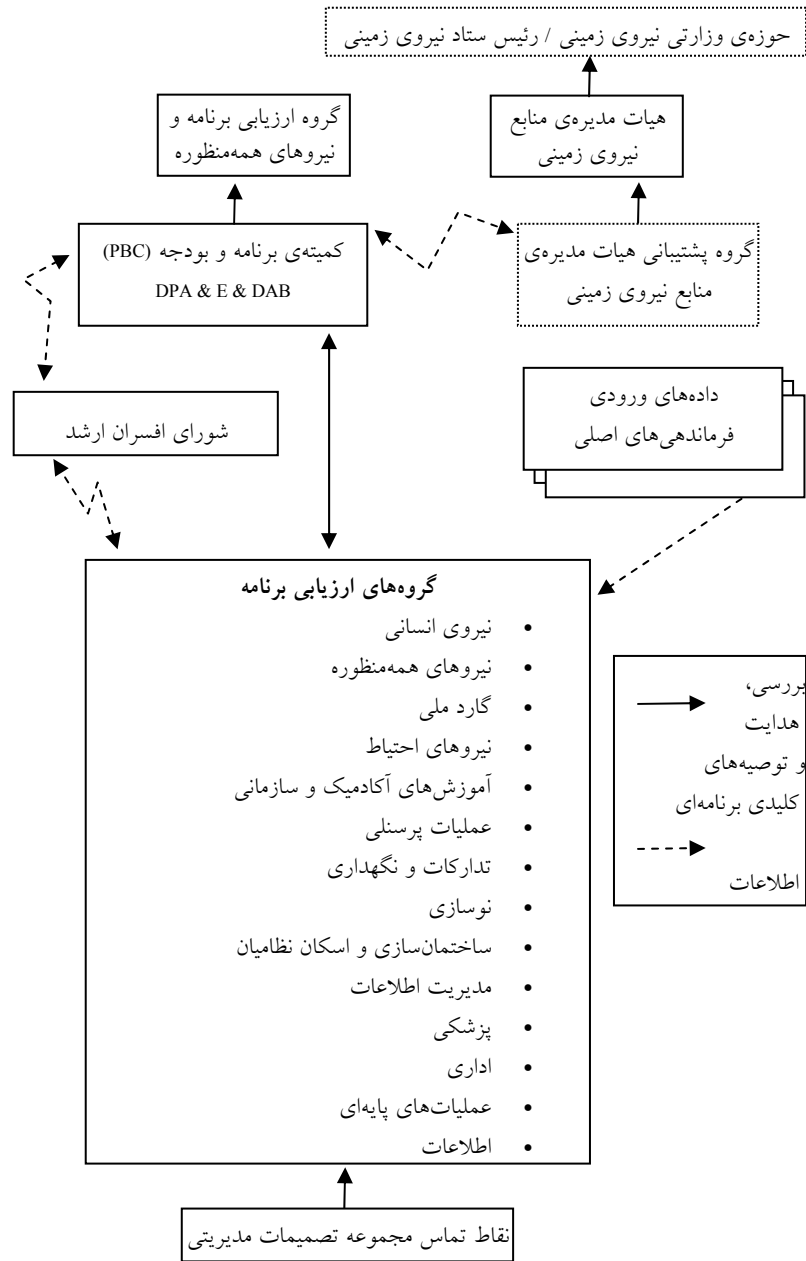
برنامه‌ریزی یکی از کارکردهای عمده‌ی مدیریت منابع و تصمیم‌سازی نیروی زمینی، یعنی نظام طرح‌ریزی، برنامه‌ریزی، بودجه‌بندی و اجرا را تشکیل می‌دهد. هدف از برنامه‌ریزی در نیروی زمینی عبارتست از «توزیع نیروی انسانی، پول و تجهیزات موجود میان نیازمندان براساس سیاست‌ها و اولویت‌های تخصیص منابع نیروی زمینی».

کارکرد برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌های مربوط به آن در ستاد فرماندهی نیروی زمینی متمرکز شده است، اما امکان آرایه‌ی نظرات از سوی فرماندهی‌های اصلی و افسران اجرای برنامه وجود دارد. معاون حوزه‌ی وزارتی نیروی زمینی در بخش مدیریت مالی بر کل روند طرح‌ریزی، برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی و اجرایی نظارت می‌کند و مدیریت تحلیل و ارزیابی برنامه مسئولیت مرحله‌ی برنامه‌ریزی را برعهده دارد. «عناصر سازمانی» مختلف با حضور در ستاد فرماندهی نیروی زمینی یا اعزام نمایندگان خود، در امر برنامه‌ریزی مشارکت می‌جویند.

تغییرات سازمانی سال ۱۹۹۵

به دنبال توصیه‌ها و پیشنهادهای مطرح شده در بررسی ویژه‌ی حوزه‌ی وزارتی نیروی زمینی در سال ۱۹۹۵، رئیس حوزه‌ی وزارتی نیروی زمینی برخی تغییرات عمده را در سازمان و مدیریت فرماندهی به اجرا گذاشت. نمودار ۱- سازمان برنامه‌ریزی نیروی زمینی را پس از تغییر ساختار ۱۹۵۵ نشان می‌دهد. تغییر مهمی که در کارآیی برنامه‌ریزی تأثیر گذاشت عبارت بود از، حذف کمیته‌ی انتخاب (SELCOM) - که به ندرت از آن به عنوان یک هیأت مشورتی واقعی استفاده می‌شد، بلکه اغلب به عنوان یک مرکز و تریبون اطلاع‌رسانی مورد استفاده قرار می‌گرفت - و ایجاد هیأت مدیره‌ی نیروی زمینی. این هیأت مدیره در مقایسه با آنچه قبلاً بر عهده‌ی کمیته‌ی انتخاب بود، وظایف بررسی و تصمیم‌گیری فعالانه‌تری را با تکیه بر منابع نیروی زمینی انجام می‌دهد. این وظایف، کل وظایف طرح‌ریزی، برنامه‌ریزی، بودجه‌بندی و اجرایی در بر می‌گیرد. این هیأت همچنین، ترکیب کارآمد و سامان‌مندی دارد که شامل تصمیم‌سازان بلندپایه‌ی نیروی زمینی می‌باشد. این تغییرات باعث افزایش نقش رهبران غیرنظامی و شفافیت سیستم طرح‌ریزی و سیاست‌های مربوطه گردید. همچنین حذف کمیته‌ی انتخاب، دخالت مستقیم تعداد زیادی از روسای بلندپایه‌ی نظامی ستاد از جمله جانشینان و معاونان رئیس ستاد را، بجز جانشین ریاست ستاد در طرح و عملیات در مسائل مربوط به منابع کاهش داد. سازمان‌های دیگر در امر طرح‌ریزی و ... نظیر کمیته‌ی برنامه بودجه دست‌نخورده باقی ماندند.

مدت کوتاهی پس از ایجاد رسمی هیات منابع نیروی زمینی، گروه دیگری برای بررسی سیاست‌ها و مشاوره‌ی اجرایی طرح‌ریزی به طور خاص تشکیل شد که گروه پشتیبانی هیات مدیره‌ی منابع نیروی زمینی نام گرفت. هدف اولیه و فعلی آن عبارتست از، آگاهی بخشی، هماهنگ‌سازی، مطالعه و مشاوره‌دهی به اعضای هیأت منابع درباره‌ی طرح‌ریزی و وسایل مربوط به سیاستگذاری ستاد فرماندهی نیرو، قبل از ارایه‌ی رسمی آن‌ها به هیأت منابع.



نمودار ۱ - سلسله مراتب برنامه ریزی نیروی زمینی در سال ۱۹۹۵

مسائل و معضلات برنامه‌ریزی

بررسی و تحلیل ساختار و فرایند برنامه‌ریزی نیروی زمینی برخی مسائل را آشکار ساخته است که برای هرگونه پیشرفتی در آینده باید به آن‌ها پرداخته شود. تغییرات سازمانی سال ۱۹۹۵ در پاسخ به انتقاداتی صورت گرفت که عدم مشارکت حوزه‌ی وزارتی نیروی زمینی را در این روند مورد تأکید قرار می‌داد. هیات منابع نیروی زمینی و نیز گروه پشتیبانی این هیات با هدف تقویت نقش حوزه‌ی وزارتی نیروی زمینی و افزایش کنترل بخش غیر نظامی بر طرح‌ریزی بویژه مرحله‌ی برنامه‌ریزی ایجاد گردید.

انتقاد همیشگی دیگر عبارت بود از، عدم شفافیت گزینه‌های برنامه‌ریزی (تصمیمات برنامه‌ای) در سطوح مختلف سلسله مراتب برنامه‌ریزی و در سراسر این فرایند. معمولاً منشا اصلی این انتقاد عدم اطلاع از تغییرات بودجه‌ای خاص در سطح جزییات مجموعه تصمیمات مدیریتی (MDEP) و فقدان بحث، بررسی و مناظره در نهادهای رسمی برنامه‌ریزی بوده است. این انتقاد اغلب از سوی اعضای کمیته‌ی برنامه و بودجه (PBC) که بررسی مسئولیت‌ها و نظارت بر گروه‌های ارزیابی برنامه را بر عهده دارند مطرح شده است. در نتیجه، بانک اطلاعات منابع توسعه یافت و از طریق شبکه‌ی داخلی بدون طبقه‌بندی ستاد فرماندهی نیروی زمینی در دسترس کلیه‌ی اعضای ستاد و حوزه‌ی وزارتی نیروی زمینی قرار گرفت تا امکان دسترسی به تصمیمات مربوط به منابع را افزایش دهد. ایجاد هیات مدیره‌ی منابع و گروه پشتیبانی هیات مدیره باعث شد افراد دیگری نیز در این فرایند صاحب نقش گردند. همچنین اقدام مذکور متضمن این بود که مجریان ارشد بیشتری در ستاد فرماندهی از مقتضیات برنامه و فعالیت‌های مربوط به تخصیص منابع آگاهی یابند، اما تنها مقدار اندکی از مدیران اجرایی دارای مسئولیت برنامه‌ای، وقت و یا رغبتی برای استفاده از این ابزار داشتند. سرانجام، چهارده گروه ارزیاب برنامه که روند تخصیص منابع را در مرحله‌ی برنامه‌ریزی

آغاز کردند، همچنان به عنوان قلمرو تقریباً انحصاری برای اعضای یونیفورم پوش ستاد نیروی زمینی باقی ماندند. نتیجه آنکه شفافیت افزایش یافته‌ی روند تصمیم‌گیری دشوار و گیج‌کننده باقی ماند.

با نگاه دیگر به مسائل و معضلات برنامه‌ریزی می‌توان آن‌ها را در گروه‌های زیر تقسیم‌بندی کرد:

- ۱ - عدم شفافیت و مشارکت در تصمیمات برنامه‌ای،
- ۲ - تأکید برنامه‌ها بر تأمین اهداف داخلی نیروی زمینی.

مرور پروژه

در اوایل سال ۱۹۹۵ مدیریت تحلیل و ارزیابی برنامه از مرکز آوریو - وابسته به مؤسسه‌ی رند (RAND) - خواست که به نیروی زمینی کمک کند تا توان خود را در زمینه‌ی تخصیص و توجیه منابع بهبود بخشد. اعضای دفتر وزیر دفاع و ستاد مشترک، نیروی زمینی را مورد انتقاد قرار دادند. مدیریت تحلیل و ارزیابی برنامه به تیم پروژه مرکز آوریو ماموریت داد تا چارچوب و رهیافتی را برای تدوین سند اهداف برنامه‌ریزی نیروی زمینی در سال ۲۰۰۳-۱۹۹۸ بیندیشد که سه هدف اصلی را محقق سازد:

- ۱ - به گروه تحلیل و ارزیابی برنامه‌ریزی زمینی کمک کند تا پاسخگوی موضوعات مطرح شده از سوی حوزه‌ی وزارتی نیروی زمینی در رابطه با روند شکل‌گیری سند اهداف برنامه‌ای، مجموعه تصمیمات مدیریتی (MDEPs) و رابطه‌ی آن‌ها با تصمیمات نیروی زمینی در زمینه‌ی منابع باشد.
- ۲ - رابطه‌ی محسوسی میان مجموعه تصمیمات مدیریتی و تصمیم‌گیری نیروی زمینی در مورد منابع ایجاد کند. همچنین، این اطمینان را به وجود آورد که ساختار پیشنهادی در گسترش گزینه‌های منابع و برقراری توازن به نیروی زمینی کمک خواهد کرد. ساختار مذکور می‌بایست همه‌ی منابع

را به تصمیمات مرتبط سازد.

۳- این اطمینان را حاصل کند که کلیه پیشرفت‌های پیشنهادی در سند اهداف برنامه‌ای سال ۲۰۰۳ - ۱۹۹۸ قابل اجرا خواهد بود.

مرکز آروبو خاطر نشان کرد که یک ساختار جامع و جدید باید نگرانی‌های پیش‌گفته‌ی نیروی زمینی، وزیر دفاع و ستاد مشترک را در مورد تخصیص منابع مرتفع سازد. این ساختار باید موضوعات حساسی چون پیوستگی و یکپارچگی ستاد نیرو را به منظور مرتبط ساختن حوزه‌ی وزارت با فرایند تأمین منابع مورد توجه قرار می‌داد.

فصل دوم: چارچوب و فرایند جدید

عناوین گفتارهای این فصل عبارتند از: «چارچوب و فرایند جدید»، «ساختار

برنامه‌ریزی هدف»

ساختار و فرایند جدید تخصیص منابع در واقع سازوکاری است که از طریق آن در مورد کلیه توانمندی‌های نیروی زمینی برآورد و برنامه‌ریزی صورت می‌گیرد. هدف ابداع فرایندی قابل تکرار و مستمر است که سازوکاری را برای تعیین اولویت‌های دارای اهداف کاملاً مشخص و قابل ملاحظه در اختیار فرماندهان نیروی زمینی قرار دهد. این ساختار از طریق حوزه‌های مأموریت نیروی زمینی به عرصه‌ی مشترک مورد بحث متصل می‌شود و به طور همزمان، مسئولیت‌های کاری محوری نیروی زمینی را نیز پشتیبانی می‌کند. پس از توسعه‌ی این رهیافت، اساس ساختار دیگری برای طرح‌ریزی بلندمدت نیروی زمینی پی‌ریزی شد، با این ملاحظه که تصمیمات سرمایه‌گذاری، مبتنی بر اهداف و برآوردهای مربوط به توانمندی‌هایی باشد که از ارسال‌های اجرای سند اهداف برنامه‌ای (POM) فراتر می‌روند.

این چارچوب همچنین به‌طور طبیعی گزینه‌های برنامه‌ای نیروی زمینی را به

اهداف جنگی مشترک و اهداف امنیت ملی مرتبط می‌سازد. در فرایندهای برنامه‌سازی قبل از سال ۱۹۹۶، ملاحظات مشترک اغلب تنها پس از مشخص شدن گزینه‌های منابع در برنامه لحاظ می‌شد. این رویکرد ملاحظات مشترک را از طریق حوزه‌های ماموریت نیروی زمینی وارد فرایند می‌کند که این حوزه‌ها خود از حوزه‌های ماموریت مشترک مشتق شده و به واسطه‌ی تأمین منابع کارکردهای نیروی زمینی امکان تحقق می‌یابند. چنین رویکردی به نیروی زمینی اجازه می‌دهد تا برنامه‌ی خود را در چارچوب ماموریت‌های مشترک و فرماندهی‌های رزمی تهیه و توجیه کند.

این رویکرد همچنین نشان می‌دهد نیروی زمینی یکی از تأمین‌کنندگان اصلی توانمندی‌ها در میدان جنگ مشترک محسوب می‌گردد. به‌عنوان مثال، نیروی زمینی توانمندی‌های اساسی و ضروری را در حوزه‌های ماموریتی حفظ، نیروهای مستقر در خطوط مقدم و انجام عملیات‌های زمان صلح تأمین و وظایف بند دهم چارچوب مسئولیت نیروهای مسلح را در زمینه‌ی ارایه توانمندی‌ها و نیروها به فرماندهان نیروی مشترک مشخص می‌سازد. علاوه بر این، حوزه‌های کارکردی، تقسیم‌بندی‌های طبیعی را به‌وجود آورده و با این روش نحوه‌ی تخصیص منابع برای تأمین سلسله مراتب اهداف، مقاصد و وظایف منابع را به شیوه‌ای هماهنگ و متوازن بررسی می‌کنند.

رابطه‌ی عمودی وظایف با حوزه‌های ماموریت، نیروی زمینی را قادر خواهد ساخت که کلیت تقاضاها را در قبال منابع موجود مورد ارزیابی قرار دهد. تقاضاهای منابع خاص، به صورت متقابل انحصاری نیست. به‌عنوان مثال، تقاضا برای نیرو جهت پشتیبانی از عملیات‌های رزمی و حفظ صلح ممکن است شامل مجموعه‌ای از نیروها باشد، اما مقضیات آموزشی هر یک از این تقاضاها می‌تواند تفاوتی چشمگیر داشته و مستلزم تخصیص منابع جداگانه باشد.

ساختار پیشنهادی همچنین توان نیروی زمینی را در زمینه‌ی تحلیل‌های

موازنه‌ای سلسله‌مراتبی و ابداع راهکارها به شیوه‌ای منظم و تکرارپذیر افزایش خواهد داد. برای تأمین اهداف و توانمندی‌های تعریف شده در چارچوب حوزه‌های ماموریت باید راهکارهای داخلی شکل گرفته و موارد ارزیابی قرار گیرند، زیرا تقاضای منابع اکثراً فراتر از دایره‌ی عرضه‌ی منابع - که رقابت سنگینی بر سر آن در سایر حوزه‌های ماموریت وجود دارد - می‌باشد. بر عکس، حوزه‌های وظایف، به لحاظ کمی، منابع محدودی را در اختیار دارند که می‌توانند از آن‌ها برای تأمین تقاضای حوزه‌های ماموریت استفاده کنند. در سطحی بالاتر، نیروی زمینی باید مشخص کند که چگونه منابع خود را در حوزه‌های وظایف به‌طور متوازن توزیع خواهد کرد تا به تعهدات خود برای تأمین منابع کلیدی حوزه‌های ماموریت، جامه‌ی عمل بپوشاند. از این‌رو، به نظر می‌رسد این نیرو باید منابع نیروی انسانی را به منظور افزایش منابع بخش آموزش متوازن کند تا به تقاضاهای فزاینده در زمینه‌ی عملیات‌های صلح پاسخ دهد.

فرایند پیشنهادی از این لحاظ مشارکت جویانه است که فرماندهی‌های اصلی (MACOMs) و حوزه‌ی وزارتی نیروی زمینی در مقاطع حساس فرایند تصمیم‌گیری، مشارکت و نقش دارند. گروه‌های ارزیابی برنامه به‌طور مشترک توسط ترکیبی از اعضای بلندپایه‌ی وزارت و ستاد نیروی زمینی رهبری شده و اطمینان حاصل می‌کنند که دیدگاه‌های نظامی با چشم‌اندازها و حساسیت‌های سیاست غیرنظامی هماهنگ باشند. این هماهنگی در راستای هدف قانون گلدواتر - نیکولز است.

فصل سوم: اجرای ساختار و فرایند جدید

عناوین این فصل عبارتند از: «ساختار برنامه‌ی موقت»، «اجرای محدود ساختار و فرایند جدید»، «اهداف کاری نیروی زمینی»، «فرایند برنامه‌ریزی شفاف و قاعده‌مند»، «ملاحظات عملیاتی حوزه ماموریت».

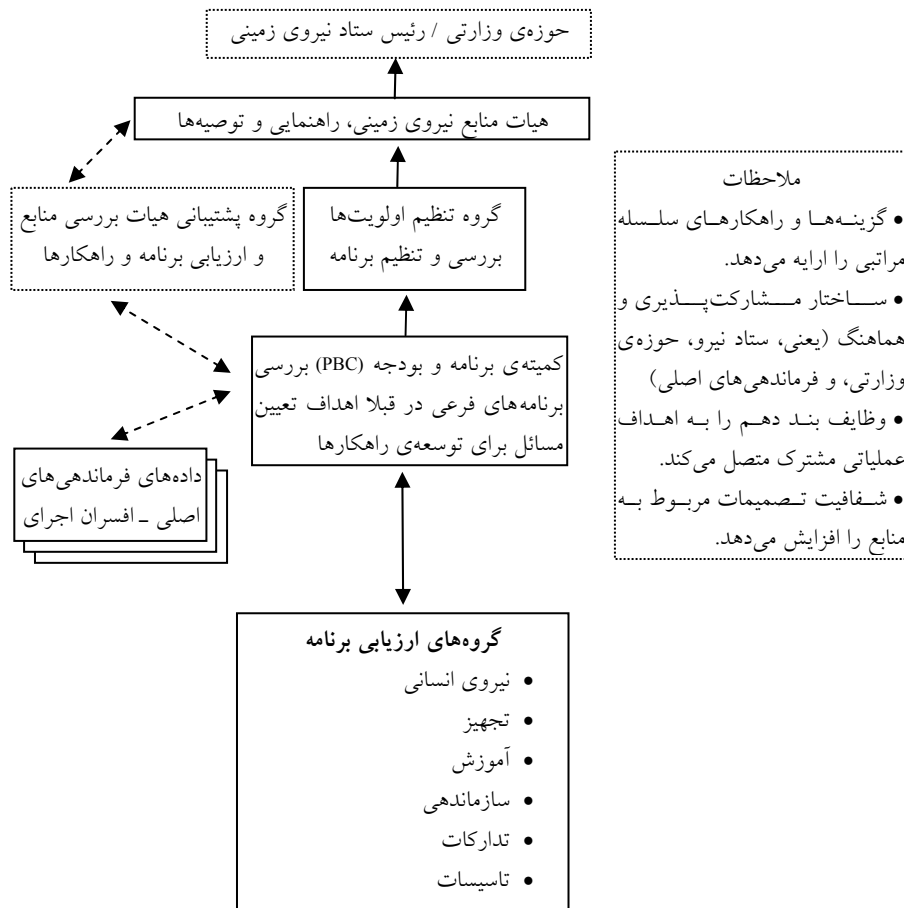
مدیر بخش تحلیل و ارزیابی برنامه با توجه به زمان‌بندی اهداف برنامه‌ای (POM)، نسبت به توان نیروی زمینی برای اجرای کامل ساختار جدید نگران بود. این نگرانی کافی بود تا مدیر تحلیل و ارزیابی برنامه خواستار اجرای تدریجی ساختار و فرایند جدید شود. اجرای گام‌به‌گام آن به نیروی زمینی اجازه می‌داد تا اجزای کلیدی ساختار و فرایند جدید را به تدریج جایگزین نموده و اختلال کمتری در روند جاری مرحله‌ی برنامه‌ریزی ایجاد کند. با این وجود، رهیافت گام‌به‌گام نگرانی بارز رهبران نیروی زمینی درخصوص توسعه‌ی برنامه‌ی مورد نظر را به همراه داشت، برنامه‌ای که پاسخگوی مسائل مطرح شده از سوی وزیر دفاع و ستاد مشترک بوده و در بودجه‌ی ارایه شده به کنگره قابل توجیه باشد. به علاوه، چنین رویکردی دیگر پیشرفت‌های مورد نیاز را نیز پشتیبانی می‌کرد، پیشرفت‌هایی نظیر افزایش مشارکت حوزه‌ی وزارت نیروی زمینی، شفافیت بیشتر فرایند تخصیص منابع، نظم و انضباط بیشتر در تصمیم‌گیری‌های مربوط به منابع و بررسی صحیح موارد اعتباری جایگزین.

بحث‌انگیزترین حوزه در اجرای ساختار جدید عبارت بود از، تغییر ساختار جاری گروه‌های ارزیاب برنامه. بسیاری از روسای کنونی گروه‌های مذکور استدلال کردند که توزیع مجموعه تصمیمات مدیریتی در میان گروه‌های ارزیاب جدید در زمان مجاز از نظر سازمانی بسیار دشوار است. با این وجود، مدیر بخش تحلیل و ارزیابی برنامه مصمم شد که ساختار موجود گروه‌های ارزیاب برنامه و مجموعه تصمیمات مدیریتی وابسته به آن‌ها، باز سازماندهی شود. به دلیل نبود یک سازمان مشخص برای برآورد اهداف، قابلیت‌ها و وظایف عملیاتی در چارچوب حوزه‌های ماموریت جدید نیروی زمینی، این نیرو باید در این سند اهداف برنامه‌ای را براساس اهداف و وظایف منابعی برنامه‌ریزی می‌کرد که از شش کارکرد اولیه برگرفته از طرح کلان نیروی زمینی (TAP) پشتیبانی می‌کنند. رهبران نیروی زمینی همچنین باید اهداف، مقاصد و اولویت‌های کاری و وظایف

بودجه‌ای مربوط به خودشان را تعیین و تایید می‌کردند. گروه‌های ارزیاب جدید الزاما باید منابع منظور شده را براساس وظایف و اولویت‌های تعیین شده به واحدهای تصمیم‌ساز مدیریتی خود تخصیص می‌دادند. برای افزایش نقش حوزه‌ی وزارتی نیروی زمینی، ریاست هر یک از گروه‌های ارزیاب جدید باید به‌طور مشترک به یک نماینده از دفاتر ذی‌ربط در حوزه‌ی وزارت و یک نماینده از ادارات ذی‌ربط در ستاد نیرو و واگذار شود. به‌عنوان مثال، ریاست گروه آموزش مشترکا بر عهده‌ی دفتر معاون حوزه‌ی وزارتی نیروی زمینی و دفتر جانشین رییس ستاد در طرح و عملیات می‌باشد.

اجرای نسبی ساختار و فرایند جدید مستلزم آن بود که قبل از آغاز بررسی‌های گروه‌های ارزیاب برنامه‌ای، مجموعه روابط متفاوتی شناسایی و مشخص شود. اکنون تمرکز و توجه به تعیین معیارهای کارآمدی برای تخصیص منابع در چارچوب مجاری اصلاح‌شده‌ی تأمین اعتبارات معطوف بود. در برخی مراحل فرایند، اهداف و وظایف عملیاتی مربوط به حوزه‌های ماموریت باید مجددا در بررسی‌ها گنجانده می‌شد تا بار دیگر میان گزینه‌ها و برنامه‌های ویژه‌ی نیروی زمینی و دفتر وزیر دفاع و کنگره توازن برقرار شود.

مقرر گردید ساختاری مشابه ساختار مدیریت طرح‌ریزی و منابع هدف محور ایجاد شود که بر تنظیم روند تخصیص منابع توسط گروه‌های ارزیاب برنامه متمرکز شده باشد. فرایند مورد استفاده در پشتیبانی از این ساختار باید برنامه‌ریزی برای تأمین منابع را کانون توجه خود قرار می‌داد. این فرایند همچنین باید به ساختار تصمیم‌گیری سه سطحی مورد بحث پایبند می‌بود. این چارچوب سلسله‌مراتبی باید براساس اهداف کلی نیروی زمینی و اهداف و وظایف منابع سازماندهی می‌گردید. نمودار زیر ساختار نسبی را نشان می‌دهد که در آن، تیم‌های حوزه‌های ماموریت تنها عنصر غایب از ساختار کامل هستند.



نمودار ۲ - ساختار نسبی

مرکز آرويو فهرست اوليه‌ای از مجموعه «اهداف کارکردی نیروی زمینی» را استخراج و ثبت کرد، زیرا این اهداف بالاترین سطح از ساختار جدید منابع را تشکیل می‌دهند. اهداف کارکردی نیروی زمینی در چارچوب کلی این نیرو به‌عنوان یکی از تأمین‌کنندگان توانمندی‌ها تعیین گردید. این اهداف در ابتدا برای پشتیبانی از ۱۲ وظیفه‌ی محوله به نیروی زمینی در بند دهم ترسیم شد، اما اصلاحاتی در آن به‌عمل آمد تا از ۶ وظیفه‌ی اصلی پشتیبانی کند که بیشترین

توجه را در بیانیه‌های فعلی نیروی زمینی، اسناد مربوط به دکترین، و انتشارات مختلف اخیر این نیرو به خود اختصاص داده‌اند. همچنین اصلاحات دیگری در این اهداف انجام شد تا اطمینان حاصل شود که تنها ارجاعات کیفی به منابع لحاظ شده است. ستاد نیروی زمینی این اهداف را بررسی و بازبینی کرده و رهبران نیروی زمینی در نهایت آن‌ها را مورد تایید قرار دادند. این اهداف، معرف ارزش‌های ماندگار نیروی زمینی به‌عنوان یک سازمان بوده و در طول زمان، کمتر دستخوش تغییر می‌شوند. شش هدف سازمانی زیر در سال ۱۹۹۲ تعریف شده‌اند:

- ۱ - نیروی انسانی - برنامه‌های منابع در سطوحی که باعث جذب و تأمین پرسنل با کارایی بالا به میزان کافی می‌شود.
- ۲ - آموزش - دستیابی به سطوح مشخص آمادگی برای تأمین نیازهای فرماندهی‌های رزمی و اجرای سایر وظایف بند دهم.
- ۳ - تجهیز - گسترش روند کنونی فناوری از طریق نوسازی و سرمایه‌گذاری.
- ۴ - سازماندهی - تأمین ساختار نیروی زمینی که برای دستیابی به توانمندی‌های مشخص شده لازم است.
- ۵ - نگهداری - تضمین پشتیبانی کافی از طرح‌های عملیاتی فرماندهی رزمی و سایر ماموریت‌های عملیاتی.
- ۶ - تأسیسات - داشتن حداقل زیرساخت‌های ضروری برای اجرای مسئولیت‌های بند دهم.

فرایند برنامه‌ریزی شفاف و قاعده‌مند: مدیر تحلیل و ارزیابی همچنین به سازوکارهایی نیاز داشت که شفافیت و قاعده‌مند بودن تخصیص منابع توسط گروه‌های ارزیاب برنامه (PEGs) را تضمین نماید. برای تأمین این نیازمندی، یک صفحه گسترده متصل به پایگاه‌های اطلاعاتی زنجیره‌ای شکل گرفت. این پایگاه‌های اطلاعاتی، اهداف و وظایف منابع و ماموریت‌ها و اهداف و وظایف

عملیاتی مشترک را در برمی گرفت. این صفحات گسترده، گروه‌های ارزیاب برنامه را در زمینه‌ی توسعه و تأمین اطلاعات مربوط به بررسی نیازمندی‌ها، بررسی‌های مربوط به راه‌های جایگزین برای ایفای وظایف محوله و نیز تصمیم‌گیری درباره‌ی توزیع منابع بین وظایف و واحدهای تصمیم‌ساز، راهنمایی و هدایت می‌کنند. اطلاعاتی که گروه‌های ارزیاب از این صفحات به دست آوردند این امکان فراهم شد که قبل از هرگونه تصمیم درباره‌ی تخصیص منابع، مبنایی برای نیازمندی‌ها تعیین شود. همچنین اطلاعات صفحات گسترده، ملاحظات، موازنه‌ها و تصمیمات گروه‌های ارزیاب در زمینه‌ی تخصیص منابع را مستند کرد. مقایسه اطلاعات گروه‌های ارزیاب، امکان تفحص و بررسی را برای کمیته‌ی برنامه و بودجه و عناصری در مدیریت تحلیل و ارزیابی برنامه که مسئول بررسی تصمیمات تخصیص منابع درخصوص نیازهای عملیاتی حوزه‌های ماموریت نیروی زمینی هستند فراهم آورد.

همچنین از گروه‌های ارزیاب برنامه، خواسته شد تا تخصیص منابع واگذار شده به آن‌ها را مورد ارزیابی قرار دهند. یک معیار ارزیابی برای امتیازبندی هر یک از وظایف منابع تعیین شد. این ارزیابی‌ها به همراه اطلاعات دیگر در صفحات گسترده‌ی مورد بحث وارد گردید، که با تصمیمات پشتیبانی‌کننده‌ی داده‌های ورودی پایگاه منابع (بهینه‌سازی برنامه و ارزیابی بودجه) تطابق و همخوانی داشت. سه گزینه‌ی احتمالی برای امتیازبندی ارزیابی عبارتند از:

A - دارای منابع کافی برای تضمین کلیه‌ی نیازمندی‌های معتبر؛ در نتیجه، این وظیفه قابل تحقق می‌باشد.

P - منابع به‌صورت محدود تأمین شده‌اند، اما همه‌ی نیازمندی‌های معتبر این وظیفه را تحقق نمی‌بخشد.

U - اعتباری تخصیص نیافته و نیازمندی‌های معتبر این وظیفه قابل تحقق نیست.

این امور منجر به شفافیت تصمیمات مربوط به تخصیص منابع در قبال

اولویت‌های تعیین شده و آگاهی از موازنه‌های مبنایی می‌گردد.

ملاحظات عملیاتی حوزه‌های ماموریت: در طول فرایند توسعه برنامه در سال ۱۹۹۶، برون داده‌های ۶ گروه ارزیاب برنامه در مدیریت تحلیل و ارزیابی برنامه ارزشیابی شد. این ارزش‌یابی‌ها، امکان یک بررسی میانبر را در این زمینه فراهم کرد که تصمیمات نیروی زمینی در مورد منابع چگونه به نیازهای مشترک و خواسته‌های دفتر وزیر دفاع پاسخ گفته است. مدیریت تحلیل و ارزیابی برنامه، اصلاحات مناسب دیگری را برای رفع نیازهای عملیاتی مهم به کمیته‌ی برنامه و بودجه پیشنهاد داد تا پس از ملاحظه و بررسی، جهت اجرا به گروه‌های ارزیاب ابلاغ کند. این ارزیابی عملیاتی، به‌رغم محدودیت آن به‌واسطه‌ی دانش و تجربه‌ی پرسنل بخش تحلیل و ارزیابی برنامه (PA&E)، همزمان با گزارش‌های توجیهی گروه‌های ارزیاب در مورد تصمیماتشان در پرونده اول اهداف برنامه‌ای انجام شد تا امکان بحث و بررسی سریع و احاله‌ی آن به گروه‌های ارزیاب را جهت گنجاندن در فایل دوم سند اهداف برنامه‌ای (مربوط به اصلاحات در تخصیص منابع) فراهم سازد.

ارزشیابی حوزه‌های ماموریت به هر یک از هیات‌های بررسی کننده‌ی منابع (مثلا گروه ساماندهی اولویت‌ها) ارایه می‌شود تا اطلاعاتی را در مورد مسائل عملیاتی شاخص و برجسته و میزان کلی پشتیبانی برنامه‌ی نیروی زمینی از نیازهای عملیاتی مشترک در اختیار آن‌ها قرار دهد.

با وجود این، استفاده‌ی تحلیلی از حوزه‌های ماموریت جدید در بررسی منابع گروه‌های ارزیاب برنامه در سال ۱۹۹۶، به یکی از دغدغه‌های اعضای بخش تحلیل و ارزیابی برنامه مبدل شد. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که چون حوزه‌های ماموریت در مجموعه ستاد نیروی زمینی به خوبی جا نیفتاده‌اند، استفاده از آن‌ها برای قضاوت در مورد منابع، ارزشی نداشته و ممکن است منجر به بروز بحث‌های غیرضروری در ستاد نیروی زمینی گردیده و از اعتبار فرایند تدوین سند اهداف

برنامه‌ای (POM) بکاهد. آن‌ها ترجیح دادند در تأمین نیازمندی‌های فرماندهی‌های رزمی از فهرست اولویت‌های هماهنگ (IPLS) به‌عنوان منبع نهایی ارزشیابی تصمیمات گروه‌های ارزیاب برنامه (PEGs) استفاده کنند.

فصل چهارم: درس‌های آموخته و گام‌های بعدی

عناوین این فصل عبارتند از: محدودیت بررسی دقیق، فقدان ثبات در میان گروه‌های ارزیابی برنامه از لحاظ اهداف و وظایف برنامه، ناکافی بودن ارتباط مجموعه تصمیمات مدیریتی با حوزه‌های کاری، زمان‌بندی فشرده سند اهداف برنامه‌ای نیروی زمینی، ارتباط آینده طرح کلان نیروی زمینی و سند راهنمای برنامه‌ریزی نیروی زمینی، نیاز به مشکلات بیشتر حوزه وزارتی نیروی زمینی و فرماندهی‌های اصلی، اجرای ساختار جدید و گام‌های بعدی، نقش آینده‌ی مرکز آروبو، پیامدها.

در گفتار «محدودیت بررسی دقیق» می‌خوانیم، بسیاری از شرکت‌کنندگان در فرایند تدوین سند اهداف برنامه‌ای سال ۲۰۰۳ - ۱۹۹۸ در مورد توان این فرایند برای تضمین بررسی دقیق تصمیمات، اختلاف نظر داشتند. استدلال برخی از آن‌ها این بود که ساختار اصلاح شده این امکان را برای آن‌ها فراهم ساخت که مکرر به سنجش میزان موفقیت خود در تخصیص پردازند. برخی دیگر استدلال می‌کردند که ساختار و فرایند جدید روال کاری سنتی آن‌ها را به چالش کشیده است.

نویسنده در گفتار دوم معتقد است بسیاری از مصاحبه‌شوندگان اذعان داشتند که اهداف و وظایف منابع در داخل یک حوزه‌ی کاری منسجم و هماهنگ بوده است، اما این سطح از انسجام در میان گروه‌های ارزیاب برنامه وجود نداشته است. بنابراین به دلیل فقدان معیارهای واحد، امکان ارزیابی کلیت فرایند تخصیص منابع نیروی زمینی وجود ندارد. مدیریت تحلیل و ارزیابی این مشکل را قبل از اجرای نسبی ساختار جدید پیش‌بینی کرده بود.

در گفتار بعدی می‌خوانیم تنظیم مجموعه تصمیمات مدیریتی براساس

حوزه‌های کاری (گروه‌های ارزیاب برنامه) یکی دیگر از نگرانی‌های مطرح بسیاری از مصاحبه شونده‌گان بود. آن‌ها معتقد بودند که بسیاری از مجموعه تصمیمات مدیریتی (MDEP) هماهنگی کامل را با حوزه‌های کاری شش‌گانه، ندارند، و حتی عناصر مربوط به این مجموعه‌ها در میان حوزه‌های کاری مختلف پراکنده شده‌اند.

در گفتار «زمان‌بندی فشرده سند اهداف برنامه‌ای نیروی زمینی» می‌خوانیم فرایند تدوین سند اهداف دیر آغاز شد و سپس در اوایل ماه سپتامبر ۱۹۹۵ سران نیروی زمینی تغییر فرایند مذکور را تصویب کردند. در نتیجه اکثر کارکنان دچار شتاب‌زدگی شدند و بسیاری از افراد عقیده داشتند که برخی موضوعات مهم به درستی هماهنگ نشده بود. بسیاری از مسائل تا اواخر فرایند، حل و فصل نشده بود. ارتباط و پیوستگی طرح کلان نیروی زمینی (TAP) و سند راهنمای برنامه‌ریزی این نیرو (APGM) با فرایند تدوین سند اهداف برنامه‌ای موضوعی بود که توسط بسیاری از اعضای ستاد نیروی زمینی مطرح شد. با توجه به اینکه برخی از شرکت‌کنندگان استدلال می‌کردند با فرض زمان‌بندی سند اهداف برنامه (POM) و معرفی فرایند جدید، این فرایند خیلی مشارکت‌جویانه نیست، کارشناسان دریافتند که «عدم مشارکت فرماندهی‌های اصلی» و حوزه‌ی وزارتی ریشه در گسستگی‌های سازمانی و کارکردی متعددی دارد. بنابراین آن‌ها پیشنهاد کردند از نشست‌های مشورتی و نشست‌های روسای مشترک برای رفع نگرانی‌ها و معضلات فراگیر استفاده شود. این رویکرد با فرایند جدید مطابقت داشته و نشست‌های هماهنگی بیشتر را منتفی می‌سازد و در عین حال هماهنگی در کلیه‌ی مراحل، فرایند برنامه‌ریزی را بهبود می‌بخشد.

نویسنده در گفتار «اجرای ساختار جدید و گام‌های بعدی» معتقد است تحقق بیشتر ساختار و فرایند مبتنی بر مدیریت و طرح‌ریزی منابع هدف محور (OBPRM) در سال‌های بعد اتفاق خواهد افتاد. نیروی زمینی در سال ۱۹۹۶ آنقدر از اجرای

نسبی ساختار جدید رضایت داشت که پس از اعمال برخی اصلاحات در فرایندهای تخصیص منابع و استراتژی‌های اجرایی جایگزین، بهره‌گیری از کل ساختار و فرایند مذکور را خواستار گردید. اما با توجه به نقش‌های آتی مرکز آروپو، تیم پروژه‌ی مرکز آروپو موافقت کرد که نیروی زمینی را در بازسازی طرح [کلان] نیرو (TAP) و اجرای کامل ساختار جدید یاری کند. تیم پروژه به نیروی زمینی کمک خواهد کرد تا حوزه‌های ماموریت را بیش از پیش تشریح و تحلیل کرده و ساختار [کلان] نیرو (TAP) را تغییر دهد. به‌علاوه، تیم پروژه ارتباط طرح [کلان] نیروی (TAP) با فرایند طرح‌ریزی عملیاتی مشترک و فرایند عملیاتی مشترک و فرایند سند اهداف برنامه‌ی نیروی زمینی را مورد توجه قرار خواهد داد. طرح [کلان] نیروی زمینی باید طیف تقاضاهای مربوط به توانمندی‌های عملیاتی را که (به‌واسطه‌ی حوزه‌های ماموریت) در نیروی زمینی مطرح می‌شود، به روشنی تعریف کند و با توجه به تقاضاهای سازمانی مطرح در حوزه‌های کاری و نیز موجودیت منابع، در متوازن کردن تخصیص منابع به این تقاضاها، مفید واقع شود. بنابراین، طرح [کلان] نیروی زمینی (TAP) باید تقاضاهای کلی را معین کرده و ساختاری را برای هماهنگ‌سازی، توزیع منابع برای تأمین تقاضاهای مختلف ارائه دهد و نیاز به گزینه‌ها و راه‌کارهای دیگر را شدت خواهد بخشید، و بدین وسیله به هدف اولیه‌ی ساختار جدید جهت شفاف‌سازی پیامدهای گزینه‌های منابع کمک کرده و رهبران نیروی زمینی را قادر خواهد ساخت تا به شناسایی، بررسی و تصمیم‌گیری درباره‌ی موضوعات حساسی بپردازند که بیشترین تأثیر را در نیازهای حال و آینده‌ی این نهاد بجا می‌گذارند.

تهیه‌ی اسناد کلیدی که موجب هدایت منابع در میان نیروی زمینی می‌شود، جزء لاینفک و لازمه‌ی اجرای یک نظام و فرایند کامل تخصیص منابع می‌باشد. به‌عنوان مثال، سند چشم‌انداز (vision document)، شواهد چندی را از تصویری که رهبران نیروی زمینی می‌خواهند در ۱۵ تا ۲۰ سال آینده از این نیرو داشته باشند نشان می‌دهد. به همین ترتیب، یک استراتژی درازمدت به همراه طرح

استراتژیک منابع می‌تواند این مطلب را برای نیروی زمینی مشخص سازد که رهبری نیرو چگونه می‌خواهد در کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت که بیشتر از مدت زمان معمول یک دوره از سند اهداف برنامه (POM) می‌باشد، به آرمان‌ها و اهداف مطروحه در سند چشم‌انداز نیرو دست پیدا کند. طرح منابع استراتژیک می‌تواند حوزه‌های کاری را از نظر اولویت‌های میان‌مدت تا درازمدت برای حوزه‌های خاصی از منابع هدایت و راهنمایی کرده، و معیارها و ضوابطی را در میان حوزه‌های کاری مشخص کند. طرح منابع استراتژیک نیروی زمینی همچنین رهنمودهایی را در مورد تهیهی طرح‌های منابع استراتژیک برای هر یک از حوزه‌های کاری ارائه می‌کند. مدیریت تحلیل و ارزیابی برنامه خواستار تدوین طرح منابع استراتژیک توسط مرکز آروبو شد. کارهای مقدماتی مربوط به این پروژه در پاییز سال ۱۹۹۶ آغاز گردید.

کتاب فوق با سه ضمیمه پایان می‌پذیرد: ضمیمه‌ی «الف» سازمان و ساختار گذشته‌ی برنامه‌ریزی نیروی زمینی را توصیف می‌کند. در ضمیمه‌ی «ب» ساختار اصلی مدیریت منابع مبتنی بر اصل استراتژی مورد بحث قرار گرفته است. و در نهایت در ضمیمه‌ی «ج» نمونه‌ای از قالب‌های گزارش‌نویسی که گروه‌های کاری ارزیابی برنامه (PEGs) برای گزارش تخصیص منابع خود به کمیته‌ی برنامه و بودجه (PBC) مورد استفاده قرار داده‌اند، ارائه شده است.

تقابل فرهنگی در روابط بین الملل^۱ اسلام و غرب

تلخیص از: داود علمایی

چکیده

اسلام سیاسی نیرویی است که از دهه‌ی ۱۹۷۰ خیزش دوباره یافته است. این همان نیرویی است که آشکارا در تقابل فرهنگی با غرب است. نیروی بنیادین نهفته در فرهنگ اسلامی و این حقیقت که اسلام کاملاً «غیر غربی» و غرب‌ستیز است غربیان را بیمناک ساخت و در اندیشه فرو برد که آیا ممکن است نوعی تقابل عمده میان اسلام و غرب ظهور یابد؟ گرچه رفته رفته از میزان فوران آتشفشان انقلاب اسلامی ایران کاسته شده است، اما این انقلاب غربیان را مبهوت و نگران خود نموده است. غرب همچنین از رشد اسلام در میان توده‌های مردمی در الجزایر، مصر و عربستان سعودی وحشت دارد، زیرا معتقد است که رخداد هرگونه انقلاب اسلامی در هر یک از این کشورها شکاف فرهنگی میان اسلام و غرب را عمیق‌تر خواهد ساخت و از این رو حیاتی‌ترین منافع غرب در معرض تهدید و مخاطره قرار خواهند گرفت. این استدلال که تمدن اسلامی بیش از پیش تمدن غربی را تهدید خواهد

۱ - سیمون مردن؛ *تقابل فرهنگی در روابط بین الملل: اسلام و غرب*؛ مترجم: احمد علیخانی؛ تهران: دوره عالی جنگ دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ ۱۳۷۹.

کرد، بسیار مشکل آفرین است. اسلام مانند اتحاد شوروی سابق در دوران جنگ سرد، چالش نظامی - سیاسی برای بقای غرب نیست. اسلام به صورت موضعی چالش‌هایی را برای هژمونی غرب بر نظام بین‌الملل پدید آورد، اما به دلیل وجود قرائت‌های مختلف از آن و تعدد کشورهای اسلامی که هر یک به منافع خود می‌اندیشد، از نیروی بالقوه‌ای که در تمدن اسلامی وجود داشته کاسته است. روند در حال رشد جهان‌گرایی ممکن است که به جدایی هرچه بیشتر نخبگان سکولار کشورهای اسلامی از توده‌ی مردم و در نتیجه تشویق و تحریک حرکت‌های احیاططلبانه‌ی اسلامی منجر گردد، اما رخداد انقلاب در کل کشورهای اسلامی غیر محتمل می‌باشد. به عبارت دیگر، حتی پیدایش وحدت رویه در میان کشورهای اسلامی بعید به نظر می‌رسد، چه رسد به اتحاد این کشورها و تشکیل پیکره‌ای منسجم. فرهنگ و اقتصاد سیاسی غرب چارچوب غالب بر روند جهان‌گرایی را تشکیل داد. نفوذ همه‌جانبه‌ی غرب و رخنه‌ی آن به تمامی کشورها با این هدف صورت می‌گرفت که تمامی انسان‌ها «غربی‌گونه» شوند، اما این نفوذ و رخنه واکنش‌های فرهنگی منفی‌ای در پی داشت. هنگامی که ملتی با فرهنگ خاص خود فرهنگ سایر انسان‌ها و ملل را نه تنها «بیگانه» بلکه تهدیدگر می‌بیند در برابر آن از خود واکنش نشان داده و سخت به مقابله با آن برمی‌خیزد. با پایان یافتن جنگ سرد تقابل فرهنگی تاریخی اسلام و غرب نمود بیشتری یافت و غرب که خود را از کمند تهدید کمونیسم رها شده می‌دید چنین احساس می‌کرد که نیروی جدیدی به نام اسلام بنیان آن را نشانه رفته است. تفاسیر مختلفی از این تقابل به عمل آمد اما امکان بروز برخورد میان تمدن اسلامی و تمدن غربی همچنان در پرده‌ی ابهام قرار دارد. فرهنگ، نیروی بنیادین و قدرتمندی است، اما در نظام بین‌الملل معاصر که در آن، کشورها و دولت‌ها حرف اول را می‌زنند نقش فرهنگ به تدریج کمرنگ‌تر می‌شود و فرهنگ سخت در تلاش است تا موجودیت خود را حفظ نموده، نقشی هماهنگ و منسجم در عرصه‌ی بین‌الملل ایفا کند.

* * * * *

کلید واژگان

احیاططلبی اسلامی؛ اصلاح‌طلبی؛ انقلاب اسلامی ایران؛ ایدئولوژی؛ برخورد تمدن‌ها؛ بنیادگرایی اسلامی؛ بیگانه؛ تعارض فرهنگی؛ تمدن، اسلامی؛ جنگ ایدئولوژیک؛ جنگ سرد؛ خاورمیانه؛ غرب؛ فرهنگ؛ موازنه فرهنگ‌ها

جایگاه فرهنگ در امور انسانی

فرهنگ‌ها سطوح مختلفی دارند، از جمله فرهنگ روستایی، شهری، ملی و یا فرهنگ‌های خانوادگی، قبیله‌ای و نژادی. معمولاً هویت فرهنگی به یک ملت یا کشور محدود نمی‌شود. تمدن گسترده‌ترین سازه‌ی هویت فرهنگی است که در سایه‌ی آن انسان‌های مختلف به مجموعه‌ی رسوم و سنن زیباشناختی، فلسفی، تاریخی و اجتماعی که تقریباً از دیگر رسوم متمایز است احساس تعلق دارند. تمدن، حکایت‌گر گرایش‌های فراملی است که ویژگی‌ها و خلیقات بنیادین و خاصی را در انسان‌ها و در برخی مناطق دنیا ایجاد می‌کند. تمدن پویاست و ممکن است عناصر ویژه‌ای داشته باشد، اما اغلب تمدن‌ها از سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌های پیش از خود به‌طور مستقیم الگو گرفته و تأثیر پذیرفته‌اند. برای مثال، تمدن مسیحی بخش اعظم پیشرفت‌های فلسفی و علمی - صنعتی خود را مرهون تمدن‌های باستانی و شرقی می‌داند. این تمدن بعدها به هیئت تمدن اروپایی درآمد و حول نظریه‌ی «دولت - ملت» یا «دولت ملی» محوریت یافت. در نهایت دامنه‌ی تمدن اروپایی به آمریکای شمالی نیز کشیده شد و به فرهنگ غربی تغییر نام داد. این فرایند تنها به تغییر نام ختم نشد، بلکه تغییر و تحول فیزیکی و فکری - عقیدتی را به‌همراه آورد.

جایگاه فرهنگ در نظام بین‌الملل

براساس مکتب رئالیسم که بارزترین و غالب‌ترین مکتب فکری در غرب است، فرهنگ در نظام بین‌الملل معاصر متأثر از منطق قدرت و مملکت‌داری در هرج و مرج است و در مقایسه با این دو از اهمیت کمتر و جایگاه پایین‌تری برخوردار است. برخلاف نظر این متفکرین، از جمله رنجر (Rengger) تمامی کشورهای واقع بین ذاتاً سیاست‌هایی را اتخاذ می‌کنند که مبتنی بر واقعیات و منافع ملی‌شان باشد. البته صرف‌نظر از تفکرات و عقاید متفکرین رئالیست، تأثیر

فرهنگ بر نظام بین‌الملل - که از ویژگی‌های آن وجود کشورهای مستقل و آرای مربوط به حاکمیت کشورها بر سرنوشت خویش، موازنه‌ی قوا، دیپلماسی و قوانین بین‌المللی است - در اروپا همزمان با دوره‌ی رنسانس پایه‌ریزی شد و سپس به تدریج در قرن‌های نوزدهم و بیستم دیگر نقاط جهان را در بر گرفت.

زمان و چگونگی پیدایش واژه «بیگانه»

تمدن اروپایی که ریشه در تمدن یونان و روم باستان داشت خود را برتر از سایر تمدن‌ها می‌دید و تجلی این برتری را نیز در معرفی اصل «دولت - ملت» یا «حاکمیت ملی» می‌دانست. از این زمان بود که واژه‌ی «بیگانه» به جمع دیگر واژگان پیوست و همواره استعمال این واژه از سوی اروپاییان که پدیدآورنده‌ی آن بودند، متضمن اهانت و بدبینی بود. پیدایش این نگرش موهن و تحقیرآمیز، تأثیرات بنیادینی بر سیاست‌های اتخاذی غرب در قبال ملل به اصطلاح «بیگانه» داشت. از نظر اروپاییان قوانین «تمدن» جامعه‌ی بین‌المللی فقط در کشورهای اروپایی حکمفرما بود و در خارج از آن قاره، چیزی از این قوانین دیده نمی‌شد و همه در «توحش» به سر می‌بردند. اروپاییان نیز بی‌تحرک نشستند چرا که «هدایت» این «از قافله‌ی تمدن عقب‌مانده‌ها» را «رسالت» خود می‌دیدند که این امر در عمل ریشه در نیت جاه‌طلبانه و توسعه‌طلبانه‌ی آن‌ها داشت و حاصلی جز استعمار و بردگی برای ملل «بیگانه» به ارمغان نیاورد. از دیگر پیامدهای جنگ جهانی دوم این بود که طنین اختلافات فرهنگی در میان جنجال‌های سیاسی جهان، میان بلوک شرق و بلوک غرب کم‌رنگ شد. در این گیرودار، فرهنگ تنزل یافته بود و آنچه اهمیت داشت پیروزی در نزاع بین دو نوع اقتصاد سیاسی، یکی سرمایه‌داری لیبرال و دیگری سوسیالیسم دولت‌محور برای حذف یکدیگر از صحنه بود. با پایان یافتن جنگ سرد نه تنها نوعی دگرگونی در تضاد و اختلافات بین‌المللی پدیدار گشت، بلکه فرایندهای دیگری که در آن زمان در حال نضج

گرفتن بودند نیز در کانون توجهات قرار گرفتند. متعاقب برتری سرمایه‌داری و اقتصاد غرب بر اقتصاد دولت‌محور کمونیسم و نیز شکوفایی دموکراسی لیبرال و گسترش فناوری، فرایند بی‌سابقه‌ای به نام «جهان‌گرایی» پدیدار شد. بسیاری از حکومت‌های کشورهای در حال توسعه، الگوهای اقتصاد سوسیالیستی دولت - محور را رها کرده، درصدد پیروی از الگوهای توسعه‌ی اقتصادی غربی و اقتصاد جهانی برآمدند.

جهان‌گرایی و فرهنگ

بسیاری جهان‌گرایی را به معنای استیلای فرهنگ پرطرفدار غرب می‌دانند. گرچه فرهنگ غربی گستره‌ای جهان‌شمول دارد، اما اغلب به آن با دید شک و تردید می‌نگرند و مقاومت‌های متفاوتی در برابر آن صورت می‌گیرد. برای مثال در ایران و عربستان، رژیم‌های اسلامی حاکم با ممنوع‌سازی استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای درصدد جلوگیری از نشر اخبار، فیلم‌ها و موسیقی‌های مخرب برآمدند. مسأله‌ی جایگاه زنان در جامعه‌ی اسلامی و به‌خصوص مسأله‌ی حجاب به‌عنوان نمادهای اساسی اسلام‌گرایانی درآمد که در تلاش بودند نهادهای مقابله‌ی فرهنگی در برابر غرب و نیز استمرار کنترل اجتماعی را تقویت کنند. در آسیا نیز جنجال‌های بسیاری در مورد اهمیت «ارزش‌های آسیایی» نمودار گشت. با پایان یافتن جنگ سرد، فرانسیس فوکویاما تحقق «نظریه‌ی لیبرال» - دموکراسی لیبرال و سرمایه‌داری بازار - را هدف غایی و مشترک بشریت می‌دانست. به‌زعم وی «هیچ ایدئولوژی وجود ندارد که داعیه‌ی جهانی بودن داشته باشد و بتواند دموکراسی لیبرال را به مبارزه بطلبد و هیچ اصل مشروعیت‌بخش جهانی، جز اصل حاکمیت مردم بر مردم مشروعیت ندارد.»

برخورد تمدن‌ها

معضلاتی که به دنبال پایان یافتن جنگ سرد پدیدار شد، در مناظرات محافل علمی - دانشگاهی و همچنین سیاست‌گذاری غرب به‌خصوص آمریکا صورت انعکاس یافت. بن‌مایه‌ی این مباحث این بود که به‌طور فزاینده‌ای بر اهمیت اختلافات میان فرهنگ‌ها به‌عنوان بنیان‌های نظام بین‌المللی آتی افزوده می‌شود. از جمله پیشگامان این بحث، ساموئل هانتینگتن بود که در مقاله‌ای با عنوان «برخورد تمدن‌ها» چنین استدلال می‌کند، «به تدریج تمدن‌ها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل خواهند شد.» این تمدن‌ها به نظر هانتینگتن عبارتند از: تمدن‌های غربی، کنفوسیومی، اسلامی، ژاپنی، هندو، ارتدوکس، آمریکای لاتین و احتمالاً آفریقایی. او برخورد تمدن‌ها را تحولی تاریخی می‌داند. تاریخ شاهد اشکال گوناگون درگیری و نبرد بوده است. در ابتدای تاریخ معاصر اروپا به جنگ‌های بسیاری میان پادشاهانی برمی‌خوریم که درصدد توسعه‌ی قلمرو و تحت حاکمیت خویش و افزایش توان تجاری خود بودند. انقلاب فرانسه نیز کشمکش‌های جدیدی میان ملت‌ها و روندهای ملی‌گرایانه ایجاد کرد. انقلاب اکتبر روسیه نیز به نبردی ایدئولوژیک میان کمونیسم، فاشیسم و دموکراسی لیبرال انجامید. البته تمامی جنگ‌ها و درگیری‌های یاد شده در چارچوب تمدن غربی خلاصه می‌شد. پایان جنگ سرد مقارن با آغاز عصر جدیدی بود که در آن جنگ و درگیری از حوزه‌ی غربی صرف خارج و به حوزه‌ای غربی و غیرغربی تسری یافت. در این بین غیرغربی‌ها نه تنها به صورت دریافت‌کننده‌های فرهنگ و سیاست غرب درآمدند، بلکه به عنوان پیش‌بران نوین تاریخ نیز قلمداد می‌شوند. در دنیای رها شده از کمند جنگ سرد، اختلافات ایدئولوژیکی و اقتصادی رو به افول خواهد گذاشت و اختلافات فرهنگی افزایش خواهد یافت. فرهنگ برخلاف ناسیونالیسم یا کمونیسم، تنها نوعی نظام عقیدتی مصنوعی نیست؛ بلکه فرهنگ تشکیل‌دهنده‌ی جوهره‌ی هویت و معرفت بوده و از برداشت‌های اساسی زندگی

است که محصول قرن‌ها فراز و نشیب اجتماعی است.

این رقابت فرهنگی به‌طور عمده بین «غرب» به‌عنوان تمدن غالب و سایر تمدن‌ها - البته به‌میزان و درجات مختلف - خواهد بود. تقریباً تمامی تمدن‌ها روزبه‌روز با این تفکر که هنجارهای غربی جهان‌شمول هستند، مخالفت بیشتری می‌ورزند. برای نمونه، صاحب‌نظران و اندیشمندان تمدن‌های مختلف، تلاش‌های غرب را برای اشاعه‌ی دموکراسی لیبرال و بسط حقوق بشر خیرخواهانه ندیده و آن‌ها را در راستای پیشبرد امپریالیسم جدید می‌دانستند. هرگاه سخن از برخورد تمدن‌ها به میان می‌آید، تمدن اسلامی به‌طرز چشمگیری در کانون توجهات قرار می‌گیرد. مسائلی که در دهه‌ی ۱۹۸۰ گریبان‌گیر دولت ریگان - رئیس‌جمهور وقت آمریکا - در رابطه با ایران، لیبی، سوریه و لبنان شد، نوعی جبهه‌ی اسلامی خلق کرد که به شدت با آمریکا و ارزش‌های رایج آن تعارض داشت. با پایان جنگ سرد، غرب از وجود این جبهه‌ی مستقل اسلامی و تهدیدات آن آگاهی بیشتر و روشن‌تری یافت که ساموئل هانتینگتن و برنارد لوئیس به تفصیل آن را بیان کرده‌اند.

«بیگانه‌ای» به نام اسلام

تقابل میان اسلام و غرب ریشه در تاریخ دارد؛ به‌طوری که تفکرات و احساسات حاکی از بدگمانی و ترس این دو تمدن نسبت به یکدیگر در میان جوامع تشکیل‌دهنده‌ی آن‌ها سینه به سینه منتقل شده است. اسلام از همان بدو تولد یعنی پس از قرن هفتم میلادی چالش سختی برای دولت‌های مسیحی محسوب شده است. تمدن اسلامی خود را برتر و بالاتر از تمدن مسیحی می‌یافت و در واقع چنین نیز بود زیرا در آن دوران انتقال اندیشه و فناوری از جانب شرق به غرب انجام می‌شد. اما در دوران معاصر وضع به‌گونه‌ی دیگری است. از زمان انقلاب صنعتی در اروپا تاکنون موازنه‌ی قوا به نحو چشمگیری به

سود غربیان بوده است. انقلاب صنعتی و شکوفایی علم و دانش رهایی از بند خرافات کلیسایی، اروپاییان و غرب را در قرن هجدهم به سوی برترین قدرت صنعتی - نظامی سوق داد؛ جایگاه و منزلتی که غربیان از آن غایت بهره‌برداری را به عمل آوردند، اغلب ملل اسلامی را تحت یوغ استعماری خویش بردند و خاک امت اسلامی را ضمیمه‌ی امپراتوری‌های رو به گسترش خود نمودند. ضربه‌های سیاسی و غیرسیاسی غرب بر پیکره‌ی تمدن اسلامی - عربی و چگونگی دفع این ضربات همواره از دل نگرانی‌های عمده‌ی متفکرین و اندیشمندان اسلامی بوده است. از سوی دیگر، غربی‌ها نیز در پی دستیابی به راه‌کارهایی بودند که تا حد ممکن پنجه‌های استعماری خود را در پیکره‌ی ملل اسلامی فرو برند.

تاریخ گسترش اسلام

این تاریخ از سال ۶۱۰ میلادی با بعثت حضرت محمد^(ص) آغاز می‌شود. قرآن نیز مجموعه‌ی آیات و اصول جاویدی است که به محمد^(ص) وحی می‌شود. این کتاب مبین و روشنگر تمامی جنبه‌های زندگی انسان است. آخرین برش از این تاریخ متعلق به سال ۱۶۸۳ میلادی است که عثمانی‌ها بار دیگر از تصرف شهر وین باز می‌مانند. عثمانی‌ها به اوج توانمندی و توسعه‌طلبی رسیده بودند اما به تدریج امپراتوری اتریش، فتوحات امپراتوری عثمانی در اروپا را از آن خود می‌سازد.

واکنش تمدن اسلامی نسبت به غرب

سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی، از برجسته‌ترین کسانی بود که می‌کوشید با بهره‌جویی از راه‌کارها و فناوری‌های نوین، اسلام راستین را احیا کند. او معتقد بود که امت اسلامی از راه اسلام راستین به درآمده و به بیراهه رفته است؛ بیراهه‌ای که ارمغان‌آور تفرقه و فساد و نابودی بوده است. سیدجمال بهترین راه برای مقابله با استعمارگران را وحدت و انسجام تمامی

ملل اسلامی با هدایت رهبری واحد و نیرومند می‌دید. با شکست امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول بخش عمده‌ای از قلمرو آن در تسلط انگلستان و فرانسه قرار گرفت. این دو قدرت استعماری برای تحقق هرچه بهتر آمال استثمار خود، مرزبندی‌هایی در این منطقه ایجاد کردند که حاصل آن پیدایش کشورهای سوریه، لبنان، عراق، فلسطین و اردن هاشمی بود. از تبعات عمده‌ی این کشورسازی تحمیلی، ظهور حرکت‌ها و مخالفت‌های ملی‌گرایانه بود. ملی‌گرایی عربی به صورت نیروی ایدئولوژیکی غالب خاورمیانه درآمد. این روندهای ملی‌گرایانه که مبتنی بر احیای سنن و سبک‌های فرهنگی و ادبی در قرن نوزدهم بود، در قرن بیستم افراطی شد و در نهایت برای نیل به اهداف خویش به ایجاد ترکیبی از فرهنگ غربی (زبان، ادبیات، تاریخ و همچنین دین مشترک) با مدرنیسم در قالب کشورهای لائیک - سوسیالیست متبلور شد. جمال عبدالناصر، افسر میان‌رتبه‌ی ارتش که اصالتاً به طبقه‌ی خرده‌بوزروا تعلق داشت، طلایه‌دار حرکت ملی‌گرایانه‌ی اعراب شد. جهان عرب همواره با تناقضی سخت دست به گریبان بوده است زیرا از یک‌سو خواهان گسترش نوعی آرمان و ایدئولوژی منطقه‌ای مشترک بوده اما از سوی دیگر، قدرت و اختیارات سیاسی آن در قالب یک موطن عربی منسجم و مشترک متمرکز نشده بلکه در قالب‌های پراکنده و متعددی به نام کشورهای مستقل عربی درآمد. جنگ شش‌روزه‌ی اعراب و رژیم صهیونیستی در ماه ژوئن ۱۹۶۷ شیرازه‌ی ملی‌گرایی اعراب را از هم پاشید و بیت‌المقدس به تصرف صهیونیست‌ها درآمد. این جنگ نقطه‌ی عطفی بود، اگرچه اعراب خود را برخوردار از فرهنگی مشترک می‌دانستند، اما نیروی تازه‌نفسی به نام «اسلام احیاطلب» در منطقه در حال شکل‌گیری بود.

ظهور پدیده‌ای به نام اسلام مبارز

رشد روند احیاطلبی اسلامی پس از جنگ شش‌روزه‌ی اعراب و رژیم صهیونیستی تأثیرات شگرفی بر تمدن اسلامی برجای نهاد. البته عامل دیگری که

به روند احیاطلّبی دامن زد، تعلّقات اجتماعی بود که دامنگیر ملل اسلامی شده بود. وجود نوعی خوی مبارزه‌جویانه در روندهای احیاطلّبی اسلامی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و پس از آن مشهود شد که دو فرقه‌ی اصلی شیعه و سنیّ تغییراتی در عقاید و آیین‌های خود اعمال کردند و به این وسیله توسل به زور و خشونت را نیز مجاز اعلام کردند. زیرا تا پیش از پیدایش این ابداعات و تغییرات، به لحاظ تاریخی شورش و خشونت در هر دو فرقه ناپسند و مشکل‌ساز بود اما ماحصل این تغییرات مذهبی، پیدایش مجموعه‌ای از ارزش‌های مبارزه‌طلبانه‌ی اسلامی بود که تمام دنیای اسلام را یک‌صدا و همنوا ساخت. از رهبران برجسته‌ی این تحولات آینده‌نگر و ایدئولوژیک، سیدقطب در مصر، ابوالعلاء مودودی در پاکستان و روح‌الله خمینی در ایران بودند.

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مکتب تشیع و تفکر سنیّ مبارز در دو مسیر مجزا گام برمی‌داشتند که از بسیاری لحاظ تفاوت ماهوی چشمگیری با یکدیگر نداشتند و در واقع هر دو هدف واحدی را تعقیب می‌کردند. شخصیت برجسته‌ای که پرچم‌دار حرکت‌های اصلاح‌طلبانه شیعی بود و در این راه تلاش‌های بسیاری کرد، آیت‌الله‌العظمی روح‌الله خمینی بود. وی فریاد اعتراض سر می‌داد که آیین رایج در مکتب تشیع به نام سکوت یا تقیه، خلاف اسلام راستین است و مسلمانان باید تا تشکیل کشور مستقل اسلامی لحظه‌ای فروگذار نکنند. او در اثر ارزشمند خود با عنوان «حکومت اسلامی» خواستار تشکیل کشوری بود که رهبران و گردانندگان آن روحانیون باشند و افزون بر آن، رهبری سیاسی و مذهبی، هر دو بر عهده‌ی نهاد و مرجعی واحد به نام «ولایت فقیه» باشد. انقلاب اسلامی ایران به حرکت‌های احیاطلّبان‌ه‌ی اسلامی در خاورمیانه حیاتی تازه بخشید.

تشیع و تسنن، دو مذهب اصلی دین اسلام

مذهب تشیع برگرفته از مشی امام علی^(ع) و خاندان اوست. این مذهب

به تدریج به فرق گوناگونی چون اسماعیلیه، زیدیه و اثنی‌عشری تقسیم شد. مبنای این تقسیم‌بندی مشروعیت و مقبولیت عالمان دینی یا امامان نزد پیروان این فرق بود. بزرگترین گروه این مذهب، شیعه دوازده امامی که بر ایران معاصر حکومت دارد، معتقد است که دوازدهمین امام شیعه در سال ۸۷۳ میلادی از نظر غایب گشت و پیش از خاتمه‌ی تاریخ (آخرالزمان) با نام مهدی (عج) برای گسترش عدل و داد ظهور خواهد کرد. روحانی شیعی مستقل‌تر از روحانی سنی است و همچنین در روحانیت شیعی، سازمان‌یافتگی و سلسله‌مراتب علمی - معنوی بیشتری به چشم می‌خورد.

پیروان مذهب تسنن (یا اسلام خلافتی) معتقد به پیروی از سنت پیامبر اسلام و چهار خلیفه‌ی پس از او به ترتیب ابوبکر، عمر، عثمان و علی هستند. در این مذهب چهار فرقه وجود دارد که این تعدد ناشی از قرائت‌های متفاوت علمای اهل تسنن از قرآن است. این چهار فرقه عبارتند از: حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی. در تعالیم مذهب تسنن چنین آمده است که رهبری جامعه‌ی اسلامی باید در اختیار خلیفه باشد.

استقبال توده‌ی مردم از حرکت‌های اصلاح‌طلبانه‌ی اسلامی

گسترش حرکت‌های احیاططلبانه‌ی اسلامی در دهه‌ی ۱۹۷۰ تا حدود زیادی وام‌دار بحران‌های حاصل از روند رو به رشد نوسازی در خاورمیانه بود. رشد سریع جمعیت کشورهای این خطه و مهاجرت بی‌رویه‌ی روستاییان به شهرها، به ظهور پدیده‌های نامیمونی چون زاغه‌نشینی، کمبود مسکن، فقر و بیکاری منجر گردید. در حقیقت در دهه‌ی ۱۹۷۰ تعهدات مردمی بر دوش اکثر دولت‌های خاورمیانه بسیار سنگینی می‌کرد و این دول به هیچ وجه قادر به ایجاد اشتغال و پرداخت یارانه نبودند. از این‌رو نهادهای نیکوکار اسلامی دست به کار شدند و با تاسیس مدارس و درمان‌گاه‌های خیریه و یاری‌رسانی به قشر آسیب‌پذیر و بی‌بضاعت، به یاری مردم آمدند. نهادهای اسلامی با انجام این خدمات

بشردوستانه جایگاه خود را در میان مردم باز کردند. در نتیجه، حرکت‌های اصلاح‌طلبانه‌ی اسلامی نیز با استقبال توده‌های مردمی مواجه شد. مدرنیزه‌سازی، الگوهای زندگی سنتی را از میان برده بود اما دول لائیک منطقه با طرح شعارهای ملی‌گرایی و سوسیالیسم در میان آحاد مردم نوعی همبستگی ایجاد کرده بودند. پیامد مدرنیزه‌سازی، جهانی شدن بود: پدیده‌ای که شعارهای روز را به کناری افکند و از میزان همبستگی ملی، قدرت کشور و نخبگان ضد دین حاکم کاست. پیوستن به اقتصاد جهانی، موجد عقاید، منافع و سازمان‌بندی‌های جدیدی در میان نخبگان لائیک گردید که با استقبال ملت و ارزش‌های سنتی سر عناد داشتند. به این ترتیب، نخبگان، غرب و ارزش‌های فرهنگی آن را قبله‌ی آمال خویش ساختند.

تعارض فرهنگی اسلام و غرب

این تفکر که اسلام و غرب همواره در تعارض تاریخی با یکدیگر قرار داشته‌اند، بن‌مایه اصلی مشروعیت حرکت‌های احیاططلبانه‌ی اسلامی بود؛ خواه این حرکت‌ها از جانب دول اسلامی باشد، خواه از جانب اپوزسیون‌های اسلام‌گرا. غرب با رهایی از خفقان قرون وسطی و ورود به عصر روشنگری، به‌طور عمده در فکر دستیابی به پیشرفت بشری و پی‌ریزی آینده‌ای درخشان بود، اما پیروان حرکت‌های اصلاح‌طلبانه‌ی اسلامی در فکر حاکمیت مجدد اسلام راستین و همگون‌سازی جوامع اسلامی کنونی با جامعه‌ی صدر اسلام بودند. اینان معتقدند از آنجا که حاکمیت از آن خداست، هر نوع قانون اساسی که بدست بشر وضع شده باشد، مشروعیت ندارد. پیروان اسلام راستین لیبرالیسم و مشارکت نهادینه‌ی مردم در تعیین سرنوشت خویش (از دیدگاه غرب) را نه تنها امری زاید، بلکه غیراسلامی می‌دانند. در جوامع اسلامی هیچ‌گاه هنجارها و نهادهای دموکراتیک بر شرع اسلام تقدم و برتری ندارند.

گسترش کنش گرایان اسلامی

دشمنی احیاطلبدان اسلامی با غرب تنها در جبهه‌ی نظریات سیاسی و تبلیغات و القاهای فرهنگی نبود، در خلال دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ حرکت‌های اصلاح طلب به خشونت نیز متوسل شدند. ظهور خشونت‌های اسلامی پس از دهه‌ی ۱۹۷۰ آشکارا مبین انزجار مسلمان از غرب بود. از سوی دیگر، در اذهان غربیان نیز نوعی بدبینی نسبت به اسلام وجود داشت. غرب، اسلام را همزاد خشونت، اغتشاش و تعصب می‌یافت. آنچه در اذهان غربیان مسأله‌ساز بود این پرسش بود که آیا درگیری و تقابل تمدنی مشخصی میان تمدن اسلامی و تمدن غربی بوجود خواهد آمد؟

شفافیت تهدیدات تمدن اسلامی برای غرب

ساموئل هانتینگتن معتقد بود، «موازنه‌ی فرهنگ‌ها» جایگزین ملاحظات سنتی در مورد موازنه‌ی قوا و ایدئولوژی سیاسی می‌شود که زمانی مبنای اصلی همکاری و تشکیل اتحادیه‌ها و ائتلاف‌ها بود. به عقیده‌ی وی با گذر زمان همگرایی به تدریج میان کشورهای اسلامی تقویت خواهد شد. این تیپ‌سازی جدید موجب می‌گشت که اسلام و غرب علیه یکدیگر موضع‌گیری و سنگربندی کنند و ملل اسلامی با رواج واژگانی چون «تروریسم اسلامی»، «بنیادگرایی اسلامی» و ... از سوی غربیان به گونه‌ای ناعادلانه و کلی عقب‌مانده، متحجر و غیرمتمدن جلوه‌گر شوند. اگرچه ردپای غرب‌ستیزی در میان مسلمانان پیدا بود، اما صحبت از وجود یک تمدن واحد و مشخص اسلامی موضوع دیگری است. چنین انتظار می‌رفت که مردم کشورهای مختلف منطقه خاورمیانه تا حدودی به دلیل همگرایی عربی و همگرایی اسلامی، مشروعیت پرسش‌برانگیز حکومت‌هایشان را نپذیرند؛ اما در حال حاضر کشورها به‌عنوان نهادهای مستقل جایگاه خود را در منطقه مستحکم کرده‌اند. حکومت‌های قدرتمند را در دست

دارد و تقریباً تمامی گروه‌های سیاسی نیز هم خود را صرف پرداختن به سیاست در سطح کشوری کرده‌اند. در دوران معاصر، اسلام‌گرایان تنها در چارچوب مرزهای کشوری به نشر عقاید و مواضع خویش پرداخته‌اند و هرگز پا را فراتر نگذاشته‌اند؛ یعنی دست به فعالیت‌های اسلام‌خواهانه منطقه‌ای یا جهانی نزده‌اند. توجه دول اسلامی به منافع حیاتی ملی، تلاش‌های گروه‌های احیاطلب در درون این کشورها را برای ایجاد یک کشور احیاطلب اسلامی با شکست روبه‌رو ساخته است. برای روشن‌تر شدن موضوع به انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ توجه کنید. این انقلاب در ابتدا به هیچ وجه حاضر به پذیرش مفاهیمی چون دولت و ملت نبود، بلکه خواهان جامعه‌ی جهانی اسلامی بود. ایجاد اتحاد میان مسلمانان سراسر عالم تحت لوای اسلام، یکی از اصول روشن قانون اسلامی جمهوری اسلامی ایران است. در پی تحقق این اصل ایران دست به اتخاذ سیاست‌ها و تشکیل سازمان‌هایی زد که حق حاکمیت کشورهای دیگر در آن‌ها لحاظ نشده بود و این امر کاملاً مغایر با قوانینی دیپلماسی بین‌المللی رایج بود. در نتیجه، ایران متحمل خسارات جبران‌ناپذیری شد که از آن جمله می‌توان به تلاش گسترده برای انزوای سیاسی - اقتصادی این کشور و در رأس همه‌ی آن‌ها تجاوز گسترده‌ی عراق به خاک ایران اشاره کرد.

به هر حال اسلام سعی دارد به تقویت جایگاه خود در درون کشورهای اسلامی اهتمام ورزد. به نظر نمی‌رسد که هیچ کشور اسلامی نتواند به تنهایی رهبری امت اسلامی را بدست گیرد. حتی ایجاد اتحاد میان کشورهای اسلامی همانند اقداماتی که جمال عبدالناصر در اتحاد محدود میان کشورهای عربی انجام داد، ناممکن می‌نماید. رهبران بالقوه‌ی امت اسلامی یعنی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی نیز هر یک برداشت‌های مختلفی از اسلام دارند و این برداشت‌ها نیز در فعالیت‌های تبلیغی‌شان در سراسر دنیا انعکاس یافته است.

اوج گیری اسلام احیاطلب از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد

- انقلاب اسلامی ایران ۷۹-۱۹۷۸
 - تصرف مسجدالحرام در مکه در سال ۱۴۰۰ هـ ق توسط العتیه
 - قتل انور سادات ۱۹۸۱
 - گسترش احیاطلبی شیعی در لبنان، سال ۱۹۸۲
 - بمب گذاری و انفجار یک فروند هواپیمای مسافربری بر فراز لاکربی اسکاتلند در سال ۱۹۸۸
 - پیدایش جنجال‌های بسیار بر سر کتاب آیات شیطانی نوشته سلمان رشدی در سال ۱۹۸۹
 - آغاز جنگ‌های داخلی الجزایر در سال ۱۹۹۱
 - تشکیل «حماس» در ۱۹۸۷
 - پیدایش بنیادگرایی اسلامی در افغانستان
 - تشکیل گروهی تندروی اسلامی در بوسنی برای کسب استقلال از دولت صربستان و تشکیل کشور مستقل بوسنی که جنگ‌هایی را علیه نیروهای صرب آغاز کردند در سال ۱۹۹۳
 - نبرد رزمندگان مسلمان با ارتش روسیه پس از اعلام استقلال جمهوری چچن از این کشور
- طرفداران اسلام سلفی و بنیادگرا چالش‌هایی را برای حکومت عربستان سعودی، کشورهای حوزه خلیج فارس، مصر، اردن، سوریه، عراق و تمامی کشورهای آفریقای شمالی پدید آوردند.

The Doctrine of Asymmetrical War

Translated by: AliReza Farsh'chee

ABSTRACT

Beside studying the concept of asymmetry, this article also tries to address the cycle of asymmetric action, reaction, and counteraction in military operations. At the same time, it studies the concept of asymmetry in military literature and its conceptual challenges, while introducing cases where asymmetry occurs in war, and finally presenting effective doctrinal characteristics in the military field of asymmetry.

Key Words: *doctrine, asymmetry, tactic, techniques and methods*

The Invasion of Gaza; the Backgrounds, Actors, Strategy and Consequences

Ayyub PurGhayyumi

ABSTRACT

That Zionism, the West, and a few of Arab countries deem it necessary to put an end to the Palestine resistance, and worry about the missile threats posed by Hamas, and that Israel enjoys supports both regionally and internationally, constitute as factors that prepared the ground for the invasion of the Gaza. The actors in this war pursued objectives, the most important of which can be identified as the efforts to annihilate Hamas or at least to extend the armistice with this movement, to restore Israel's deterrence power after defeat in Lebanon, the realization of the common strategic objectives shared by America and Israel, the shift in the region's security priorities from Israel to the Islamic republic of Iran, and countering Iran's increasing power in the region. While reinforcing the status held by Hamas and the Resistance in the Arab world, this war brought Israel's myth of invincibility to an end, widened the gap between the compromising Arab leaders and their people, and promoted Iran's position and status in the region.

Key Words: *Gaza war; Hamas movement; the Resistance; the Zionist regime; Occupied Palestine*

The Result of the “Preemptive War” Strategy

Yasser Miry

ABSTRACT

As soon as the Cold War ended, having gained victory over its stubborn adversary, America was determined to lay the ground for a hegemonic world. So, as the Neo-liberalism based economy grew in the first decade after the Cold War, America managed to absorb an enormous amount of the world’s assets, and to proceed towards development and progress at ever more increasing speed. Also, in this decade without any serious opposition and trouble, it acted roguely only to occupy many countries in the furthest parts of the world.

With the advent of the new millennium, having faced with the 11 September events, America’s security bubble burst after the Cold War, where it found itself in a chaotic atmosphere, in every corner of which the fire under the ash was to be provoked. So, Bush’s fresh new conservative cabinet seized the opportunity to adopt the preemptive war strategy to meet and extinguish that fire before could be fanned, supposing that it is capable of extinguishing it, and establishing its hegemonic system in addition to achieving international security and order. Now that nearly seven years have passed since the preemptive war strategy was formulated, and the new conservative sovereignty time has ended, it is a convenient opportunity to address the result of this strategy.

Key Words: *preemptive war; hegemonism; Al Qaeda's worldwide network; nation building; evil axis*

Government and Crisis Management (With a View to the Government's General Role)

Seyyed KamalOddin Rafi'ee

ABSTRACT

Man's social life has never been possible without establishing the governing body which is called today "government". At the same time, the historical evidence, especially the realities of the contemporary world show that "crisis and politics" have invariably been involved in a conflict, in a way that one can dare say that governments' confrontation with crises has become an evident issue. However, governments confront the crises faced by societies by playing major roles incapable of being carried out by any other organization.

At the same time, the experiences of different societies show that confrontation with crises, firstly takes place within well thought and integrated mechanisms and processes, which can be named within the framework of "crisis management" and secondly, the whole set of these mechanisms ought to become consolidated through legal moulds within the generality of social organization. The present article is an effort to gain an understanding of the governments' general functions, as well as of those of their components in confronting different types of crises.

Key Words: *crisis management; government; legislative force; executive force; security*

Uzbekistan: the Regional Actor in the Eurasian Geopolitics

Saiid Kafee

ABSTRACT

The regions of Caucasus and the Central Asia have caught the increasing attention of the commercial and political communities. It is for this reason that the oil companies in public and private sectors from Norway to Japan compete with each other over being active in these regions. In recent years, the efforts have been made to create two competing alliances in Eurasia: one pro-West alliance led by America, Georgia, and Azerbaijan, and the other alliance composed by Syria and Armenia led by Russia in countering the influence of America, Turkey and the Central Asia. One of the most important questions is about the establishment and redevelopment of these alliances in the Central Asia. In these conditions, Uzbekistan's role is remarkable. Uzbekistan is the only country in the Central Asia that plays an active foreign policy. Tashkent has established a close security and military relationship with Nato. On the other side, this country has taken measures to establish security cooperation arrangements with Russia and China. Considering the strategic value of Uzbekistan and the role it plays as an independent regional actor, making a study of the future trend of Uzbekistan's policies is very crucial in providing security in Eurasia.

Key Words: *Uzbekistan; Caucasus; geopolitics; Eurasia*

The Role of Military Power in Controlling, and Overcoming Threats

Hossein Ala'ee

ABSTRACT

This article addresses the factors that lead to war, considering some factors like weaponry power, disruption of the balance of power, alienation to foreigners and going to extremes in esteeming threats as the most important factors that causes war to break war. Countries employ the available tools in countering and overcoming threats (hard, semi hard and soft) in proportion to their potential and actual capability. The most immediate and intense threat against the national security of countries is the hard threat that destroys the critical infrastructures of countries in the shortest possible time, leaving psychological effects, and being the most important instrument for countering the hard threats faced by the military forces. Military forces play a fundamental role from deterrence, defense, offensive as well as nonfighting role. The most important function of military forces in any country is realized when there is a hard threat against that country's territorial integrity and political regime, in the case of which they should be able to enter the scene well prepared and leave the scene victoriously.

Key Words: *the elements of national power; the causes of war; the military forces' functions*

Table of Contents

The Journal of Defense Policy, Vol. 17, Serial No. 65, Winter 2009

Title	Page
Articles	
The Role of Military Power in Controlling, and Overcoming Threats	9
<i>Hossein Ala'ee</i>	
Uzbekistan: the Regional Actor in the Eurasian Geopolitics.....	33
<i>Saiid Kafee</i>	
Government and Crisis Management	51
<i>Seyyed KamalOddin Rafi'ee</i>	
The Result of the "Preemptive War" Strategy.....	87
<i>Yasser Miry</i>	
The Invasion of Gaza; the Backgrounds, Actors, Strategy and Consequences.....	117
<i>Ayyub PurGhayyumi</i>	
The Doctrine of Asymmetrical War	147
<i>AliReza Farsh'chee</i>	
Book Review	
The Programing Phase.....	169
<i>Davoud Olamaei</i>	
Cultural Conflict in International Relations.....	189
<i>Davoud Olamaei</i>	
English Abstracts	
<i>Seyyed S'aadat Hosseini Damabi</i>	

Notes:

The Journal of Defense policy is published quarterly by the Center of Defense Studies and National Security founded at Imam Hossein (P.B.U.H) University in 1991. It publishes Accademic articles in wide range of topics, from defense – strategic studies, theoretical and historical literatures to case studies of contemporary developments including: Sociology of Warfare, War Studies, National Security, Strategic Intelligence, Defense Economics, Political Geography, Military Geography, Military Pyschology, Iran’s Studies, Legal Studies of Warfare and Peace and International Relations.

Framework for Composition of Articles:

- 1 – The articles should contain an appropriate title, the author’s name, position, address, Tel. number, Email (if possible), an abstract in English about 150 words (and preferably in Farsi, too), an introduction, some remarks on methodology, data analysis, conclusion and references;
- 2 – Suggestions and comments on all published materials are welcomed by the editorial board;
- 3 – The articles are the views to their authours and the Defense Policy is not responsible for the views expressed in the articles;
- 4 – The Defense Policy is allowed to edit the articles;
- 5 – The articles already published in Iranian or non-Iraninan Journals will not be accepted;
- 6 – The articles on Iran’s affairs are preferable;
- 7 – The articles must be typewritten legibly on one side of paper;
- 8 – The articles should not exceed 25 typewritten pages;
- 9 – Articles are not given back (please take a copy);
- 10 – The sources will be shortly mentioned in parentheses, e.g. (Smith, 2001, 22);
- 11 – The references (at the end of article) must be included and the information required therein is:
 - 11-1 – (For books): Author’s name (year), *Title of Work*. Place of Publication, Publisher;
 - 11-2 – (For articles): Author’s name (year). “Title of work”. *Journal Title*. Issue Volume Number.

***Copyright © All right reserved, quotations are
allowed with reference to the source.***

***Editorial, Advisory and Examiner Board of
The Journal of Defense Policy***

Editorial Board

Dr. Ali Akbar Ahmadiyan	Dr. Mohammad Ibrahim Sanjaghi
Dr. Mohammad Hossein Afshordi	Dr. Seyyed Yahya Safavi
Dr. Homayoon Elahi	Ali Reza Farshchi
Dr. Bahador Aminian	Dr. Jahangir Karami
Dr. Hossein Hosseini	Dr. Manoocher Mohammadi
Dr. Hossein Dehghan	Sayyed Hossein Mohammadi Najm

Examiner Board

Dr. Hossein Ardestani	Dr. Allah Morad Seif
Seyyed Ali HosseiniTash	Dr. Asghar Gha'edan
Dr. Mohsen Rezaee	GholamReza Mehrabi
Akbar RamezanZade	Dr. Parviz Mir Abbasi

Advisory Board

Hadi Morad Piri	Ahmad MohammadZadeh
Dr. MohammadAli Sobhani	Dr. Abbas Mehri
Ahmad GholamPur	Mahdi NattaghPour
MohammadHossein Ghanbari Jahromi	MohammadReza NileChee
Seyyed KamaloddinMohammad Rafi'ee	

In the Name of Allah, the Compassionate, the Merciful

The Journal of Defense Policy

***The Scientific and Promotional Journal
of Center for Defense Studies and National Security,
Imam Hossein (P.B.U.H) University***

Vol. 17, No. 1, Winter 2009, Serial No. 65 (ISSN-1025-5087)

Proprietor: Imam Hossein
Comprehensive University, the Centre
for Defense Studies and National
Security

Chairman Manager: Ali Reza Farshchi

Editor: Dr. Seyyed Yahya Safavi

Managing Editor: Ali Ghanbarzadeh

Typesetter and Typographer: Hossein
Sarmadi

Observer of Publication: Andishgah-e
Elmo-San'ate Jahan-e Moaser

Lithograph, Publication and Bookbinding:
Shakib Publications

Address: the Centre for Defense Studies
and National Security; Imam
Hossein^(PBUH) Comprehensive University

Tel: +9821-77105765

Fax: +9821-77105747

P. O. Box: 16765-3459 Tehran, Iran

Book Store: the Centre for Defense
Studies and National Security; Imam
Hossein^(PBUH) Comprehensive
University; Shahid Babaie Exp way,
Tehran, Iran.

Tel: +9821-77105741 & 42